



آتش افروزان دنیاسوز
در زمانی کمتر از یک روز
نیمی از عالم به آتش می‌کشند، اما
آتشی را در دل شهری اگر خاموش باید کرد
دستی از هیچ آستینی بر نمی‌آید.

آتش افروزان در چنین میدان ناتوانانند
هم اسیر باد و هم چشم انتظار لطف بارانند
کاش می‌دیدند آتش اما غیر ویرانی در دهانش نیست
کاش می‌دیدند جز مصیبت، خانه بر دوشی، پریشانی، پشیمانی
هیچ ملت را ره‌آوردی از این آتش به‌جانش نیست.

کاش اینان گر نمی‌شد آتشی خاموش گردانند
آتشی را کاندرا آن پیر و جوان بیهوده می‌سوزند
آتشی را هم نمی‌شد بر بیفروزند.

علیرضا شجاع‌پور
کالیفرنیا ۱۹۹۱



علی مقدمی

وکیل رسمی دادگاه‌های ایالتی و فدرال

- + جراحات و صدمات بدنی + دعاوی تجاری
- + امور کارمند و کارفرما + امور جنایی
- در دادگاه‌های ایالتی و یا فدرال
- + حل اختلافات بیمه‌گر با شرکت‌های بیمه

(408) 332-5885

بابک اخلاقی

وکیل ثبت اختراعات

NovoTechIP International PLLC
1717 Pennsylvania Ave. NW, Suite #1025
Washington, DC 20006

(202) 559-9159

www.NovoTechIP.com



SHAWN ANSARI PRESENTS



شان انصاری

نامی آشنا و مشاوره مطلع و مطمئن
در امور خرید و فروش املاک در بی اریا
با بیش از ۳۰ سال تجربه

با همکاری سحر بینش

Expertise You Need,

Results You Can Count On!

Shawn Ansari

Shawn.Ansari@Compass.com

(408) 529-4574

DRE: 01088988

Sahar Binesh

Sahar.Binesh@Compass.com

(408) 348-9197

DRE: 02061674

www.shawnansari.com



229 Shadow Dance Drive, San Jose



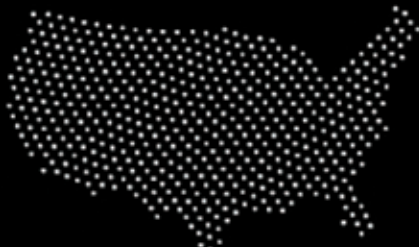
743 Pronto Drive, Blossom Valley



3538 Oak Drive, Menlo Park



929 Bimmerle Place, Almaden Valley



Delivering a modern
real estate experience
from coast to coast.

COMPASS

LUXURY
PORTFOLIO
INTERNATIONAL

750 University Ave, Ste. 150, Los Gatos, CA 95032

CN THE LAW OFFICES OF
CAROLINE J. NASSERI

(800)525-6060

وکیل تصادفات و صدمات بدنی
Accident & Personal Injury Attorney



Caroline Nasserri
Attorney at Law

کارولین ناصری

وکیل رسمی دادگاه های کالیفرنیا و فدرال

با بیش از ۳۲ سال تجربه

✦ تصادفات اتومبیل، موتورسیکلت و عابر پیاده

✦ صدمات شدید بر اثر تصادفات

✦ مرگ بر اثر تصادفات

✦ صدمات ناشی از حمله حیوانات

1(800)525-6060

دسترسی به معالجات پزشکی،
بدون پیش پرداخت، در اسرع وقت

هیچگونه وجهی تا قبل از دریافت
حقوق قانونی شما در امور تصادفات،
از شما دریافت نخواهد شد!

Tel:(408)298-1500

e-mail: cnasserri62@yahoo.com

Fax:(408)278-0488

Website: carolinenasserilaw.com

675 North First Street, San Jose, CA 95112

موج سوم مقابله با برتری نژادی در آمریکا!

کاظم علمداری

سال ۱۶۱۹، یعنی ۴۰۱ سال قبل سیاه‌پوستان آفریقایی به صورت برده به آمریکا آورده شدند. برده‌داری ۲۵۰ سال به درازا کشید شد. قبل از آغاز جنگ داخلی در سال ۱۸۶۰، تعداد جمعیت سیاه‌پوستان ۴ میلیون و ۴۴۱ هزار و ۸۳۰ نفر (۱۴.۱ درصد) بود که از این تعداد ۳ میلیون و ۹۵۳ هزار و ۷۳۱ نفر (۸۹ درصد) برده و بقیه سیاه‌پوستان آزاد بودند.

ایالات شمال، برخلاف جنوب، حتی قبل از استقلال آمریکا در سال ۱۷۷۶، برده‌داری را ملغا و برده‌ها را آزاد کردند و قطعه زمینی برای کشت در اختیار آنها گذاشتند. بعد از الغای سیستم برده‌داری در سال ۱۸۶۵، دوره بازسازی



کرو (Jim Crow Laws) جداسازی نژادی (Segregation) را به اجرا گذاشتند که به موجب آن استفاده از امکانات و خدمات اجتماعی مانند مدارس، اتوبوس، قطار، رستوران، پارک، استخر، بیمارستان، سالن نمایش و غیره بر اساس نژاد تفکیک شد. اما نژادپرستان به آن بسنده نکردند. با ایجاد کلپ مخفی، به نام کو کلاس کلن (Ku Klux Klan) با پوششی مذهبی برای مجازات خشونت‌بار سیاهان و مخالفان برده‌داری و تخریب امکانات خدماتی و به آتش کشیدن خانه‌ها و مزارع آنها در ایالت می‌سی‌سی‌پی وجود آمد و گسترش یافت و عامل جنایتی غیرقابل قابل وصف هشتاد ساله شدند. دادگاه عالی آمریکا در سال ۱۹۵۵ قانون «جدا اما برابر» (separate but equal) شروع شد. صد و شصت سال قبل، سیاه‌پوستان از جمله برده‌های سابق بیش از ۱۵۰۰ مقام و مسئولیت‌های مختلف اداری و انتخابی، از جمله نمایندگی مجلس و سنای ایالات متحده، معاون فرماندار ایالتی، وزیر داخله ایالتی، نمایندگی مجلس و سنای ایالتی را بدست آوردند، اما از سال ۱۸۸۲ تا ۱۹۶۴ با خشونت غیرقابل توصیف روبرو شدند و تعداد ۴۷۴۲ نفر (۳۴۴۶ سیاه و ۱۲۹۷ سفید پوست) با شیوه زجر کشی (lynching) به قتل رسیدند.

مدارس را ملغی کرد. همان سال رُزا پارکز با مقاومت برای واگذاری صندلی اتوبوس به یک مرد سفیدپوست در شهر مونتگمری ایالت آلاباما جرقه جنبش مدنی دهه ۵۰ و ۶۰ به رهبری مارتین لوتر کینگ را زد. قانون جیم کرو در سال ۱۹۶۵ ملغی شد و جداسازی نژادی بطور قانونی پایان یافت، اما در عمل نه. لوتر کینگ در سال ۱۹۶۸ ترور و کشته شد. اما مبارزه برای برابر نژادی و مقابله با تبعیض و خشونت پلیس ادامه یافت.

نقش تراژیک یک قتل در اعتراضات اخیر

کشتن سیاهان توسط پلیس صدها بار در سال در جامعه آمریکا رخ می‌دهد و کمتر مردم از آن با خبر می‌شوند. اما چرا قتل جورج فلویید به یک اعتراض جهانی بدل شده است؟ پاسخ به این پرسش را باید در دو عامل دید. یکی تراژیک بودن مرگ یک انسان بی‌دفاع، و دیگری رسانه‌ای شدن دقیق جان باختن او از راه اینترنت. مانند قتل ندا آقا سلطان در جنبش سبز. دیدن صحنه جنایت در فضای مجازی عین واقعیت، ملموس بر جان و جسم بیننده اثر می‌گذارد و فضا، احساس و خشم مشترکی می‌سازد. میزان اثربخشی مشاهده صحنه‌ای تراژیک با خواندن و یا شنیدن درباره آن بسیار متفاوت است. این نقشی است که در دنیای امروز تکنولوژی دیجیتال در همگانی کردن اعتراضات و جنبش‌های مدنی ایفا می‌کند. **دنیاله مطلب در صفحه ۴۸**

صفحه ۱	آگهی
صفحه ۲	اخبار-فهرست مطالب
صفحه ۳	آگهی
صفحه ۴	اخبار
صفحه ۵	نامه های شگفت انگیز (بهرام فره وشي)
صفحه ۶	دهخدا و ادوارد براون (حسن جوادی)
صفحه ۷	بر گرفته از کتاب روشنگران ایران (ایرج پارسى نژاد)
صفحه ۸	یک سینه سخن (مسعود سپند)
صفحه ۹	آگهی
صفحه ۱۰	برخورد علم و دین (احمد ایرانی)
صفحه ۱۱	آگهی
صفحه ۱۲	پیشینه نبردهای ایران... (هما گرامی فره وشي)
صفحه ۱۳	آگهی
صفحه ۱۴	ورزش از نگاه من (احمد طوسی)
صفحه ۱۵	اخبار
صفحه ۱۶	دنیای سینما (سعید شفا)
صفحه ۱۷	نوشته‌ها، پژوهش‌ها (عزت گودرزی)
صفحه ۱۸	آگهی
صفحه ۱۹	مشقی تازه در روزهای غربت (حسینعلی مکوندی)
صفحه ۲۰	یادداشت‌های بی تاریخ (صدرالدین الهی)
صفحه ۲۱	افشاندن بذر نفرت (رضا فانی یزدی)
صفحه ۲۲	آگهی
صفحه ۲۳	اخبار
صفحه ۲۴	گیله مرد (حسن رجب نژاد)
صفحه ۲۵	تازه های پزشکی (منوچهر سلجوقیان)
صفحه ۲۶	آگهی
صفحه ۲۷	اخبار
صفحه ۲۸	از هر دری (حسین جعفری)
صفحه ۲۹	آگهی
صفحه ۳۰	آگهی
صفحه ۳۱	آگهی
صفحه ۳۲	گل و بلبل (بهرام گرامی)
صفحه ۳۳	یوگا و استرس (مریم سالاری)
صفحه ۳۴	جدول
صفحه ۳۵	نیازمندینها - فال ستارگان
صفحه ۳۶	مصاحبه
صفحه ۳۷	عشق، هوس، نفرت (عباس پناهی)
صفحه ۳۸	اخبار
صفحه ۳۹	هرات، شهری شبیه به شهر من (ماهرخ غلامحسین پور)
صفحه ۴۰	شعر
صفحه ۴۱	از خاطرات یک دامپزشک (فریبا مکارمی)
صفحه ۴۲	اخبار
صفحه ۴۳	اخبار
صفحه ۴۴	از این جا و آنجا (کلنار)
صفحه ۴۵	اخبار
صفحه ۴۶	اخبار
صفحه ۴۷	اخبار
صفحه ۴۸	دنیاله مطلب
صفحه ۴۹	دنیاله مطلب
صفحه ۵۰	دنیاله مطلب
صفحه ۵۱	تا نظر شما چه باشد - دنیاله مطلب
صفحه ۵۲	دنیاله مطلب
صفحه ۵۳	دنیاله مطلب
صفحه ۵۴	دنیاله مطلب
صفحه ۵۵	دنیاله مطلب
صفحه ۵۶	دنیاله مطلب
صفحه ۵۷	دنیاله مطلب
صفحه ۵۸	دنیاله مطلب
صفحه ۵۹	انگلیسی
صفحه ۶۰	انگلیسی

در خواست اشتراک نشریه پژواک



شرایط آبونمان برای دریافت نشریه پژواک از طریق پست در آمریکا: یکساله ۷۵ دلار برای اشتراک: نام، تلفن و آدرس کامل خود را به همراه چک به آدرس پستی پژواک ارسال فرمایید.

(408)221-8624 PO BOX 9804, SAN JOSE, CA 95157

ماهنامه پژواک تاسیس: ۱۹۹۰ - صاحب امتیاز، مدیر و سردبیر (از سال ۲۰۰۶): افلیا پرویزاد

شماره تلفن: ۸۶۲۴-۲۲۱(۴۰۸)

شماره فکس: ۳۷۱۷-۶۹۳(۴۰۸)

آدرس مکاتبه با نشریه پژواک:

PO BOX 9804,
SAN JOSE, CA 95157

♦ مسئولیت صحت و سقم آگهی‌ها با صاحبان آگهی می‌باشد. شرکت پژواک هیچگونه مسئولیتی را در این مورد نمی‌پذیرد. ♦ استفاده از طراحی‌های این نشریه بدون اجازه کتبی از شرکت پژواک (حتی برای صاحبان آگهی) غیر قانونی می‌باشد. ♦ ماهنامه پژواک در انتخاب، حکم و کوتاه کردن و اصلاح مطالب آزاد است. ♦ دیدگاه نویسندگان الزاما بیاتر نظر مسئولین پژواک نمی‌باشد. مسئولیت نظریه‌ها به عهده نویسندگان است.

www.pezhvak.com e-mail: info@pezhvak.com

Pezhvak of Persia has been compiled as carefully as possible and cannot guarantee the correctness of all information that has been gathered and contained herein and does not accept any responsibility for any errors and omissions.



LOS GATOS MEMORIAL PARK

&

DARLING FISCHER FUNERAL HOMES

Celebrating Life, One Story at a Time

We are one of the highest reviewed cemeteries in Bay Area, providing excellent service since 1889

◆ *Funeral Services* ◆ *Immediate Need* ◆ *Pre Planning* ◆ *Burial Services* ◆ *Cremation Services*



The passing of a loved one is a tragedy that every family will experience.

By planning ahead, you help insure that someone you love will not have to make these difficult decisions alone.

◆ *Prearranging freezes the cost at today's prices* ◆ *Payment plans are available*

قبل از هر پیش آمد ناگوار برای خود یا عزیزانتان و برای آرامش خاطر و اطمینان از آینده، هم اکنون با حوصله و فرصت کافی، آرامگاهی در محل دلخواه با بهای مناسب انتخاب و اقساط آن را طی پنج سال پرداخت نمایید.

تخفیف های ویژه، با پیش پرداخت و اقساط ماهیانه: فقط قبل از فوت

برای اطلاعات بیشتر و بازدید از پارک زیبای لاس گاتوس، با خانم رامسینا، مشاور فارسی زبان، دلسوز و با تجربه تماس حاصل فرمایید.

فارسی ۶۷۶۸-۳۹۶ (۴۰۸)

انگلیسی (408) 791-1431

2255 Los Gatos-Almaden Road, San Jose, CA 95124

دو بار محاکمه و هفت سال زندان برای راهاندازی گروه بهایی در تلگرام

کیان ثابتی



کیان ثابتی

در متن خبر به نقل از اداره کل اطلاعات استان خراسان جنوبی آمده است، «سر پل مرتبط با شبکه‌های ضدانقلاب که در راستای تشدید تحریم‌های ظالمانه علیه ملت ایران در استان‌های البرز و خراسان جنوبی فعالیت می‌کرد» در بیرجند دستگیر شد. در دنباله خبر نیز ذکر شده که براساس اطلاعات اولیه وی از عناصر شاخص یکی از «فَرَقِ ضاله» است. در ادبیات رسمی جمهوری اسلامی از بهائیت با عنوان «فرقه ضاله» یاد می‌شود.

«فرید زیرگی مقدم» در دو جلسه دادگاه به ریاست قاضی مهدی شیری عباس‌آباد به یک سال حبس تعزیری دیگر محکوم شد که تعداد سال‌های احکام زندان او را به هفت می‌رساند.

فرد نزدیک به خانواده زیرگی مقدم می‌گوید: «حقیقت این است که برای فرید پرونده‌سازی مجدد شده چون هر دو پرونده و احکام صادره بر اساس یک اتهام که ادمنین گروه و کانال تلگرامی مربوط به آیین بهائی است، صادر شده و فقط از دادگاه انقلاب به کیفری منتقل شده است.»

خانواده فرید، خانواده‌ای فقیرند. پدرش کارگر ساختمان است و چون ناشنوا است، کمتر به او کار می‌دهند. برادرش بر اثر تصادف قطع نخاع شده و احتیاج به پرستاری دارد. مادرش هم که در آن تصادف بوده، کمرش شکسته و تاندون دستش از کار افتاده است. فرید فرزند کوچک این خانواده است و معلوم نیست با زندان رفتن او، شرایط زندگی این خانواده به چه شکلی درخواهد آمد. این در حالی است که تنها عملی که منجر به صدور این احکام سنگین برای فرید شده، ابراز عقیده در یک گروه و کانال تلگرامی شخصی است.

فرید زیرگی مقدم، پس از ۲۶ روز تحمل سول‌های انفرادی، به بند عمومی زندان بیرجند منتقل و در ۱۶ شهریور، پس از ۳۴ روز بازداشت موقت، با سپردن وثیقه‌ای معادل ۱۵۰ میلیون تومان آزاد شد. فرید در خرداد ماه سال جاری در شعبه اول دادگاه انقلاب بیرجند به ریاست قاضی جعفر اسلام‌خواه به اتهام «عضویت در تشکیلات غیرقانونی بهائیت» به پنج سال و به اتهام «تبلیغ علیه نظام» به یک سال حبس تعزیری محکوم شده بود. دادگاه دلیل انتساب اتهامات وارده بر فرید را ادمنین بودن در کانال و گروه‌های تلگرامی اهل بهاء دریای دانش و ندای صلح بهائی اعلام کرده است.

پیش از نوروز ۹۹، فرید زیرگی مقدم یک بار دیگر برای همان کانال‌های تلگرامی احضار شد. این بار با اتهامی دیگر و در دادگاهی دیگر. شعبه ۱۰۲ دادگاه کیفری ۲ بیرجند او را با پرونده اتهامی «توهین به مقدسات» محاکمه کرد. پرونده جدید بر اساس مطالب منتشره در کانال ندای صلح اهل بهاء در مورد عقاید آیین بهائی در مواضع مختلف تشکیل شده بود.

سوال و جواب آزاد شد. دفعه دوم، او را در محل کارش دستگیر کردند و مستقیم به دادگاه بردند. در آنجا فرید متوجه می‌شود که پرونده‌ای در ارتباط با گروه و کانال تلگرامی برای او تشکیل داده‌اند. بعد از آن جلسه، ظاهراً به فرید گفتند که اتهامی متوجه او نیست و آزادش کردند. با این حال، ساعت ۱۰ صبح روز ۱۲ مرداد ۱۳۹۸، چهار مأمور وزارت اطلاعات در حالی که دوربین‌های فیلم‌برداری در دستشان بود، به منزل او وارد شدند و پس از تفتیش منزل، فرید را بازداشت کردند و موبایل، کامپیوتر و بعضی مدارک شناسایی او را نیز با خود بردند. بازداشت فرید زیرگی مقدم مقارن با دستگیری چند شهروند بهائی در کرج بود. هم‌زمان با دستگیری این شهروندان، رسانه‌های وابسته به حکومت، خبری را به طور هماهنگ و یک‌شکل تحت عنوان «دستگیری افراد مرتبط با شبکه‌های ضد انقلاب» یا «دستگیری سر پل شبکه‌های ضد انقلاب در بیرجند» منتشر کردند.

شعبه ۱۰۲ دادگاه کیفری ۲ بیرجند به ریاست قاضی مهدی شیری عباس‌آباد، یک شهروند بهائی به نام «فرید زیرگی مقدم» را به اتهام توهین به مقدسات به یک سال حبس تعزیری محکوم کرد. پیش از این، شعبه یک دادگاه انقلاب بیرجند این جوان ۲۵ ساله بهائی را با اتهام‌هایی چون «عضویت در تشکیلات غیرقانونی بهائیت» و «تبلیغ علیه نظام» به شش سال حبس تعزیری محکوم کرده بود.

فرید مثل اکثر جوانان هم سن و سالش علاقه‌مند به فعالیت و تبادل اطلاعات در فضای مجازی بود. او کانال ندای صلح بهائی و گروه اهل بهاء دریای دانش را در تلگرام تأسیس کرد و در این صفحات مجازی در مورد آموزه‌های آیین بهائی پُست می‌گذاشت. هر کدام از این گروه و کانال‌های تلگرامی، تعداد زیادی عضو و علاقه‌مند داشت. او تا پیش از دستگیری، دو دفعه احضار شد. دفعه اول، او را تلفنی به اداره اطلاعات احضار کردند که پس از

کامران پورشمسی
متخصص و مشاور در امور
خرید و فروش املاک مسکونی و تجاری

Kamran Pourshams
Experienced Professional Realtor
Residential, Commercial,
Property Management



Proven Insights.
Proven Results.

DRE# 01066478

◆ چگونه تحت شرایط اقتصادی کنونی صاحب خانه شوید؟
◆ به چه طریقی در این موقعیت زمانی می‌توانید خانه تان را بفروشید؟

من میتوانم با آگاهی و شناخت درست از آخرین تغییر و تحولات در امور خرید و فروش خانه و املاک، شما را در موارد فوق مطلع و یاری نمایم!

Experienced Agent in Short Sale
& Bank Owned Properties
با در دست داشتن لیست کامل خانه‌های ضبط شده از طرف بانکها

Res: (408)879-9343 Bus: (408)369-2000
Dir: (408)369-2020 Cell: (408)781-1200

1630 W. Campbell Ave., Campbell, CA 95008

آتش‌سوزی‌های گسترده در کالیفرنیا خانه‌های بسیاری را به کام خود کشیده و خرابی‌ها و خسارت‌های جبران‌ناپذیری به بار آورده است. ضمن همدردی با آسیب‌دیدگان این واقعه، امیدواریم هرچه زودتر این شعله‌های خانمان‌سوز فرو نشینند و اهالی این ایالت زندگی آرام خود را باز یابند.
سردبیر - افلیبا پرویزاد

نشریه برگزیده ایرانیان شمال کالیفرنیا



ماهنامه پژواک
(408) 221-8624

خود را خراش می دهند بطوریکه خون از آنها جاری می شود و دیگران نوحه هائی برای علی می خوانند. نمایشی که بیش از همه تائر انگیز است، گروه کودکان شش هفت ساله بسیار زیبا که لباس سیاه پوشیده و سر را برهنه و موها را آشفته کرده اند. دست های آنها را بسته اند و ماموری که قیافه وحشتناکی دارد آنها را همانند اسیران می برد و گاه گاه با تهدید خود چنان آنها را می ترساند که بنظر طبیعی می آید و موجب می شود که تمام زن هایی که عبور آنها را تماشا می کنند بر او لعن و نفرین می کنند و با مشاهده این قربانیان غم انگیز که قربانی خشم عمر گشته اند، نمی توانند از ریختن اشک خودداری کنند.

در همین دسته عزاداری است که شمشیر عجیب علی را می برند. این شمشیر یک تیغه فولادی است که سی پا طول آن و نیم پا عرض آن است ولی ضخامت آن به اندازه ای نیست که بتواند طول شمشیر را تحمل کند. می گویند این شمشیر را حمل کنند. من ادعا نمی کنم که توصیف کاملی از این مراسم کرده باشم. آنچه گفته ام کافی است تا خواننده را در جریان واقعیت جنگ مذهبی که بین ترکان و ایرانیان وجود دارد بگذارد.

مختلفی دیده می شوند که برخی از آنها پر از علم های گوناگون است. گردونه های دیگر شاهزادگان مرده یا در حال مرگ را می برند. در یکی از گردونه ها یک سفیر اروپایی نشسته است زیرا بنا بر روایت آنان یک سفیر اروپایی که در پیش عمر بود تقاضای بخشودگی جان شاهزادگان را کرد و گرچه این تقاضا پذیرفته نشد ولی اندیشیده اند که بواسطه حق شناسی باید جائی در این دسته ها به او داده شود. وی معمولاً بطرز ناهنجاری لباس پوشیده است. شاپوی کهنه ای بر سر دارد و پارچه ژنده ای به عنوان کراوات به دور گردن دارد و جبه کهنه ای بر دوش گرفته که اگر در کوچه افتاده باشد کسی آن را بر نمی دارد. آنها می پندارند که مجموعه این لباس مضحک نمایشگر یک اروپایی است. وقتی کسانی که برای اجرای این نقش تعیین شده اند از همسایگان اروپائیان باشند وی را با طرزی مرتب تر می آریند. آقایان انگلیسی یا هلندی اغلب به آنها چند خدمه به عاریت می دهند که موجب احترامات بیشتری برای ملت فرانسه می شود. در پی این گردونه های مختلف جابجا گروهی از مردم که تا کمر برهنه هستند می آیند که با کشیدن فریادهای حزن انگیز به سینه خود می زنند و بازوهای



نامه های شگفت انگیز از کشیشان فرانسوی در دوران صفویه و افشاریه

(بخش سی و هفت)

ترجمه زنده یاد دکتر بهرام فره وشی

اش را اجرا می کنند. این تشریفات در مسجد انجام می شود و متبحرترین ملاها را انتخاب می کنند تا برای این شاهزادگان مرثیه خوانی کنند. مردم بطور گروهی در آنجا جمع می شوند. ملا بر روی صفه بزرگی که برپا کرده اند می رود و بر روی منبری که ده تا دوازده پله از صفه بالاتر است می نشیند تا همه مردم او را ببینند. در آنجا گاهی بنا بر قسمت های مهیج ذکر مصیبت، نشسته یا برخاسته، با فصاحتی هرچه تمامتر از شناعت این قتل عام سخن می گوید و برای او تهییج شنوندگان و انگیزختن حس همدردی آنان در آن وضع روحی، کار مشکلی نیست و برای اینکه اثر بیشتری در روح مردم باقی بگذارند، در دسته ای که براه می اندازند و به دور شهر می گردند، یک نمایش غم انگیز از تمام مراحل این کشتار اجرا می کنند و وقتی که انسان برای بار اول این دسته را می بیند بنظر نمایش جالبی می آید. گردونه های

می دانیم که ایرانیان و ترک ها گرچه هر دو مسلمان هستند، ولی دارای دو مذهب مختلف هستند که از زمان نخستین اعقاب حضرت محمد پدیدار شده است. ترک ها به عمر وابسته اند و او را بعنوان جانشین قانونی و امانت دار اقتدار می دانند. ایرانیان این افتخار را شایسته علی (ع) که داماد حضرت محمد است می دانند و می گویند که عمر و علی هرکدام به نوبه خود تمام سرزمین امپراتوری عثمانی را مجهز و مسلح کردند تا هریک از حق خود دفاع کند و عمر فاتح گشت و علی کشته شد. عمر پس از پیروزی از ترس آنکه مبادا اولاد علی جنگ تازه ای برانگیزند، واداشت تا همه اولاد علی را کشتند. ایرانیان برای حفظ خاطره و کینه چنین عملی غم انگیزی، این امر را یکی از نکات مهم آیین خود قرار داده اند. همه ساله در دهم ماه محرم نمایشی از قتل عام علی و خانواده

دکتر فتنه هوشداران کایروپراکتر

تشخیص، معالجه و جلوگیری از ناراحتی های مفاصل و استخوان، ورزشی، صدمات کاری و تصادفات رانندگی با پیشرفته ترین وسائل پزشکی

Chiropractic care is more than just making the pain disappear. It is about learning, understanding & taking care of your body to improve your quality of life

مطب مجهز به دستگاه های فیزیکیال تراپی و ماساژ طبی، ورزشی و میز Doc Decompression Table برای تسکین و بهتر کردن دردهای:

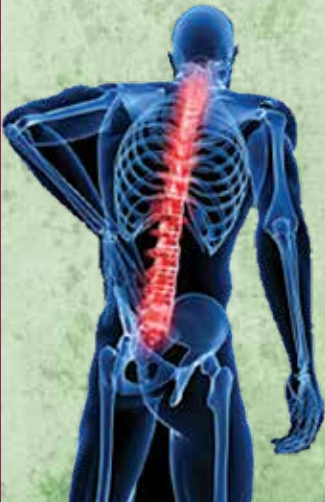


Fataneh Hooshdaran, D.C.

- ♦ سر درد ♦ رماتیسم ♦ دیسک ♦ شانه درد و زانو درد
- ♦ دردهای عصبی ♦ دردهای گردن ♦ دردهای کمر ♦ دردهای دست
- ♦ Headache ♦ Sciatica ♦ Degenerative Disc ♦ Rheumatism
- ♦ Lower Back Pain ♦ Shoulder & Knee Pain ♦ Neck & Hand Pain

Serving: San Jose & Santa Clara
www.chiropracticusaca.com

(408)244-7677
2797 Park Ave., Suite #103
Santa Clara, CA 95050



دهخدا و ادوارد براون

بخش اول
دکتر حسن جوادی

نوشته بهتر از هر روزنامه‌ای معترف روح مبارزه جوی مشروطه خواهان بود که موجب خشم مستبدین و محمد علی شاه می شد. (۴) در مدت یک سال و چند ماه که صور اسرافیل در تهران انتشار یافت (۳۰ می ۱۹۰۷-۲۳ جون ۱۹۰۸)، پنج بار به عناوین مختلف توقیف شده و یا برای مدتی از انتشار باز مانده بود، و بیشتر آنها به علت مقالات دهخدا بود. پنجمین بار در حادثه بمباران مجلس بود که طی آن میرزا جهانگیر خان مدیر صور اسرافیل دستگیر می شود و در باغ شاه کشته می شود. میرزا جهانگیر خان یکی از هشت نفری بود که تحویل آنها را محمدعلی شاه از مجلس خواسته بود. البته بیشتر مقالات صور اسرافیل را دهخدا می نوشت ولی چون جهانگیر خان مدیر نشریه بود همه گناهان به گردن او می افتاد. چندروز پیش از بمباران مجلس از قرار معلوم امکان حمله به مجلس از طرف محمد علی شاه می رفت، و دهخدا در شماره ۳۲ به طنز از امکان حمله محمد علی شاه گفتگو می کند و در آخر مقاله می نویسد:

«می دانید دولت می خواهد چه بکند؟! دولت می خواهد این قشون ها را یواشکی، به طوری که کسی نفهمد، همانطور که عثمانی به اسم مشروطه طلب های

دنباله مطلب در صفحه ۵۷

زندگی و آثار دهخدا مشهورتر از آن هستند که احتیاجی به بازگویی باشد، ولی شاید روابط براون و دهخدا چنانچه شاید و باید مورد بحث قرار نگرفته باشد. دهخدا و براون هرگز همدیگر را ندیدند ولی هردو نسبت به دیگری حس احترام زیادی داشتند و با هم نیز در حال مکاتبه می بودند. براون سه شعر سیاسی و انتقادی و «مرغ سحر» دهخدا را در شعر و مطبوعات جدید ایران و دو مقاله از «چرند پرند» را در جلد چهارم «تاریخ ادبیات» بطور کامل به انگلیسی ترجمه می کند، و سبک نثر دهخدا را بهترین نمونه نثر پویا و معاصر ایران می داند، و می نویسد: «این مقالات که بطور قطع می توان گفت در طنز نویسی ایرانی راه نویی گشوده اند، و سبکی دارند که هم محاوره ایست و هم پر قدرت و مشکل است در ترجمه چنان که هستند نشان داد. هر چند که این مقالات تحت عناوین مختلف آمده اند، من تصور می کنم که از قلم دخو هستند، و او با وجود این که کم نوشته است، به عقیده من به خاطر قدرت همین مقالات و چند شعری که نوشته است، مقام اول در میان اهل قلم ایران دارد. جای تاسف است با این که او مردیست جوان در ده دوازده سال گذشته آثار زیادی منتشر نکرده است.» (۱) و در حاشیه می گوید که «شعر (آبلای) او خیلی جالب است و (مرغ سحر) که در رثای دوستش میرزا جهانگیرخان سروده است از زیبایی بی مانند و احساس بی نظیری برخوردار است.»

براون این کلمات را در ۱۹۲۲ می نوشت و مدت ده دوازده سال بود که از فعالیت های دهخدا خبر نداشت، ولی بهتر است برگردیم به آغاز دوران مشروطه که ادوارد براون شروع به همکاری با مشروطه خواهان می کند. براون از خانواده ای محافظه کار بود ولی هم او و هم پدرش که سهامدار عمده و مدیر یک شرکت کشتی سازی در نیوکاسل بود سخت مخالف سیاست های استعماری دولت انگلیس بودند. از روزگار جنگ عثمانی با روسیه، براون به شرق علاقمند شده بود و در روزگار جوانی می خواست در ارتش عثمانی اسم نویسی کرده و با روس ها بجنگد. او همیشه از مردمی که مورد زور و اجحاف قرار گرفته بودند

دفاع می کرد. براون شدیداً به مبارزه ایرلندی ها با انگلیس ها و دفاع از «هوم رول» (۲) علاقمند بود و دوستی ایرلندی داشت به نام «جان دیلون» که وکیل پارلمان انگلیس بود و براون اطلاعاتی را که از طریق دو نفر از شاگردان سابقش که در سفارت انگلیس در تهران کار می کردند می گرفت به او می رساند و دیلون «سر ادوارد گری»، وزیر امور را در مجلس استیضاح می کرد. براون هنگام سفرش به ایران در ۱۸۸۷، که سفرنامه مشهور «یک سال در میان ایرانیان» حاصل آن بود، به وجود روح آزادیخواهی و گسترش روزن افزون آن در ایران و به طور کلی در شرق ایمان آورد و در نوشته های متعدّدش همیشه سعی می کرد اصالت انقلاب مشروطیت ایران را نشان دهد و با به میان نهادن حقایق، افکار عمومی را علیه سیاست استعماری روس و انگلیس برانگیزد. کتاب «انقلاب ایران» (کیمبرج ۱۹۱۰)، که یکی از اولین کتاب های مهم درباره انقلاب ایران است، با اشعار زیر از میرزا آقاخان کرمانی شروع می شود:

**به ایران مباد آنچنان روز بد
که کشور به بیگانگان اوفتد
نخواهم زمانی که این نو عروس
بیفتد به زیر جوانان روس
به گیتی مباد آنکه این حور دیس
شود همسر لردی از انگلیس**

در این کتاب براون می خواهد به مردم اروپا، خاصه به ناظران سطحی که می خواستند مجلس ملی ایران را یکی از تفنن ها و هوس های مظفرالدین شاه، چون آوردن امتعه جدید غرب مانند اتومبیل و گرامافون و غیره قلمداد کنند، نشان دهد که داشتن چنین نظری، قضاوتی است غلط و حکایت از عدم درک کیفیت و اصالت انقلابی می کند که بهترین عناصر ملی ایران با یکدل طرفدار آنند. (۳)

تا زمانی که محمدعلی شاه مجلس را به توپ بست و عده ای از مشروطه خواهان به اروپا آمدند، براون با کسانی چون تقی زاده و دهخدا تماسی نداشت، ولی روزنامه ها و نشریات مربوط به ایران از ایران و خارج را به دقت دنبال کرده و آنها را جمع می کرد.

صور اسرافیل و به خصوص مقالات «چرند پرند» که دهخدا با طنز گزنده اش می



دکتر فرانک پورقاسمی

متخصص و جراح پا

♦ درمان بیماری های پا ناشی از امراض قند و روماتیسم ♦ درمان عفونت های قارچ ناخن و پوست پا ♦ ترمیم پارگی ماهیچه، غضروف و شکستگی پا

♦ درمان بیماری های پا در کودکان ♦ صافی کف پا و صدمات ورزشی

+Foot related diseases +Bunion, Callus, Corn +Hammer Toe, Ingrown Toe Nail +Sports Medicine & Injuries +Heel Pain & Diabetic Foot Care +Ankle Arthroscopy +Pediatric Foot Conditions +Flat Feet & Orthotics +Skin & Nail Conditions

Dr. Faranak Pourghasemi, DPM

My mission is to provide superior, comprehensive foot & ankle treatment for patient's current and long-term needs.

اکثر بیمه ها پذیرفته می شود

National Foot & Ankle Center

(408)884-5851

14981 National Ave., Suite #2, Los Gatos, CA 95032

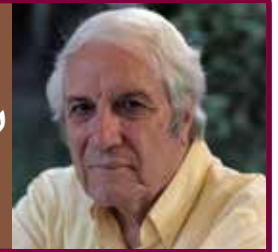
طعن و طنز هدایت در امان نمی ماند. برای فهم طنز هدایت و در اشاره به پیش زمینه داستان و رمان تاریخی در ایران باید یادآوری کرد که این گونه ادبیات تقلیدی بود از ترجمه رمان های تاریخی مانند سرگذشت تلماک (۱۳۰۴ ه.ق)، اثر فنلون، ترجمه علی خان ناظم العلوم، بوسه عذرا (ترجمه ۱۳۰۷، نشر ۱۳۲۶)، اثر جورج رینولدز، ترجمه سید حسن خان شیرازی، کنت دومونت کریستو (۱۳۲۲ ه.ق)، ترجمه محمدطاهر میرزا اسکندری. برخی از این رمان های تاریخی، مانند سرگذشت تلماک و بوسه عذرا، که در دستگاه انطباعات اعتمادالسلطنه به ریاست میرزا محمد حسین خان ذکاء الملک فروغی در زمان ناصرالدین شاه منتشر می شد قصد روشنگری افکار خوانندگان را داشت. ترجمه و نشر این رمان های تاریخی ادبیات انتقادی آن زمان را پدید آورد که با استبداد و جهالت می ستیزد و آزادی و عدالت و دانایی را تبلیغ می کند.^(۴) اما اگر مترجمان و ناشران نخستین رمان های تاریخی در کار خود هدف های عالی انتقادی و اجتماعی داشتند، نویسندگان ایرانی رمان های تاریخی در آثار تقلیدی خود در پی هیچ هدفی جز سرگرمی خواننده نبودند. **دنباله مطلب در صفحه ۵۴**

سوزناک «رمانتیک» را به نیش قلم کشد: **غروب دور از چشم اغیار ای پسر بوی گل ها در هوا می زدند بال و پر بلبل چهچهه می زد روی شاخه ها ابرها تیکه باره بود روی هوا محبوبه من درون آسیا شده بود پنهان مثل دختران باحیا قلب من در قفس سینه تنگنا تپشان موحشی انداخته بود راه اشعار ویکتور هوگو و لامارتین می خواندم من همچو عشاق حزین دامن دامن گریه نمودم پس رها گوله گوله اشک می ریخت از این چشم ها هیچ کس نبود حال من را ببینه یا که یکدم پهلوی من بنشینه...^(۲) ناخرسندی هدایت از این گونه آثار «عشق آلود» که به قصد سرگرمی عامه نوشته می شد و طبعاً خوانندگان بسیار داشت، در مقابل داستان های هنرمندانه او که تنها مورد توجه گروه محدودی بود، موجب شد که با بهره گیری از یادداشت های دوست سخن شناسش پرویز ناتل خانلری نقد طنزی آمیزی درباره نمونه ای ازین آثار «ناز» نوشته حسینقلی مستعان^(۳) بنویسد. اما تنها داستان های مبتذل عشقی نیست که مورد طنز هدایت قرار می گیرد، داستان های تاریخی هم، که از انواع دیگر ادبیات سرگرم کننده زمانه است، از نیش**

بر گرفته از کتاب روشنگران ایرانی و نقد ادبی

بخش ششم

دکتر ایرج یارسی نژاد



نوشته می شد. تحت تاثیر شوم ترجمه هایی که از مبتذل ترین داستان های اروپایی (رمان دوبولوار، مانند افسانه های پلیسی موريس لوبلان و حکایات پرحادثه ميشل زواکو، مقلدین ایرانی به بافتن خیالات ناهنجاری شروع کرده بودند. ذهن و ذوق خوانندگان ایرانی با این اباطیل و مبتذلات کور و خراب شد. گویا کسی در زندگی چیز وصف کردنی و جالبی نمی یافت یا در گذران پرماجرایی انسان حادثه ای مهم تر از عشق ورزیدن به دختری و بی وفایی کردن با او و فاحشه شدن ناگزیر آن زن وجود نداشت.^(۱) در قضیه عشق پاک، هدایت بار دیگر به سراغ این گونه داستان های عشقی بازاری می رود و آنها را دست می اندازد: جوانی که له له زنان دنبال دخترها می دود و بو می کشد سرانجام دختر مشدی رضا را بیرون شهر پیدا می کند. درین جا هدایت فرصتی می یابد تا توصیفات

شاید اندکی از درد هدایت را با نگاهی به نام و عنوان آثار پرفروش «نویسندگان عالیمقدار» آن روزگار بتوان دریافت: هم، پریچهر، فتنه، ماجرای آن شب، گل پژمرده، مکتب عشق، کو عشق من، عشق پاک، جوان ناکام، من هم گریه کرده ام و مانند آن. به گفته احسان طبری، نویسنده و نقاد هوشمندی که همه اندیشه و استعداد عالی خود را در خدمت سیاست به باد داد: هنگامی که هدایت ظهور کرد و در تاریکی گمنامی استعداد شگرف خود را پرورش می داد نویسنده در ایران به نگارش داستان های مصنوعی با احساسات قلبی و جمله پردازی های خنک منحصر بود. موضوع عمده این داستان ها عبارت بود از بی وفایی مرد و دغلقاری زن و پایان زندگی او در فاحشه خانه و دفاع پرحرارت از احساسات رقیقه این فواحش ادیب و فیلسوف طی یک مشت جملات مبتذل و مضحک که با خطوط درشت



دفتر خدمات بین المللی

Office of International Services



دفتر خدمات بین المللی با تجربه کافی، دقت و علاقه، آماده ارائه خدمات ذیل می باشد

- ◆ Last Will & Testament
- ◆ Living Trust
- ◆ Living Will
- ◆ Power of Attorney
- ◆ Health Care Power of Attorney
- ◆ Pet Protection Agreement

By
Appointment
Only



دفتر خدمات بین المللی با سرعت عمل، دقت و پشت کار، شما را همیاری می کند!

Office of International Services is not a Law Firm

Phone: (408) 909-9060 ◆ Toll Free: (888) 350-9060 ◆ Fax: (408) 503-0040

900 S. Winchester Blvd. #6, San Jose, CA 95128

آبرونی هم داشت، آن را هم ملاها و آیت الله ها بر باد داده و می دهند.

خوشبختانه این دوران با دوران کودکی ما فرق می کند. آن زمان مغزهای صفر کیلومتر ما کودکان را معلم های صفر کیلومتر می خواستند راه بیندازند، اما این روزها کودکان دیگر مغزشان پر است از دانش و بینش.

خاطره دیگری که هنوز دردش را روی صورتم حس می کنم کلاس چهارم دبستان فرهنگ مشهد شصت و پنج سال پیش معلمی داشتیم به نام ظریف. قد بلندی داشت و ته ریشی که مثلا مسلمان بود و همه درس ها با او بود. گویا از طلبه گی به معلمی روی آورده بود. این بيشرف وقتی به هر دلیلی اسم امام زمان را می آورد بچه ها باید بلند می شدند و اگر کودکی دیر بلند می شد چنان محکم به صورتش می کوبید که تا یک هفته صورتش سرخ بود و ما بچه ها از ترس کتک خوردن فقط گوش مان و چشم مان به دهان آقای ظریف بود که تا می گفت «اما...» ما از جای می جستیم و خبردار می ایستادیم.

امروزه روز، سجادی ها و ظریف ها مرده اند اما جانشینانشان هنوز تلاش می کنند که کودکان را مسلمان بار بیاورند، اما خوشبختانه کودکان از معلم های نادان شان فهمیده ترند و زمان و زمانه دست این ناکسان را رد می کند و در جهنمی که خودشان برای خودشان ساخته اند حیران و سرگردان تلاش مذبحانه ای بیش ندارند.

از تزویر مسلمانی راحت شده، اما هنوز چهره پاک و معصومانه او بیادم هست.

دوستی می گفت در ارومیه (رضائیه سابق) بقالی سرکوجه ما بود. بسیار متقلب و گرانفروش و نادان. البته پس از مدتی به مکه معظمه مشرف شد و کلاه پوستی را با عمامه آخوندی عوض کرد و مسلمانی دو آتشه شد. این مسلمان دو آتشه معتقد بود که هر کس که مسلمان نیست نجس است. مثلا پیرزنی مسیحی که خیلی تمیزتر و مرتب تر از او و خانواده اش بود میباید گردو بخرد. از پشت دخل فریاد میزد (ال ورمه) یعنی دست نزن. اگر به قیافه کثیف این بقال حاجی نگاه می کردی با آن ریش حنا بسته، آن چهره نشسته پشم آلود که بیشتر به گوریل شبیه بود تا یک انسان، آن وقت به این پیرزن تمیز و مهربان می گفت (ال ورمه). حالا آیا این هموطنان مسیحی ما حق ندارند از ما و امثال ما متنفر باشند! باز هم به انسانیت و معرفت آنها باید آفرین گفت که ایران را فراموش نکرده اند.

خوشبختانه این انقلاب ننگین هر عیبی که داشت نشان داد که دین بخصوص اسلام جز خواری و زاری هیچ سود دیگری ندارد و ایرانیان مسلمان فوج فوج از اسلام خارج می شوند و به ادیان دیگر پناه می برند و اگر روزی پیامبر اسلام از گور خویش بیرون بیاید، اولین فرمانی که خواهد داد نابود کردن هرچه آخوند و ملا و مفتی و فقیه است چرا که اگر اسلام پیش از انقلاب اندک



یک سینه سخن مسعود سپند

سرو آسایش ندارد تا تبر در دست توست

تا تبر جامانده از عصر حجر در دست توست

از معجزه های ملائی است. در دبستان خاقانی مشهد کلاس پنجم و ششم بودم که ملائی مکتب درس فقه و قرآن و شریعت می داد و نامش هم آقای سجادی بود. همکلاسی داشتیم ارمنی که من هنوز بعد از شصت و هشت سال بیادم است. پطروس ستیان هنگامی که ما کودکان نادان باغروری خاص به او نگاه می کردیم که سر ساعت قرآن شریعت کنار حوض مدرسه نشسته و حق ندارد در کلاس اسلامی ما وارد شود. افتخار هم می کردیم و البته نگاهمان به او که هزار بار از ما تمیزتر و مرتب تر بود تحقیرآمیز می نمود. و وقتی از آقای سجادی می پرسیدیم «آقا پطروس نجس است؟» می فرمود «اگر با او دست می دهی و دستش تر نباشد نجس نیست وگرنه باید هفت بار دست تان را توی حوض آب بکشید.» نمی دانم پطروس حالا کجاست شاید هم به ارمنستان کوچ کرده و

آخوند و ملا و بطور کلی زاهد جماعت اهل کار نیستند چرا که از اول ورود به جامعه مثلا روحانیت به آنها می آموزند که کار کردن دست ها را خشن می کند و دستی که خشن باشد قابل بوسیدن نیست چون با داشتن این همه مرید دست کارگری و عمله گی که قابل بوسیدن نیست و نعلین به پا کردن نیز حکمتی دارد که اولاً با آن نمی شود دوید. چرا برای کار کردن و زمین شخم زدن باید کفش بپا داشت و دیگر اینکه اگر بارانی سیلی جاری شود برای گذشتن از سیل با نعلین که نمی شود از آب گذشت، باید مریدی مسلمان معتقدی پیدا شود و حضرت آقا را با کول خود از سیلاب رد کند. به هر روی شنیده اید که مرغی داشت با فریاد قدق می کرد ملائی گفت «چرا چنین شده» گفتند «برایش تخم کردن سخت است» ملا عمامه اش را روی مرغ گذاشت و بلافاصله مرغ فارغ شد. اینهم

رستوران فیمس کباب



غذای هر ملتی بخشی از فرهنگ آن مردم است.

رستوران فیمس کباب با غذاهای بسیار خوشمزه و با طعم و عطر منحصر بفرد ایرانی در محیطی متفاوت آماده پذیرایی از شما و میهمان های شماست

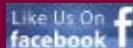


کیتترینگ کامل میهمانی و جشن های شما در سراسر شمال کالیفرنیا

رستوران فیمس کباب با افتخار از شما پذیرایی می کند.

(916)483-1700

www.famouskabob.com

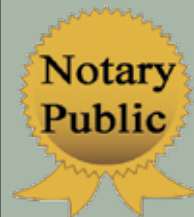


1290 Fulton Ave., #C, Sacramento, CA 95825

دفتر خدمات بین المللی

- ♦ Last Will & Testament
- ♦ Living Trust
- ♦ Living Will
- ♦ Power of Attorney
- ♦ Health Care Power of Attorney
- ♦ Pet Protection Agreement

با قیمت های بسیار مناسب



By Appointment Only

Office of International Services



(408)909-9060



دفاتر و کالت علی مقدمی

با همکاری جفری زیندر و برزین صباحت



Jeffrey Zinder

وکالی سابق شرکت های بیمه
با بیش از ۶۰ سال تجربه



Ali Moghaddami

Maintaining the highest level of Professionalism & Integrity.

- ♦ Personal Injury
- ♦ Business Litigation
- ♦ Employment Law
- ♦ Criminal Defense
- ♦ Insurance Dispute
- ♦ کلیه جراحات و صدمات بدنی
- ♦ کلیه دعاوی تجاری
- ♦ کلیه امور کارمند و کارفرما
- ♦ کلیه امور جنایی در دادگاه های ایالتی و یا فدرال
- ♦ حل اختلافات بیمه گر با شرکت های بیمه

With over 60 years of combined experience, including trials, mediations and arbitrations we strive to present your case in its strongest light and achieve the best possible results.

Free Consultation

Tel: (818) 500-4111

Fax: (818) 500-4144

333 E. Glenoaks Blvd. #202
Glendale, CA 91207

Tel: (408) 332-5885

Cell: (408) 643-1739

111 N. Market St. #30
San Jose, CA 95113

هر ستاره شناسی را بر باد می داد این بود که بگوید زمین در آسمان حرکت می کند. زیرا بر اساس نوشته های «کتاب مقدس» زمین ساکن بود، حق حرکت نداشت و از آنجا که کانون توجه و علاقه آفریدگار اعلام شده بود کل جهان هستی باید بر گرد آن بچرخد. اگر کسی بگوید زمین بر گرد چیز دیگری می گردد سقف آسمان «دین مقدس» شکاف بر می دارد و امکان آن هست که مردم در درستی همه نظریه های دینی شک کنند و روحانیان ثروت های شاهانه و قدرت های فرعون خود را از دست بدهند.

در قرن شانزدهم میلادی ستاره شناس لهستانی به نام «کوپرنیک» که در ضمن کشیش کاتولیک و فردی مذهبی بود در پایان بررسی ها و پژوهش هایش به این نتیجه رسید که زمین و تعدادی از سیاره ها بر گرد خورشید می گردند. از این زمان به بعد رابطه علم و دین وارد دورانی تازه می شود. البته پیش از این کشف بیش از ۲۵۰۰ سال پیش «فیثاغورث» فیلسوف یونانی گفته بود زمین حرکت می کند و در قرن سوم پیش از میلاد نخستین ستاره شناسی که به حرکت زمین پی برده بود «آریستارکوس» یونانی بود. اما به این اظهار نظرها توجه لازم نشده بود. **دنباله مطلب در صفحه ۵۷**

در چنین محیط و دورانی اگر انسانی سرچشمه علم و حکمت را عالم غیب نداند، به آنچه در کتاب های آسمانی نوشته شده است شک روا دارد و روحانیان را عالم و دانشمند نشانسد او را باید پرچمدار پیشرفت اندیشه بشر و از جمله انسان های نادر و بزرگ به شمار آورد. یکی از این پیشاهنگان بزرگ «کوپرنیک» ستاره شناس لهستانی بود. وی با این که باورهای دینی نیرومند داشت با بهره برداری از روش علمی به حرکت زمین در آسمان پی برد و نظریه ساکن بودن زمین را که از جمله اساسی ترین اعتقادهای جهان مسیحیت بود کنار گذاشت. با انتشار نظریه های علمی کوپرنیک در قرن شانزدهم میلادی، تعبیر و تفسیر آنها و برخورد بسیار شدیدی که با دین آسمانی دارند دوران تازه ای در جهان بینی انسان و رابطه علم و دین آغاز شد. در نتیجه انتشار نظریه های دانشمندی چون کپلر، دکارت، گالیله، نیوتن و فیلسوفی به مانند اسپینوزا تاریخ علم و اندیشه در قرن هفدهم میلادی به تاریخی انقلابی و دوران ساز تبدیل شد.

روحانیانی که دانشمندان را زنده سوزانیدند
در تمامی دوران هایی که روحانیان مسیحی در دستگاه حکومت نیرومند بودند یکی از بزرگترین کفرهایی که سر

برخورد علم و دین

دکتر احمد ایرانی
بخش پنجم



آسمانی مسیحیان بود و هرآنچه با این نوشته های آسمانی هماهنگی نداشت شایسته توجه و درخور اعتنا نبود. دستگاه دین که به نیرومندترین نهاد سیاسی، اجتماعی و به ویژه اقتصادی کشورهای اروپا تبدیل شده بود هرگونه نوآوری علمی، فلسفی و فکری را که با آموزش های کتاب مقدس سازگار نبود با خشونت باورنکردنی می کوبید. در برابر علم و حکمت کتاب آسمانی که سرچشمه غیبی و الهی داشت عقل و شعور نوع انسان، بهره برداری از تجربه و آزمایش و به کار انداختن منطق و استدلال از سوی انسان، این موجود زبون، گناه کار، پست و درمانده، بسیار بی ارزش و بی معنی جلوه می کرد. حقایق کل جهان هستی، زمین یا جایگاه زندگی انسان، سرگذشت نوع انسان از آغاز تاریخ تا ابد در کتاب آسمانی بیان شده اند و نوع انسان شایستگی فضولی و چون و چرایی در کار پروردگار بزرگ را ندارد.

پانزده قرن سکوت و آغاز غرش علم
اگر پیدایش مسیح و گسترش مسیحیت را در اروپا آغازی نو در تاریخ سیر اندیشه بشر فرض کنیم برای دورانی بیش از پانزده قرن آنچه در مجموع به نام «علوم الهی»، «الهیات»، «حکمت آسمانی» یا «علوم غیبی» نامیده می شد، علم، دانش، خرد و معلومات نوع انسان در اروپا به شمار می رفت. روحانیان یهودی و مسیحی خود را «نگهبانان حکمت آسمانی» می دانستند و از علوم الهی که از دیدگاه آنان از آسمان به زمین آمده بود و نوع انسان در آن دخالتی نداشت با لقب «شهبانوی علوم» یاد می شد. علم و حکمت در انحصار روحانیان بود و فقط آنان بودند که خود را «طبقه علما» می دانستند. هنوز هم در بسیاری از کشورهای عقب مانده جهان روحانیان خود را «علما» خطاب می کنند. معیار یا ملاک علم و دانش واقعی، خرد و حکمت نوشته های کتاب مقدس یهودیان و کتاب

معرفی کتاب

معمای نفت و تغییر رژیم در ایران

«نقض قوانین سازمان ملل، سیاست و خودمختاری آبر قدرت ها»

تاراجگران نفت در خلیج فارس

نویسنده: مایک رهبریان

در این کتاب، به منظور بر طرف ساختن آشفتگی ها و دردهای اجتماعی در جهان «به ویژه ایران و خاورمیانه» پیشنهادات و راه حل های مهمی ارائه شده است و توجه در آن ضرورت کامل دارد.

برای تهیه کتاب با مراکز زیر تماس حاصل فرمایید:

www.ketab.com

(310) 477-7477 ♦ (818) 908-0808

Also available at Amazon & Google Play



ملت های ایران و
خاورمیانه در آتش
کشمکش های
تاراجگران نفت
در خلیج فارس

این ندای اطلاعاتی نویسنده کتاب است که دردهای اجتماعی ملت های ایران و خاورمیانه را به تصویر می کشاند و با زبان ساده برابر با قوانین بین المللی، راه چاره و رهایی از ظلم و تجاوز را با پیشنهادات کامل اعلام می کند.

DIVA OF LA JOLLA

We buy and sell Diamond, Gold, Watches, Silver, Platinum, Coins

برای مشاهده جدیدترین، بزرگترین، زیباترین و نفیس ترین مجموعه جواهرات، سنگ های قیمتی و طلاجات با عبارهای مختلف و قیمت های غیر قابل رقابت، از جواهری مجلل ما دیدن فرمایید!

تعمیر و تمیز کردن جواهر و ساعت!
خرید و فروش و سفارش پذیرفته می شود!

*We offer Custom Designs,
Jewelry & Watch batteries & repair*

**WE BUY
GOLD**

*One of the largest
selection of Rolex Watches*



Certified Pre-Owned Rolex Watches

*Free Jewelry Cleaning & Ring Inspection
(While You Wait)*

No Interest if Paid in Full within 12 months

On qualifying purchases made with your Synchrony Luxury Credit Card. Interest will be charged to your account from the purchase date if the promotional purchase is not paid in full within the promotional period. Minimum monthly payments required.

Apply Today!

(408) 241-3755

**3911 Stevens Creek Blvd, Santa Clara
(Corner of Stevens Creek Blvd & Saratoga Ave.)**

از آن درختی که دشمن از جای کند شاخه ای برومند رسته است که اینک کمر بسته به کین شما بر پای ایستاده است. گنج و خواسته شما ارزانی خود شما چگونه جان گرامی پسر را با مال و خواسته هم قیمت کنم و خون بهای پسر از شما نایزدان بستانم پیامتان شنیدم و پاسخ را بشنوید که:

پدر تا بود زنده با پیر سر

بدین کین نخواهد گشادن کمر
پس فرستاده را با مال و خواسته آنان روانه کرد و چون فرستاده به نزدیک سلم و تور رسید زبان گشاد و از کاخ و سراپرده فریدون سخن ها گفت و از پهلوانان و سپاه و لشکر او چون شاپوریل، شیروی درنده شیر، قارن کاویان و دیگر و دیگران و تخت پیروزه ای که شهریار کافور موی بر آن تکیه زده بود چون جمشید بر تخت شاهی و منوچهر چون سرو بلند بر دست راست شاه نشسته و گویی که زبان و دل پادشاست. سپاه را دل پر از کینه سلم و تور و پرآزنگ و چین چهره ها و جز جنگشان برای گرفتن انتقام خون ایرج راهی نبود.

بر ایشان همه بر شمرد آنچه دید

سخن نیز کز آفریدون شنید
برادران جفا پیشه ستم کار را از این گفتار دل پر از درد شد و تور رو به سوی سلم کرد و گفت اگر در این کار درنگ کنیم این بچه نره شیر تیز دندان و دلیر گردد و با ریزی نیا بر ما بتازد و ما را نابود سازد، باید که سپاهی از چین و خاور فراهم آوریم و او را پاسخی مناسب گوئیم، پس:

ز لشکر سواران برون تاخند

ز چین و ز خاور سپه ساختند
دو لشکر ز خاور به ایران کشید
به فختان و خود اندرون ناپدید
دو برادر ستمکار کینه جو لشکری بزرگ از چین و خاور آراستند و لشکر به سوی ایران کشیدند و به جنگ و کین با پدر بر پای خاستند.

کردند و پس از آن فریدون همه پهلوانان لشکر را به سوی او فرا خواند و جشنی برپا ساختند و منوچهر را به پهلوانان و کار آگاهان سپرد. از طرف دیگر چون سلم و تور از این کار آگاهی یافتند بر اندیشه و پر زهیب دل و پر ترس و هراس به چاره جویی نشستند. پس در گنج گشادند و زر و جواهر و خواسته فراهم کردند و همه بر پشت پیلان بیاراستند و با قاصدی کاردان به نزد پدر گسیل کردند و زبان به عذرخواهی گشودند که دیو ناپاک نایزدی به فریب ما ایستاد و ما را فریب داد و گرچه گناه برادر گشی ما بزرگ است اما امید است که پدر با چشم بخشایش بر ما نگرد و از گناه ما درگذرد و منوچهر را با سپاهی گران به نزد ما فرستد که ما بنده وار در پیش او برپای ایستیم و او را بستانیم.

مگر کان درختی که از کین برست

به آب دو دیده توانیم شست
فرستاده ایشان با پیل و گنج و خواسته به درگاه شاه فریدون رسید و اجازه بار خواست و چون شاه او را اجازه بار داد شاپور گرد از کاخ بیرون آمد و فرستاده سلم و تور را به درگاه شاه فریدون برد. فرستاده سخن آغازید و زبان به عذرخواهی گشاد و از کردار بد سلم و تور پوزش خواست و مراتب پوزش آنان را به درگاه شاه رسانید. چون شاه فریدون گفتار او را شنید در پاسخ گفت که سخنان آن دو بی شرم ناپاک را شنیدم و گفتار خیره آنان را بهایی نیست. ایشان را بگو که این پنداری باطل است که شما منوچهر را در جایگاه دوستی ببینید.

نبینید رویش مگر با سپاه

ز پولاد بر سر نهاده کلاه
ابا گرز و با کاویانی درفش
زمین کرده از سم اسبان بنفش
درختی که از کین ایرج برست
به خون برگ و بارش بخوایم شست



پیشینه نبردهای ایران با ترکستان و چین

(به روایت شاهنامه)

فریدون را دل پر از شادی و امید گشت و به دل وعده داد که این فرزند ایرج بعدها به انتقام خون پدر برپای خواهد خاست، پس ماه آفرید را بر جایگاهی نیکو نهادند و چون زمان زادن فرارسید از او دختری ماه رخ پدید آمد و با شباهتی آنچنان زیاد به ایرج که تو گویی ایرجستی که دیواره زاده شدی و فریدون با جان و دل به پروردن او ایستاد و چون زمان بگذشت و او بالید و رشد کرد و او را هنگام شوی گزیدن فرا رسید فریدون بزرگ زاده ای را با نام پشنگ برای او برگزید و دختر ایرج به همسری پشنگ درآمد و چون چندی بگذشت فرزند پسری از او زاده شد که زمانی که فریدون او را دید صورت سپاس بر زمین نهاد و شکر گزارانه می گفت: دل بدسگالان ما کنده باد.

جهان بخش را لب پر از خنده شد

تو گفتی مگر ایرجش زنده شد
پس او را در برگرفت و گفت که از پدر و مادری شایسته فرزندی نیکو پدید آمد و او چون جان شیرین من است و یادگار ایرج من است و او را منوچهر نام نهادند و چون سالیانی بر او برآمد تمام هنرهای شاهی و پهلوانی بر او آموختند و او چشم و دل فریدون و نور دیده او بود پس:

نیا تخت زرین و گرز گران

بدو داد و پیروزه تاج سران
آنچه از دانش و مال و ثروت بود بر او عرضه

در گفتار گذشته سخن تا بدانجا رسید که دو برادر نابکار سلم و تور با حسادت سر از بدن ایرج جدا ساختند و با گستاخی و بی شرمی فراوان تابوت سر بریده را برای پدر فرستادند. در اینجا از داغ دل فریدون در سوگ فرزند و چهره بر خاک ساییدن و جامه دریدن او سخن نمی گوئیم و آن را به زمانی دیگر وامی گذاریم که مقوله ما از این مبحث جداست فردوسی در این باب می گوید:

میر خود به مهر زمانه گمان

نه نیکو بود راستی در کمان

چو دشمنش گیری نماید مهر

و گر دوست خوانی نبینیش چهر

یکی پند گویم ترا من درست

دل از مهر گیتی بیاید شست

فریدون در گفتگو با خداوند خویش از خداوند طلب یاری می کرد که ای کاش از تخمه ایرج فرزندی می بود که داد او از این ستمکاران بستاند. به این صورت زمانی با داغ دل و اندوه روزگار بگذشتند و چون یک چند بر این بگذشت فریدون به قصد دیدار از شبستان ایرج و پرس و جو از بازماندگان به شبستان وی رفت در آنجا:

یکی خوب چهره پرستنده دید

کجا نام او بود ماه آفرید

که ایرج بر او مهر بسیار داشت

قضا را کنیزک از او بار داشت

پرچهر را بچه بد در نهان

از آن شاد شد شهریار جهان

واژه نامه حقوقی انگلیسی-فارسی

شامل واژه های:
حقوقی، سیاسی، اقتصادی و جامعه شناسی
تالیف: دکتر احمد ایرانی،
کارشناس ترجمه
لس آنجلس، کالیفرنیا ۲۰۰۶
بهای کتاب با هزینه پست: ۱۲ دلار
Ahmad Irani
201 Glenwood Cir., Apt. 319
Monterey, CA, 93940

دفتر خدمات بین المللی

قبول وکالت در کلیه امور حقوقی در دادگاه های ایران
کلیه امور مهاجرت به آمریکا و کانادا
امور مربوط به Social Servies در آمریکا

Office of International Services

(408)909-9060



برنامه‌های مرکز اسلامی و فرهنگی شمال کالیفرنیا در ماه‌های سپتامبر و اکتبر ۲۰۲۰

1433 Madison Street, Oakland, CA 94612

www.iccnc.org

(510) 832-7600

info@iccnc.org or Pr@iccnc.org

facebook.com/ICCNCORG

Telegram: @iccnc

فعالیت‌ها و خدمات مرکز اسلامی و فرهنگی شمال کالیفرنیا در دوره بیماری کوید-۱۹

در پی شیوع ویروس کرونا ۲۰۱۹، فعالیت‌های مرکز اسلامی و فرهنگی شمال کالیفرنیا نیز با تغییراتی روبرو شده و این مرکز، تمهیداتی را برای خدمت‌رسانی در این دوره در نظر گرفته است. این تمهیدات به شرح ذیل است.

۱- خدمات عمومی:

خدماتی همانند عقد، ازدواج، طلاق، تشرف به اسلام، تدفین از سوی مرکز انجام می‌شود، اما برگزاری جلسات ترحیم و یا عروسی تا اطلاع ثانوی مقدور نیست.

۲- کمک به همسفریان نیازمند:

با کمک برخی حامیان وفادار مرکز، بودجه‌ای متناسب در نظر گرفته شد تا به افرادی که در این دوره سخت با کسری مالی روبرو هستند، کمک‌هایی انجام شود. برای بزرگ کردن فرم درخواست کمک مالی، لطفاً به سایت مرکز مراجعه کنید.

۳- اطلاعیه برای فروش قبر در آرامگاه‌های هیوارد و سن حوزة: ICCNC تعدادی قبر در مناطق خوب آرامگاه‌های سن حوزة و نیز هیوارد دارد که به متقاضیان با شرایط ویژه می‌فروشد. برای کسب اطلاعات بیشتر با تلفن (510) 832-7600 تماس بگیرید و یا به سایت ما سر بزنید.



برنامه‌های اربعین حسینی و رحلت پیامبر اکرم (ص)،

شهادت امام حسن (ع) و امام رضا (ع)، ۸ و ۱۷ اکتبر ۲۰۲۰



گلیه جلسات مرکز تا اطلاع ثانوی از طریق Zoom برگزار می‌شود.

۴- درس‌گفتارهای دکتر عبدالکریم سروش شامل "شرح دفتر نخست مثنوی"، "شرح کیمیای سعادت امام محمد غزالی" و "قرآن و انجیل". (برای اطلاع از روز و ساعت برگزاری به سایت و کانال تلگرام مرکز مراجعه کنید.)

۵- دعای کمیل و خطبه‌های نماز جمعه: دعای کمیل؛ پنج‌شنبه‌ها از ساعت ۸:۳۰ تا ۹:۳۰ عصر، و خطبه‌های نماز جمعه از ۱:۳۰ تا ۲:۳۰ عصر از سوی برادر احمد راشد سلیم برگزار می‌شود.

۶- جلسات شرح خطبه‌ای از نهج البلاغه از سوی آقای مصطفی دانشگر از اواخر ماه اکتبر ۲۰۲۰.

با مراجعه به سایت و شبکه‌های اجتماعی مرکز، از تازه‌ترین تغییرات در برنامه‌ها مطلع شوید.



خدمات رسمی مرکز اسلامی و فرهنگی شمال کالیفرنیا شامل عقد و ازدواج، طلاق، تشرف به اسلام، و تدفین



zoom

Islamic Services Offered by ICCNC (Via ZOOM)



Islamic Burial: ICCNC provides complete burial services in accordance to the Islamic laws. At the present time, ICCNC can provide limited services for the wash and burial services. please contact the office for details (510-832-7600)



Marriage: Islamic Marriage Ceremony and recitation of "Khotbeh Aghd" at ICCNC via ZOOM. ICCNC issues marriage certificates that are accepted by the interest Section of the Islamic Republic of Iran in Washington D.C.



Divorce: The Islamic Divorce Ceremony and recitation of "Khotbeh Talagh" at ICCNC via ZOOM. ICCNC issues marriage certificates that are accepted by the interest Section of IRI.



Accepting Islam: ICCNC helps individuals interest in giving "Shahada" and accepting Islam to become Muslims. We can held it via ZOOM. ICCNC issues a certificate for this process.

1433 Madison Street, Oakland, CA 94612

www.iccnc.org

(510) 832-7600

info@iccnc.org or Pr@iccnc.org

facebook.com/ICCNCORG

Telegram: @iccnc



ورزش از نگاه من

احمد طوسی

Email: atousi1515@gmail.com

تماشاگر وجود ندارد. آیا فوتبال ما به چنین دست و دل بازی هایی نیاز دارد؟ باید کوشش کرد تا به دور از پیش داوری و برکنار از عرض های شخصی و یک سوء نگری، به بررسی، تجزیه و تحلیل مشکلات کنونی پرداخت. عناصر زنده و هم چنان سودمند در این بررسی، بدون فحاشی و منفی بافی یک نگرش اخلاقی سایه خواهد افکند. مهم عنصر اخلاقی که جای برجسته ای خواهد داشت. فراموش نکنیم انتظار از کم و کاستی ها هرگز به مفهوم محکوم کردن آن نیست. بدون کینه و حب و بغض، چشم بستن به روی کج روی ها و ناکامی ها ما را از پیشرفت باز خواهد داشت. برای نوسازی و بازسازی باشگاه ها، باید راه هایی از مالکیت باشگاه ها را به وجود آورد که مردم مالکان اصلی آنها باشند و در سرنوشت آن و در تصمیم گیری ها سهیم باشند.

در روزگار فعلی بسیاری از باشگاه های ما فقط یک تیم فوتبال هستند و از بسیاری از جنبه ها در جا می زنند و تنها نامی بروی کاغذ و فاقد تاسیسات. زمین های تمرین، لباسکنی و دیگر ملزومات مورد نیاز یک باشگاه می باشند. حتی پرسپولیس، استقلال (تاج) و پاس که صاحب همه چیز بودند حالا هیچ چیز ندارند. ما صاحب یک پتانسیل عالی بودیم که ساختار باشگاه ها را با پول هنگفتی که به مربیان خارجی پرداختیم می توانستیم نوسازی و یا بازسازی کنیم. اگر فوتبال صاحب درآمدی است، در این دایره نوین ثروت که در آن جای شک باقی است، باید اولویت ها را در نظر گرفت. در همه جای دنیا اول مدرسه را بنا می کنند و بعد به دنبال استخدام معلم می روند، اما ما بدون

وقتی انقلاب شد نخستین تاخت و تازها به غرب زدگی بود، حتی ورزش هم از این اتهامات بی نصیب نماند. موضوع برسر تحمیل یک مدل جدید از زندگی بود که کسی شورت ورزشی نپوشد، کسی دنبال فوتبال نباشد و مدلی که آنها می خواستند، به نوبه خود موجب ایجاد یک نوع جدیدی از جامعه می شد. دنیائی وادار به سکوت، جائی که بی ثباتی شرایط زندگی، ملاک و فقدان حقوق قاعده قرار می گرفت. دنیایی که در آن تفنگ ها مسئولیت حفظ صلح جامعه را به عهده می گرفتند. دیکتاتوری مدنی- نظامی آرام آرام به اهداف خود دست می یافت و صدای هیچکس در نمی آمد. همه معترضین امروز هم بودند و جوان تر هم بودند. روسای جدید یکی یکی می آمدند و می رفتند. دستی بر سر و صورت اصلاحات می کشیدند و آرایش و آزادی اندکی تا به امروز که همه در آن غرق اند، و بی ثباتی شرایط زندگی بخش هرچه وسیع تر جامعه را به پناهی کشاند. همه هم بودند و جوان تر هم بودند و هنوز هستند، و اما سنی از آنها گذشته. آنها به هم تسلیم می گویند بابت صد و هفتاد میلیارد پول برباد رفته در پرونده آقای ویلموس که فقط یک ماه در ایران مربی گری کرد. این جدا از حقوقی است که بابت شش بازی گرفته است. فراموش نکنید: ۴۵ میلیارد استراماچونی می خواهد، ۲۶ میلیارد برانکو و ۱۲ میلیارد شفر و آخرین آنها آقای اسکوپچ که او هم به زودی به این لیست افزوده می شود. حالا چک های بازیکنان یکی یکی برگشت می خورد و هنوز هم نه زمین های مناسب داریم، نه باشگاه هایی با تاسیسات لازم و ورزشگاه هایی که هیچ تامین جانی برای

هستی یا قرمز! اگر ایران بعد از انقلاب در خاصه باشگاه داری تا آنجا پیش نرفت که آرزوی همگان است، شاید بدان خاطر است که آدم های در رأس باشگاه ها و حتی وزیر ورزش بطور جدی ورزش را امری ضروری برای جامعه نمی دانند. بدون تردید سازمان اداری و آموزشی باشگاه های ما اگر مازمانی وجود داشته باشد، در قضاوت نسبت به خود و اشتباهاتی که انجام داده است سخت گیری نخواهد کرد. طی این سال ها همه چیز حیف و میل شده است. به کره ای ها و ژاپنی ها نگاه کنید که طی این سال ها المپیک و جام جهانی را برگزار کرده اند و ما حتی از برگزاری بازی های منطقه ای بازمانده ایم.

امروز تباری، رشوه دادن به بازیکنان تیم مقابل و خدای نکرده داور فوتبال، ما را از نظر اخلاقی آسیب پذیر کرده است. هجوم این همه مربی خارجی چه دردی را در ورزش ما بر عهده گرفته است. کی روش، برانکو، شفر، استراماچونی، کالدورون، اسکوپچ، چه دردی را از فوتبال ما برداشته اند و حالا ویلموس که ما در برابر آن سر راست نخواهیم کرد. آزمایش حقیقی و اخلاقی رهبران فدراسیون و سازمان ورزش، پرهیزی از ریخت و پاش های کنونی چه سهمی از این پول نصیب آقا زاده ها شده اند، خدا می داند. همه باید محاکمه شوند، حتی مدیران باشگاه ها. یک مملکت ورشکسته از نظر اقتصادی حالا زجر و حقارتش را بدوش می کشد که رهبران سبب آن بوده اند. ساختن و توسعه و تکمیل آنچه داریم راهی است که مدت ها پیش باید فراسوی ما قرار می گرفت. در حال حاضر ما در ناکجا آبادی میان بودن و نبودن و داشتن و نداشتن را تجربه می کنیم که هر روز فاصله ما را با دنیای دیگران و حتی آسیایی ها عمیق تر می کند.

پیروزی واقعی شاید به کار گرفتن و ساختن بچه هایی باشد که در انتظار پا به توپ شدن در زمین های چمن باشگاه محله شان له له می زنند. ما باید به حفظ سرمایه های خود دل خوش باشیم، نه نیروی ویران گر خارجی. هرگونه تولید نیاز به انگیزه دارد و انگیزه تنها مالی نیست. سود یا مزد، تنها بخشی از تلاش انسانی است، بخش دیگر آن احساس شرکت داشتن و موثر بودن است. اینکار به معنی آزاد کردن توانائی ها، سازندگی انسان ها و عرضه داشتن بیشترین انگیزه به آنها استو طبیعی ترین و اصلی ترین روش برای رویارویی با روزهای بهتر است.

آنکه مدرسه ای داشته باشیم مربیان خارجی را استخدام می کنیم. این پول ها باید صرف ساختن تاسیسات زمین های ورزش و تمرین شوند. بهترین مربیان آنهایی هستند که تاثیر اخلاقی و فنی آنها در درون زمین بازی و خارج از آن مشاهده می شود. چند مربی خارجی را می شناسید که در فوتبال بی در و پیکر ما چنین سهمی را از خود به جا گذاشته باشند؟

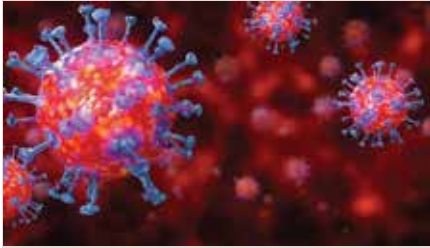
آقای شیرزاد عبداللهی می گوید: «اوایل انقلاب، مسئولان خاکی و متواضع بودند و بهم خواهر و برادر می گفتند و عنوان های دکتر و مهندس را متعلق به طاغوتی ها و یا غرب زده ها می دانستند اما مسئولان انقلابی کمی که جا افتادند شدند حاج آقا و حاج خانم، دکتر در رشته های غیر پزشکی. چیزی مثل کت و شلوار و کراوات بود، اما بعد از جنگ به لطف دانشگاه آزاد و بعضی دانشگاه های وابسته به نیروهای مسلح، حاج آقاها و حاج خانم ها مدرک گرفتند و شدند دکتر. هم زمان مسئولان اورکت ها را درآورده بودند و کت و شلوارهای مارک دار پوشیدند و ریش ها را هم کوتاه کردند و به شمال شهر کوچ کردند. حالا ما با یک طبقه حاکم روبرو هستیم که همه ارزش های واقعی را از سواد و مدرک و تحقیق تا استادی دانشگاه و مقاله نویسی را به گند کشیده ایم و ورزش هم از این دکترها بی نصیب نمانده است.»

آقای دکتر سلطانی، وزیر ورزش درست مثل همتای قبلی اش، به جای آنکه پرسپولیس و استقلال را به صاحبان اصلی آن یعنی مردم واگذارد، حتی پاس را هم از بین برد. کم نیستند آنهایی که اعتقاد دارند دلایل سازمان تربیت بدنی برای چنین کاری آن است که می خواهد بدون احتمال هیچ وحشتی خود تمام تصمیمات را بگیرد و چنین است که همه مقروضند. اغلب در پایان بازی این تیم وقتی نتیجه ای مطلوب بدست نیامده است، رودخانه ای از تماشاگران خشمگین که ورزشگاه را ترک می کنند با شکستن هر چیزی که جلوی دستشان است خشم خود را فرو می نشانند و وقتی که ورزشگاه را ترک می کنند، بسیاری از آنها چنان خشمگین هستند که هیچ چیزی را به جز آبی و قرمز نمی بینند. فحش هایی است که نثار وزیر ورزش و یا رهبران منتخب آنها می شود. شیوع یک مشکل پزشکی وقتی آنها را روانه بیمارستان می کند و زیر تیغ جراح قرار می گیرند اغلب از دکترشان می پرسند: «دکتر جون به من بگو آبی

تسلیمت

خانواده محترم نوجیان، خبر تأسف بار فوت جناب نوح، ما را متأثر کرد. مصیبت وارده را به شما و خانواده های وابسته صمیمانه تسلیمت می گوئیم و از درگاه خداوند متعال برای ایشان رحمت الهی و برای عموم بازماندگان صبر و اجر مسئلت داریم.

افلیا پرویزاد - پژواک و همکاران



بسیاری از آن‌ها در حال انقراض هستند، انسان‌ها و حیوانات وحشی و اهلی را به شدت تهدید می‌کنند و باعث تسهیل گسترش بیماری‌ها می‌شوند. تقویت و اجرای سفت‌وسخت‌تر قوانین، افزایش بهداشت خوراکی،

ویروس کرونا، زنگ خطری برای اصلاح رابطه معیوب ما با طبیعت

مارکو لامبرتینی - برگردان: شهاب بیضایی

بیماری‌های مختلفی، از قبیل زیکا، ایدز، سارس و ابولا، بوده‌ایم که هر چند در نگاه نخست با هم فرق دارند اما منشأ همگی انبوه حیواناتی است که تحت فشارهای شدید محیطی بوده‌اند. همه این‌ها تجسم رفتار مخرب ما در قبال طبیعت است که حال دارد سلامت خودمان را تهدید می‌کند، واقعیت ناخوشایندی که برای دهه‌ها آن را نادیده گرفته‌ایم. تحقیق نشان می‌دهد که اکثر بیماری‌های عفونی ریشه در اقدامات بشر دارند.

دست‌بردن در طبیعت بدون رعایت ایمنی، استثمار و تجارت بی‌محابای گونه‌های حیات وحش تنها نمونه‌ای از شیوه‌هایی است که رابطه ما و طبیعت را مخدوش کرده و بر سلامت بشر تأثیر گذاشته است. در بسیاری از کشورها حیوانات وحشی را می‌گیرند و به بازارهای حیوانات زنده می‌برند تا بفروشند. این بازارها، به استثنای آن‌هایی که خوب اداره می‌شوند و از قوانین پیروی می‌کنند، با آوردن گونه‌های پر خطر، که

در سال ۱۹۹۷ ناحیه‌ی گسترده‌ای از جنگل‌های استوایی در جنوب شرقی آسیا کاملاً سوزانده شد تا به کشتزارهای روغن پالم جاده بکشند. نظر بر این است که ترکیبی از جنگل‌زدایی، آتش‌سوزی‌های جنگلی و خشک‌سالی صدها خفاش میوه‌خوار را از زیست‌گاه اصلی‌شان به باغ‌های میوه در نزدیکی مزارع متراکم پرورش خوک رانده است. این شرایط سبب ظهور ویروس نیپا شد که از خفاش‌های مبتلا به بیماری به خوک‌ها سرایت کرد و از خوک‌ها به مزرعه‌داران طی دو سال بعد بیماری بیش از صد نفر را کشت. این اتفاق باید باعث هشدار می‌شد.

حال، بیست سال بعد، ما با بحرانی به مراتب گسترده‌تر در زمینه سلامت مواجه‌ایم، بحرانی که بر اثر کووید-۱۹ یکی از غم‌انگیزترین چالش‌های عرصه سلامت، اجتماع و اقتصاد را پدید آورده که کسی همانندش را به یاد ندارد. در سال‌های گذشته شاهد بروز

بدانیم. باید یک‌راست به سراغ مسئله اساسی برویم که موجب از بین بردن طبیعت شده است. باید اذعان کرد که شیوه ما در تولید و مصرف غذا و بی‌اعتنایی آشکارمان نسبت به طبیعت به طور گسترده‌تری طبیعت را به لبه پرتگاه کشانده است. اینک طبیعت در مقیاس جهانی به میزانی بی‌سابقه در تاریخ بشریت رو به زوال است و این به آسیب‌پذیری ما در برابر بیماری‌های جدید می‌انجامد، به‌ویژه امراضی که معلول تغییر کاربرد زمین مانند جنگل‌زدایی و افزایش کشاورزی و دامداری هستند. شیوع بیماری‌ها بازتاب رابطه ما با طبیعت است که توازنش را به شکلی هولناک از دست داده است. کووید-۱۹ به شکل نگران‌کننده‌ای دلیل دیگری هم به ما ارائه داده تا از طبیعت محافظت و مراقبت کنیم اما می‌بینیم که دارد برعکس این امر اتفاق می‌افتد.

دنباله مطلب در صفحه ۵۳



Immigration & Translation Services

۱۳۱۸-۵۵۴-۴۰۸

شرکت ساعی

مشکل گشای شهر شما



👉 کارت سبز، ویزای نامزدی

👉 امور مربوط به دفتر حفاظت ایران

👉 ترجمه کلیه مدارک، عکس گذرنامه

👉 تشکیل شرکت‌ها

👉 تعویض نام

تابعیت

www.saeicompany.com

I am not an attorney

(408)554-1318

برای اطلاعات بیشتر با آقای داریوش گیلانی تماس بگیرید

940 Saratoga Ave., Suite #112, San Jose, CA 95129

صحنه فیلم «راشین آرک» است که چگونگی فیلمبرداری فیلم را که از یک پلان طولانی (درواقع تنها پلانی که کل فیلم را در بر می گیرد)، نشان می دهد که با کوشش و برنامه ریزی دقیق توانستند بی آنکه در اصل فیلمبرداری لطمه ای وارد شود، اتفاقات پشت دوربین را ضبط کنند.

این بار هم «وحید صداقت» سعی کرده این شیوه را هنگام فیلمبرداری «جدائی» نادر از سیمین» که بعداً به «جدائی»

تغییر اسم داد، انجام دهد. حضور او و دوربینش تقریباً کلیه لحظات اساسی و کلیدی فیلم را از هنگام تمرین «فرهادی» با بازیگرها، و اینکه چگونه آنها را انتخاب کرد، و چرا دست «محمود کلاری» (فیلمبردار فیلم) هنگام یک صحنه احساسی شروع به



فیلم «جدایی»

لرزیدن کرد و چرا «نصرت کریمی» که قرار بود نقش پدر مبتلا به آلزایمر را ایفا کند، از طرف دولت اجازه کار نگرفت، و نظرات چند فیلمساز و گرداننده فستیوال خارجی مثل مایک لی، ژان کلود کاریه، ابراهیم گلستان... که نظراتشان را درباره فیلم بیان می کنند. دنباله مطلب در صفحه ۵۳

فیلمبرداری عکس گرفته می شد تا جریانات پشت دوربین را چه برای سازندگان فیلم ها و چه برای کسانی که علاقمند به دیدن آنها هستند ضبط کنند. این شیوه هنوز رایج است و علاوه بر آن، برخی از فیلمسازان مایلند از پشت صحنه فیلمی هم تهیه شود. به این منظور، گروهی را مأمور ضبط فیلمبرداری پشت صحنه می کنند، اما چون معمولاً وجود این گروه تاحدی دست و پاگیر است و مخارجی را نیز برای سازندگان فیلم

متحمل می شود، کمتر مورد استفاده قرار می گیرد. اما همین ضبط تمرین بازیگرها، تکرار صحنه ها، گرد آوردن هنرپیشگان و اکیپ فیلمبرداری برای گرفتن صحنه ای اگر با سلیقه و ذوق انجام شود می تواند خود فیلمی جداگانه و دیدنی محسوب شود. بهترین نمونه آن فیلمبرداری پشت

دنیای سینما

سعید شفا

ها، گویای جامعه ای است که در تونس، تنفس می کند. هرچند می توان آن را در جهان عرب بسط داد چرا که اکثر چنین تصویری از حول و حوش و جامعه خود دارند. «لابیدی» حتی مذهب را به زیر سوال می کشد جایی که یکی از مراجعان از «سلما» می پرسد چرا او که در فرانسه تحصیل کرده، کتاب قرآن در دفترش هست، نیز دختر صاحبخانه او که نوجوان عصبانگریست، باوجود اینکه روسری اش ترک نمی شود، اما سرکلاس، سینه های عریانش را به معلمش نشان می دهد که غوغایی به وجود می آورد.

این نکات ضد و نقیض دقیقاً همان چهره واقعی تونس و حتی عرب است که از دو تصویر متضاد و متفاوت تشکیل شده. درواقع این فقط «سلما» نیست که به عنوان روانکاو می کوشد مردمش را روانکاو کند، چرا که «سلما» همان «لابیدی» است که تک تک نمونه

هایی را که در فیلمش مطرح می کند، به زیر سوال می کشد. «لابیدی» پیش از این فقط یک فیلم کوتاه ساخته، اما تجربه اش بیشتر در رادیو، تئاتر و تلویزیون بوده است. او با نخستین فیلمش نشان می دهد تا چه حد با جامعه تونس (کشورش) آشنایی دارد و چرا باید بجای لحن جدی، از زبان برنده طنز استفاده کرد که تأثیرش بیشتر است. با این نخستین فیلم و سبکی که او برای خود ایجاد کرده می توان امید به فیلم های دیدنی بیشتری از او داشت.

اسم اصلی فیلم برای تماشاگران تونس «مبلی» در تونس» است که برای کشورهای دیگر به «غم های عربی» تغییر داده شده است. پوستر «فرود» که در دفتر «سلما» دیده می شود، و نیز در پوستر تبلیغاتی فیلم هم مورد استفاده قرار گرفته، او را با کلاه فینه نشان می دهد که باز طنزی است که «لابیدی» به سادگی از کنار آن گذشته!

صحنه هایی از «جدایی»

از دیرباز رسم بوده که از پشت صحنه



غم های عربی

سلما (گلشیفته فراهانی) یک روانکاو تونس است که پس از سال ها زندگی و طبابت در فرانسه تصمیم می گیرد برای کمک به مردمش به تونس بازگردد تا با تأسیس مطبی به معالجه بیماران روانی هموطنانش بپردازد. در ابتدا، با دشواری و اینکه عرب ها عادت ندارند دریچه دلشان را به روی غریبه باز کنند مواجه می شود ولی از آنجا که صحبت از یک «مبل» و یک دکتر فرانسوی می شود، برای برخی از مردها این تصور پیش می آید که او دفتری برای سکس باز کرده است! فیلم کمدی است و انتخاب



فیلم «غم های عربی»

«فراهانی» با آن چهره شرقی، و قالب نقشی که به او واگذار شده، شخصیت روانکاو را قابل پذیرش می سازد.

این نخستین فیلم کارگردان آن «منله لابییدی» است که با آشنایی با جامعه کشورش توانسته مشکلات روحی و روانی مراکش را در قالب طنز و کمدی به هجو بکشد، و در عین حال، آنها را به زیر پرسش و سوال ببرد. همین لحن کمدی و طنز آمیز آن، پوئن مثبت نقد جامعه تونس است که مشکلات این کشور را از دیدی متفاوت مطرح می کند. بطور مثال، وقتی «سلما» در مسیر راهی در شب برای تست خوردن مشروب متوقف می شود، پلیس راه می گوید چون آنها بودجه ندارند تا دستگاه سنجش برای تست خریداری کنند، از او می خواهد تا در صورت او فوت کند تا بفهمد «سلما» مشروب خورده یا نه. نفر دیگری که برای دیدن او می آید از دادن اسمش خودداری می کند و بعد با تردید می پرسد آیا او برای «موساد» (سازمان امنیت اسرائیل) کار می کند، هریک از این نمونه

شیوا موزون

وکیل رسمی دادگستری



Shiva Moozoun
Attorney at Law

♦ دفاع در برابر IRS, FTB, BOE

♦ تشکیل ثبت و انحلال شرکت ها ♦ برنامه ریزی و آماده کردن اظهارنامه های مالیاتی

برای اشخاص و شرکت ها ♦ تهیه و تنظیم وصیت نامه و تراست

♦ تهیه و تنظیم انواع قرارداد و اسناد حقوق ♦ آماده کردن فرم های مهاجرت

♦ IRS, BOE, FTB disputes ♦ Business, Corporation, Nonprofit Formation ♦ Tax preparation for individuals and small businesses, Trusts, Estates, Nonprofit ♦ Will, Trust, Estate Planning, Probate ♦ Draft/ Review/Renew legal contracts ♦ Immigration Services

Cell: (415) 314-1003 ♦ Office: (800) 493-7065

651 W. Hamilton Ave, Suite 1000, Campbell, CA 95008

تشریف دارند و برای تمرین رانندگی نرفته اند. گفتم: «چرا نرفتی؟» گفت: «راننده نیامده. بابا دست از سر اینها بردار، مردمان بدقولی هستند.» به آموزشگاه تلفن کردم و با عصبانیت گفتم: «آقا، شما به من قول دادید که منظم باشید. ایشان مرد گرفتاری هستند. نمی توانند بد قولی های شما را قبول کنند.» مدیر آموزشگاه با لحن قاطعی گفت: «خانم، راننده به خانه شما آمد. مستخدم ترک زبان تان گفت که آقا جلسه مهمی در دانشگاه داشته اند و مجبور شده اند که بروند.» دیدم ما که مستخدم ترک زبان نداریم. فهمیدم آقا کلک زده و با لجه ترکی یارورا از پشت آیفون مرخص کرده. از آن به بعد هرچه کوشش کردیم موفق نشدیم ایشان رانندگی یاد بگیرند. اما به جای آن، نوبکتور و جی پی اس شده اند. خدا به دادتان برسد اگر بغل دست تان نشسته باشد و مشغول رانندگی باشید. پشت سر هم به شما آدرس میدهد. اگر سر قرار می‌یریم که باید در «هایوی» برانیم، ایشان اصرار دارد که از کوچه پس کوچه با یک ساعت تأخیر منو ببرد یا اگر مثلا به مطب دکتری که چند بار هم رفته ایم، می‌رویم، باز لحظه به لحظه با دست و زبان آدرس می‌دهد. دنباله مطلب در صفحه ۵۷

ما نزدیک دانشکده بود و اصرار داشتم پیاده به دانشکده بروم ولی دانشجویانش همه ماشین داشتند و وسط راه سوارش می کردند و او را به دانشکده می بردند. بارها تصمیم گرفتم که یک کاری بکنم که ایشان رانندگی کنند و بالاخره به یک آموزشگاه رانندگی در تهران مراجعه کردم. اسمش را نوشتم و فرار شد که هفته ای دو روز معلم رانندگی به منزل ما بیاید و ایشان را برای تعلیم رانندگی با خود ببرد. خوشحال از اینکه برای رفتن به سینما، رستوران و غیره کمکی برای رانندگی خواهم داشت که نگران خوردن یک کیلاس شراب نباشم. خلاصه با خوشحالی به منزل آمدم و گفتم: «بالاخره مشکل من حل شد.» با تعجب پرسید: «چه مشکلی؟» گفتم: «رانندگی جنابعالی. از فردا، بعدازظهرها که از دانشکده برمی گردی، هفته ای دو روز راننده تو را برای تمرین می برد که انشاءالله بعد از چند ماه خودت رانندگی می کنی.» ظاهرا لبخندی زد و گفت: «چه خوب، تو هم دیگه راحت میشی.» هفته بعد، همگی منتظر راننده بودیم که به موقع آمد و آقا را سوار کرد و رفت. دو روز بعد که نوبت آمدن راننده بود، من منزل نبودم. وقتی آمدم، دیدم آقا منزل



آقا به کلاس رانندگی می رود

و روز بعد دخترها غش می کردند و نگران نویسنده محبوب شان در جاده خطرناک شمال بودند. در حالی که بنده در جاده خطرناک شمال می راندم و نویسنده محبوب کنار دست من مشغول لذت بردن از هوای لطیف جاده شمال بود و آن تین ایچهای سابق هنوز هم نمی دانند که آقای نویسنده حتی یک بار هم دستش به فرمان ماشین نرسیده چه برسد به اینکه رانندگی کند. هر وقت کسی می پرسید: «آقای دکتر، شما چرا رانندگی نمی کنید؟» می گفتم: «به قول آقای علی دشتی، رفقا ماشین دارند.» البته از جمله دوم آقای دشتی هم بدش نمی آمد که وقتی ازش می پرسیدند: «چرا زن نمی گیری؟» می گفتم: «آن را هم رفقا دارند.» این نویسنده موقعی که به دانشکده می رفت و احتیاج به پیاده روی داشت منزل

امروز می خواهم به کوی خودمان برم شکار و برای خودم دشمن تراشی کنم. پس داستان را از اینجا شروع می کنم: برای دوستانی که پیش از انقلاب مجلاتی مثل تهران مصور، سپید و سیاه و غیره را می خواندند. در این مجلات نویسنده ای بود که محبوب دخترها و خانم های شهر بود و با نام های سپیده، ارغنون، تاک و غیره داستان های عاشقانه می نوشت. فرضا شروع بعضی داستان هایش اینطور بود: - سرم را روی فرمان ماشین گذاشته بودم و به تو فکر می کردم و چشمهایم یا در یک شب بارانی که در جاده شمال رانندگی می کردم ناگهان به فکر تو افتادم و آن نگاه اشک آلود که لطیف تر از قطره های باران بود.

هنرستان موسیقی نژاد

آموزش تمامی سازهای موسیقی (ایرانی و غربی) برای رده سنی ۴ تا ۸۴ سال

Individual & Group Lessons for All with Persian Traditional & Western Instruments



(408) 559-7864

Cell: (408) 771-3996

کلاس های خصوصی و گروهی

14505 Union Ave San Jose, CA 95124

www.nejadmusic.com



یگانه

کافی شاپ یگانه یکی از بهترین مکان های بی اریا برای گذراندن اوقات فراغت شما و چشیدن غذاهای خوشمزه و لذت بردن از محیط دوستانه!

Outdoor Sitting & Take Out

لذیذترین ساندویچ های گرم و سرد را در کافی شاپ یگانه میل کنید!

The sandwiches are deliciously authentic!

- * Breakfast & Brunch
- * Omelettes
- * Sandwiches
- * Salads
- * Coffee & Tea
- * Fresh Juices
- * Dessert
- * Milkshakes



نان سنگک تازه - کله پاچه - حلیم



(408) 666-1229

Mondays -Sundays 8:00am - 6:00pm

www.yeganehbakery.com

3275 Stevens Creek Blvd. San Jose, CA 95117

Order online with

DOORDASH - GRUBHUB

منطقه فضول آباد

بعضیا میگن: فهمیدی یا نفهمیدی؟

- ♦ بعضیا همه جا برای اینکه خودشونو فهیمه جا بزبن هر کی هر چی گفت میگن این طور نیس.
- ♦ بعضیا راه که میرن هی شلوارشونو میکشن بالاتر.
- ♦ بعضیا هر وقت حرف میزنن فقط درباره پول حرف میزنن یا به قول هنریها درباره بیسه.
- ♦ بعضیا ۲۴ ساعت مینالن و کارشون گرفتن حال همه است.
- ♦ بعضیا هیچکس را به خانسئون دعوت نمی کنن، فقط گاهی میگن به روز هم بیاین خونه ما.
- ♦ بعضیا پرو تشریف دارن، از پنهانی زیر زوایای زندگی همه میخوان با خبر بشن.
- ♦ بعضیا فقط مشتری یه دلاریه.
- ♦ بعضیا به هر کی میرسن یا میگن چاق شدی یا میگن لاغر شدی.
- ♦ بعضیا میدونن زنا دوست ندارند سنشونو بگن، اما به هر زنی میرسن میگن شما چند سالتونه، بیخشیدا.
- ♦ بعضیا میگن می فهمی چی می گم یا نمی فهمی.
- ♦ بعضیا روحیه سمساری دارن. بیان خونه شما همه چی خونه شمارو قیمت می کنند یا قیمت میزارن.
- ♦ بعضیا دنبال چیزهای ارزون می گردن. با این حساب در خانه شان هیچ چیز با ارزشی نیست یا گیر نمیا.
- ♦ بعضیا هنرشون اینه که خرج نکنن، هی پول هارو بزارن روهم بعد هم برن وادی خاموشان.
- ♦ بعضیا هیچ نمی دونن بچه هاشون کلاس چندن.
- ♦ بعضیا محض رضای خدا در خانه شان یک کتاب نیست.
- ♦ بعضیا خودشون را مترقی می دونن و مردم را ناآگاه.
- ♦ بعضیا تا وارد شدن میگن چی دارین بخوریم.
- ♦ بعضیا هر جا که لازمه کادو ببرند نمی رن. میگن کار داریم یا وقت نداریم.
- ♦ بعضیا تمام سال یک دست لباس می پوشن. مشکل مالی هم ندارنژ گویا ذاتا هوم لسن.

مشقی تازه در روزهای غربت

حسینعلی مکوندی
فریمانت-کالیفرنیا

e-mail: ha@makvandi.com



نویسنده جوان

باشیم. تنهائیش بگذاریم. باهوش بود و زود فهیمد دیگر پیش ما جایگاهی ندارد. یک روز نمی دانم چطور شد که دیگر در برابر این کم محلی های ما، خودش طاقت نیارود و به بهانه ای جلو همه ما زد زیر گریه. با این اشک ها از رفتار سرد خودمان با او پشیمان شدیم. به او از آن پس مثل سابق توجه کردیم و به قولی تحویلش گرفتیم. حال و حالتش خوب شد. طولی نکشید که اولین کتابش را نوشت. ما همه کتابش را خواندیم و چون تعریف داشت از کتابش تعریف کردم. منتقدان هم این اولین اثرش را بی عیب دانستند. وقتی کار مهاجرت ما درست شد آمدیم آمریکا شنیدم کتاب دومش هم چاپ شده است و بعد کتاب سومش. به دوستی سفارش کردم کتاب هایش را برای من بخرد و بفرستد. همین کار را هم کرد. حکایت او سبب شد من به غرور بیشتر فکر کنم و به فروتنی در این سالهای عمر.

نویسنده جوانی که خود را از ما یک وجب بالاتر می دانست با ما همکار مطبوعاتی بود. گویا ادبیات خوانده بود. کجا می بود یادم نیست. این خانم کتابخوان مثل ما در مجله ای قلم می زد. خوب و روان می نوشت. سوژه های نوشته هایش با همه فرق می کرد. من مطالبش را که کوتاه هم بود به دقت می خواندم. دوستان دیگر هم همین طور و خیلی از قلمش تعریف می کردیم. این تعریفات کم کم او را مغرور کرد و پیدا بود دارد خودستا می شود. حتی دیگر به حرف های مدیر مجله هم چندان توجهی نداشت. مدیر دل پاکی داشتیم. متوجه غرور او شده بود و می توانست از او ناراضی باشد و عذرش را به بهانه ای بخواهد، اما دلش مثل چشمه پاک بود و این کار را نکرد. ما دیدیم این طور نمی شود. تصمیم گرفتیم بهش کم محلی کنیم و کاری به نوشته هایش نداشته

دفاتر و کالت علی مقدمی

با همکاری جفری زیندر و برزین صباحت

وکلای سابق شرکت های بیمه با بیش از ۶۰ سال تجربه

With over 60 years of combined experience, including trials, mediations and arbitrations we strive to present your case in its strongest light and achieve the best possible results.



Ali Moghaddami

- ♦ Personal Injury
- ♦ Business Litigation
- ♦ Employment Law
- ♦ Criminal Defense
- ♦ Insurance Dispute



- ♦ کلیه جراحات و صدمات بدنی
- ♦ کلیه دعاوی تجاری
- ♦ کلیه امور کارمند و کارفرما
- ♦ کلیه امور جنایی در دادگاه های ایالتی و یا فدرال
- ♦ حل اختلافات بیمه گر با شرکت های بیمه

Tel: (818) 500-4111

Fax: (818) 500-4144

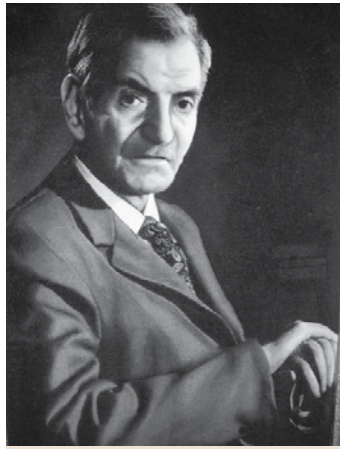
333 E. Glenoaks Blvd. #202
Glendale, CA 91207

Free Consultation

Tel: (408) 332-5885

Cell: (408) 643-1739

111 N. Market St. #30
San Jose, CA 95113



سرازی می‌کند. منظومه‌های بلند هذیان دل و دو مرغ بهشتی توفیق او را نشان می‌دهد:

ما حلقه زده به دور کرسی

شب زیر لحاف ابر می‌خفت

خانم ننه مادر بزرگم

افسانه و سرگذشت می‌گفت

می‌کرد چراغ کور کوری

من غرق خیال و با پری جفت

شعرم به نهران جوانه می‌زد

در راه، دُرُشکه‌چی نشانم

یک نقطه به گوشه افق داد

گفت ار پدر تو سازم او را

خواهی چه به من به مُشْتَلِق داد؟

من آب‌نبات دادم او را

و نیز به من پُکی چُپُق داد

وان نقطه نهفت در پس کوه

کم‌کم پدرم خدا بیامرز

دیدم سر کوه رسته چون کاج

چون بال ملک عبایش افشان

دستار سیادتش به سر تاج

وز دامن که شود سرازیر

چون نور محمدی ز معراج

دیگر مگرش به خواب بینم

و شهریار به این طریق می‌کوشد که کلمات زندگی، کلمات آدم‌ها را در شعر رسوخ دهد. آدم‌ها را با شعر پیوند بزند و از پیوستن آدم‌ها و شعر، شعر تازه‌ای بیافریند. گاهی اوقات توفیق او در این کار عظیم است و یک اندیشه بزرگ را در چند سطر کوتاه بیان می‌کند.

در این گونه شعرها برای شهریار دیگر قالب بیان منظور مهم نیست، مهم آن است که بتواند مقصودش را بیان کند. مهم آن است که بتواند حرفش را بزند و این رسالتی است که هر شاعری به عهده دارد.

در سرزمین ما دیر زمانی است که شعر زبان بیان همه چیز بوده است: ما تاریخ مان را به شعر نوشته‌ایم، فلسفه را به شعر گفته‌ایم، اخلاق را با شعر به مردم تحویل داده‌ایم و حالا زمانی است که زندگی را با شعر به مردم نشان بدهیم. شهریار در این راه پیشقدم است. **دنباله مطلب در صفحه ۳۵۷**

مگر شاعر بی شعر می‌تواند زیست؟»
شعر شهریار و غزلش تنها از آن اوست و به هیچکس دیگری شباهت ندارد. شهریار تمام عمر تلاش کرده است تا واژه‌های مردم، واژه‌های زندگی را با شعر آشتی دهد، اگر چه همه جا کامیاب نیست اما در نمونه‌های موفقیت‌آمیزش سرمشق است و کار بس دشواری است از زبان مردم برای مردم شعر گفتن، کلمات مردم را در شعر جا دادن و شعر را دلپذیر ساختن. به شهریار ایراد گرفته‌اند که کلمات مبتذل عامیانه را در غزل آورده، یا قطعه‌ای ساخته که در آن از کلمات کوچک و بازار استفاده شده. باید تصدیق کرد که شهریار در تلاش خود بسیاری از اوقات با ناکامی روبرو شده و گاه ناهماهنگی در کلمات شعرش را ناموزون جلوه می‌دهد. مثلا در غزل زیبایی:

تا هستم ای رفیق ندانی که کیستم...

در حالی که شعر به اوج خود می‌رسد و به غزل‌های عرفانی بهترین شاعران نزدیک می‌شود، ناگهان استفاده از کلمات معمولی و پیش پا افتاده آن را از اوج و جلا می‌اندازد:

تا هستم ای رفیق ندانی که کیستم

روزی سراغ وقت من آئی که نیستم

در آستان مرگ که زندان زندگی ست

تهمت به خویشتن نتوان زد که زیستم

پیداست از گلاب سرشکم که من چو گل

یک روز خنده کردم و عمری گریستم

طی شد دو بیست سالم و انگار کن دویستم

چون بخت و کام نیست چه سود از دویستم

خود مدعی که نمره انصاف اوست صفر

در امتحان صبر دهد نمره بیستم

گر آسمان وظیفه شاعر نمی‌دهد

گو نام هم به خفیه بلیسد ز بیستم

سرباز مفت این همه در جا نمی‌زند

سرهنگ گو ببخش بفرمان ایستم

گوهرشناس نیست در این شهر شهریار

من در صف خرف چه بگویم که چیستم

شهریار در غزل‌هایش به این طریق ناکام می‌شود. به او ایراد می‌گیرند و به حق ایراد می‌گیرند، زیرا غزل جامعه زرینت است و با جامعه زرینت چارق به پا نمی‌توان کرد. اما پاسخ او به ایرادها این است که: «مگر شاعر سند ثبتي داده که همیشه شعر بگوید و خوب بگوید.»

این یک دلیل است. اما یک دلیل بهتر می‌توان پیدا کرد. شهریار در جست و جوی کلمات توده است. او می‌خواهد کلمات توده را با شعر آشتی بدهد. او می‌خواهد حرف‌هایش را بزند حالا اگر غزل قالب مساعدی نیست قالب‌های دیگر را از او نگرفته‌اند.

در قالب‌های دیگر شهریار به طرز شگفت‌انگیزی و حیرت‌آوری موفق می‌شود. زندگی را مثل یک شط‌خروشان در شعرش

یادداشت‌های بی تاریخ

دکتر صدرالدین الهی



یادی از «شهریار»

این زورق صاحب کشته سرگشته

محمد حسین بهجت تبریزی متخلص به شهریار یکی از بزرگترین غزل‌سرایان کتاب غزل شعر فارسی است. شهریار در اوج غزل‌سرایي ساکن تهران بود و ناگهان در پیرانه سر بعد از چهل و اندی سال زندگی در تهران به تبریز زادگاهش بازگشت و یک زندگی خانوادگی معمولی را آغاز کرد. در سال‌های دوری از تهران هیچکس را نمی‌پذیرفت و از دنیای شعر بریده بود. نزدیکترین یاران و شاگردانش را در خانه نمی‌پذیرفت و همین کناره‌گیری از همه بود که در اواسط دهه ۴۰+ مرا وادار به یک مصاحبه با او کرد. فکر مصاحبه را با هر که در میان گذاشتم به من خندید و حتی همکار دیرینه و مهربان من صمد ملازاده که نماینده اثر گذار کیهان در آذربایجان بود مرا از این فکر منصرف کرد و گفت شهریار با هیچکس دیدار و گفتگو نمی‌کند. با این همه من برای دیدار او با علی رهبر، عکاس چیره دست آن سال‌ها، سوار قطار شدیم و به تبریز رفتیم. یکبار قطارمان به علت برف در راه ماند و بار دیگر با سماجت من اینکار را تکرار کردیم. وقتی پشت در خانه او رسیدیم شرح اشتیاق خود را از پشت در بسته به او گفتم و وی ناگهان رضایت داد و بعد از سال‌ها خاموشی، من و رهبر را در خانه کوچکش که او با همسر و سه فرزند خردسالش زندگی می‌کرد پذیرفت. بیش از سه شبانه روز مهمان او بودیم. با او نشستیم و حرف زدیم و او برای ما از همه چیز و همه جا گفت. این بی‌شک طولانی‌ترین گفتگو با شهریار بود. بعد از آن زبان باز کرد و چندین بار در رادیو و تلویزیون حرف زد، اما این مصاحبه که در تهران مصور آن زمان چاپ شد، اولین مصاحبه طولانی و از دل برخاسته شهریار است که در سال‌های خاموشی من بخش‌هایی از آن را به خواست دخترم باران در کتاب چهره نقل می‌کنم.

صاحب این زورق شاعری است که سال‌ها پیش جان داده است و حالا اگر طوفانی برخیزد و این زورق را به سنگ بکوبد. وقتی آدمی برای نخستین بار می‌بیندش تا دهان باز نکرده شبیه آدم‌های معمولی است با کلاه فینه مانند نخ‌اش شکل دعائویس‌ها است. اگر لباس درازی به تنش کنند برای پشت بساط بقالی هم بد نیست. بعد از سی و اندی سال که به تبریز برگشته است و لهجه آذربایجانی را به کلی فراموش کرده دوباره دارد لهجه پیدا می‌کند، مثل بچه‌هایی که می‌خواهند زبان باز کنند. دور تا دور اتاق پذیرایی‌اش را میل‌های سبزرنگی گذاشته. حیاط غربالی و کوچکی دارد و در این حیاط کوچک سه بچه کوچک از شهریار شاعر یک‌پدر ساخته‌اند. دو سال و نیم است که شعر را ترک گفته.

می‌گویم: «اگر بار دیگر احساس کنید که شعر در شما جوانه زده چه خواهید کرد؟» به آرامی پاسخ می‌دهد: «من خودم مترصد هستم. دلم می‌خواهد که شعرم به من بازگردد. اما حالا از من گریخته است. اما

توی اتاق کوچک که رختخواب پیچیده‌اش در گوشه‌ای و کتری چای‌اش در سوی دیگر قرار داشت و بخاری نفت‌سوزش با صدای دلهره‌آوری می‌سوخت، شهریار با دو دانگ بم قشنگش برایم می‌خواند:

چه در بایی؟ چه توفانی؟ که من در پیچ و تاب آن

به زورق‌های صاحب کشته سرگشته می‌مانم

به یاد «رمبو» و شعر معروفش «قایق مست» می‌افتم. من این زورق صاحب‌کشته را خوب می‌شناسم. صاحب این زورق، شهریار جوان، سال‌ها پیش در یک توفان کشته شده است و این زورق سرگردان از استخوان‌های او ساخته شده ... «و چون بادها برخیزند و راه‌های دور را آغاز کنند، شکم بادبان‌ها از باد آبدستن می‌شود و زورق‌ها به راه می‌افتند. و در آن هنگام ای همسفر، به یاد داشته باش زورقی را که صاحبش به دست دزدان دریایی کشته شده و جسدش بر کف آن زورق افتاده است و باد بی آرام، زورق بی صاحب را به این سوی و آن سوی می‌کشد تا در فرصتی بر صخره‌ای بکوبد و فروبریزد ...»

افشاندن بذر نفرت امرون رویاندن فاجعه کشتار فردا

رضا فانی یزدی
rezafani@gmail.com



در شرایط مشابه می ترسند. همه ما می دانیم که چه در این روزها و چه در آینده احتمال جنگ و حمله نظامی به ایران توسط کشورهای دیگر وجود دارد و همه می دانیم که میلیونها نفر از مردم ایران ناراضی اند و احتمال آن وجود دارد که در شرایط جنگی از حمله نظامی به ایران استقبال کنند ولی آیا می توان به این بهانه به قتل عام مردم در کشور و یا زندانیان سیاسی در زندانها دست زد؟! این جنایت را به هیچ بهانه ای نمی توان و نباید توجیه کرد چرا که اجازه انجام دوباره آن به بهانه های مشابه صادر می شود.

زمان آن رسیده است که همه ما بدون هیچ اما و اگر این کشتار وحشیانه را محکوم کنیم حتی اگر شدیدترین نقدها را به عملکرد سازمان مجاهدین خلق در آن دوران داشته و یا در حال حاضر داریم. نفرت عمومی در آن دوران نسبت به عملکرد سازمان مجاهدین خلق شاید یکی از دلایل مهمی بود که باعث شد که بسیاری از افرادی که می توانستند و می بایست با این جنایت مخالفت کنند سکوت را پیشه کردند. ما هرگز نباید با پاشیدن تخم نفرت بر علیه گروه های سیاسی دیگر به هر دلیلی زمینه های سرکوب آینده آنها را فراهم کنیم. دنباله مطلب در صفحه ۵۵

در توجیه جنایت حکومتی دارند. اینکه مجاهدین خلق چه سیاستی را در دهه ۶۰ در پیش گرفتند و یا در دوران جنگ در کدام سمت و سو ایستادند هیچ ربطی به کشتار زندانیان سیاسی در تابستان ۶۷ ندارد و افرادی که این دو را به هم ربط داده و مستقیم و یا غیر مستقیم جنایت نظام در کشتار زندانیان سیاسی را با حمله مجاهدین مربوط می کنند اگر مغرض نباشند احق هستند زیرا که اولاً زندانیان سیاسی هیچ نقشی در عملیات نظامی در جبهه ها نداشتند و حتی بسیاری از زندانیان وابسته به گروه های چپ که همراه مجاهدین اعدام شدند در آن زمان مخالف سیاست مجاهدین خلق بودند ولی گروه گروه به چوبه های دار آویخته شده و توسط حکومت اسلامی اعدام شدند. دوم اینکه اگر حمله به کشور بهانه ای برای اعدام اسیران جنگی می بود در همان دوران چند صد هزار اسیر عراقی در ایران در اسارت بودند و با وجود ادامه حمله های عراق به کشورمان، نظام دست به کشتار اسرا به بهانه حمله نیروهای عراقی نزد کسانی که حمله مجاهدین را توجیه و دلیل قتل عام زندانیان سیاسی می دانند در حقیقت نه فقط کشتار آن دوران را توجیه می کند که توجیهی برای کشتارهای آینده نظام

اعتراض به این جنایت تبدیل شده و حداقل جلوی ادامه کشتار را بگیرد. خانواده های زندانیان سیاسی نیز تا مدت ها هیچ خبری از آنچه در درون زندان ها می گذشت نداشتند. گرچه با قطع ملاقات ها نگرانی های آنها افزایش پیدا کرده و تمام اخبار کم و بیش حاکی از آن بود که درون زندان ها شرایط بسیار دشواری به وجود آمده است، اما خانواده ها از آنچه درون زندان ها می گذشت خبر نداشتند و بنابراین اقدامی متناسب با آنچه در جریان بود از آنها سر نزد. در خارج از کشور نیز گروه های مخالف حکومت گرچه از امکانات رسانه ای شبیه آنچه این روزها در اختیار دارند برخوردار نبودند اما رسانه هایی هم که وجود داشت توجهی چندانی به این کشتار نکردند و اگر هم اقدامی کردند پس از وقوع حوادث بود که متأسفانه دیگر نمی توانست از وقوع این کشتار جلوگیری کند و نوشداروی پس از مرگ بود و فقط در حد افشاگری باقی ماند.

امروز از آن کشتار بی رحمانه بیش از ۳۲ سال می گذرد ولی آن جنایت بی رحمانه همچنان در پرده ای از ابهام باقی مانده و متأسفانه هیچ کدام از افرادی که دست به جنایت زده اند نه تنها در هیچ محکمه ای بازخواست نشده اند که هیچ، بلکه هنوز بعضی از آنها در بالاترین مقامات قضایی و سیاسی و نظامی جمهوری اسلامی ایران در مسند قدرت جا خوش کرده و حتی در کمین پست های مهمتر حکومتی نشسته اند.

متأسفانه تعدادی از مسئولین آن دوران نیز که اکنون دیگر مسئولیتی رسمی در نظام جمهوری اسلامی ندارند و حتی به خارج پرتاب شده اند، نیز هنوز حاضر نشده اند لب به سخن گشوده و از آنچه در آن روزها گذشت حداقل برای ثبت در تاریخ بگویند. به نظر می رسد که مجموعه بازگران آن دوران از آنجا که شریک و همکار یکدیگر در این جنایت بوده اند با وجود اختلافات جدی که این روزها با هم دارند، باز وقتی پای جنایت تابستان ۶۷ به میان می آید آگاهانه سکوت می کنند و یا بدتر از آن با بزرگ نمایی اشتباهات سیاسی گروه های مخالف نظام از جمله مجاهدین خلق به گونه ای شیادانه سعی

مرداد ماه نه فقط برای ما، بازماندگان کشتار تابستان ۱۳۶۷، که برای بسیاری از مردم ایران یادآور خاطره کشتار زندانیان سیاسی در سال ۱۳۶۷ است. خاطره دوستان و رفقای ما که با همه وجودشان آرزوی ساختن فردای بهتری را برای ایران در سینه های گرم شان داشتند. همه قربانیان آن کشتار وحشیانه از بهترین فرزندان این سرزمین بودند و علیرغم اختلافات سیاسی و راهی که در پیش گرفته بودند، آرزویی جز راهی و ایجاد نظامی مردمی و عادلانه در دل نداشتند. رهبری نظام اسلامی متأسفانه در آخرین روزهای جنگ و ویرانی و درست در زمانی که می توانست به بهانه پایان جنگ و بزرگداشت صلح جشن ملی بر پا کند، با به پا کردن چوبه های دار هزاران نفر از زندانیان سیاسی را قتل عام کرد و خاطره ای از آن روزهای تلخ و خونین برجای گذاشت که هرگز نمی توان آن را فراموش کرد. و نباید فراموشش کرد که اگر فراموش کنیم و یا به هر بهانه ای توجیه شود، باز تکرار خواهد شد.

در رابطه با کشتار زندانیان سیاسی در سال ۱۳۶۷ بسیاری نوشته اند چه آنها که خود در آن دوران در زندان بودند و چه افرادی که در بیرون از زندان ها بر اساس شنیده ها و روایت های جسته گریخته از این و آن سعی کرده اند بر این جنایت سیاه که در پنهانی و سکوت در آن تابستان لعنتی اتفاق افتاد، نورافکنی کنند تا شاید که این لکه ننگ برای همیشه در تاریخ نظام اسلامی باقی مانده و عبرتی باشد برای همه حکومتگران که نمی توان برای همیشه جنایت را پنهان کرد و چهره جنایتکاران را در خفا نگاه داشت. گرچه ابعاد این جنایت در تاریخ معاصر ایران بی نظیر بود و جنایتی به این وسعت و پلیدی در خاطره تاریخی ما وجود نداشته اما متأسفانه در زمان وقوع این فاجعه ما شاهد مخالفتی جدی در سطح جامعه در رابطه با این کشتار بی رحمانه نبودیم. جدی ترین مخالفت با این کشتار در زمان وقوع آن مخالفت زنده یاد آیت الله منتظری در رابطه با این کشتار بود که گرچه در نوع خود قابل تقدیر و ستایش است اما از آنجا که در آن هنگام بازتاب بیرونی پیدا نکرد نتوانست به یک جنبش همگانی در

دفتر خدمات اجتماعی ایرانیان

با مدیریت آذر نصیری

با سال ها تجربه، سرعت عمل،
و دقت، شما را یاری می دهیم!

Azar Nassiri

Non-Attorney



خدمات سوشیال سکيوریتی

**Iranian
Services**

- ♦ مدیر و مدیرکل
- ♦ سوشیال سکيوریتی (SSI)
- ♦ دریافت حقوق و مزایای دولتی (CAPI)
- ♦ دریافت حقوق پرستار
- ♦ دریافت حقوق بازنشستگی
- ♦ مصاحبه های سالانه سوشیال سکيوریتی
- ♦ انجام درخواست تجدید نظر در امور سوشیال سکيوریتی (Appeal)

در سراسر بی اریا

(925) 998-5340 + (408) 348-2595

Fax: (408) 247-5006

920 Saratoga Ave. #215, San Jose, CA 95129



Kathryn Burke
Attorney at Law

کاترین برک

وکیل متخصص امور مهاجرت

با همکاری مترجم فارسی و ترکی زبان
از دفتر خدمات بین المللی



- ♦ Business & Investment Visa
- ♦ Employment Based Green Card
- ♦ Family-Based Green Card
- ♦ Deportation & Asylum
- ♦ Citizenship & Naturalization
- ♦ Fiance Visa
- ♦ Tourist Visa
- ♦ Student Visa
- ♦ Entertainment Visa

 **By Appointment Only**

- ♦ ویزای کار و سرمایه گذاری
- ♦ کارت سبز از طریق کارفرما
- ♦ کارت سبز از طریق خانواده
- ♦ پناهندگی و اخراج از آمریکا
- ♦ تابعیت
- ♦ ویزای نامزدی
- ♦ ویزای توریستی
- ♦ ویزای تحصیلی
- ♦ ویزای مخصوص هنرمندان

Phone: **(408) 909-9060**

Toll Free: **(888) 350-9060** ♦ Fax: **(408) 503-0040**

900 S. Winchester Blvd. #6, San Jose, CA 95128



آغاز می‌کنیم. دامنه جست‌وجوی سود به فراسوی مرزهای ملی و محدوده‌های تضاد سیاسی امتداد می‌یابد. اما اگر بخواهید سیاست و دیپلماسی را کنار بگذارید، باید تفاوت را

و ویتنام و خطوط تولید و مونتاژ در چین و ویتنام به هم می‌پیوندد. بزرگ‌ترین گرداننده یگانه جهانی‌شدن در سال‌های اخیر کانتینری شدن بوده که هزینه حمل و نقل را کاهش داده است.

فارغ از سیاست و فناوری، اینکه چه کسی، کجا و چه چیزی را تولید کند، بر اساس شرایط و ضوابط تجارت تعیین می‌شود، و این امر به تعادل میان هزینه‌ها و قیمت‌ها و جدول نرخ‌های مبادله بستگی دارد. تغییرات ناگهانی در ارزها باعث تغییراتی در هزینه‌ها می‌شود که الگوهای موجود عرضه و تقاضا را بر هم می‌زند. سرانجام، اینکه ما به خرید کالاها، کالاهای ساخت وطن یا خارجی، میل داشته باشیم یا نه وابسته به وضعیت کلی اقتصاد است، وابسته به آنچه اقتصاددانان «تقاضای انبوه»، مجموع مصرف، سرمایه‌گذاری و بودجه‌ی دولت می‌نامند.

دنباله مطلب در صفحه ۵۱

بپذیرید. این در صورتی مفید است که یک صاحب‌اختیار مطلق، یک رهبر جهانی، داشته باشید. اتفاقی نیست که این افت و خیز در تجارت و سرمایه‌گذاری جهانی با آنچه پیروزی قطعی آمریکایی در جنگ سرد به نظر می‌رسید سازگاری دارد.

علاوه بر سیاست، فناوری به گردش کالاها می‌انجامد. محور انقلاب صنعتی در قرن هجدهم کالایی به اسم کتان (پنبه) بود. دو سده و نیم بعد زنجیره تولید پوشاک، از مزارع پنبه در استرالیا تا بیگاری‌خانه‌ها در بنگلادش و مراکز بزرگ خرید در حومه شهرهای آمریکایی، که اکنون خالی از مشتری است، در جهان گسترده می‌شود. تلفن‌های هوشمند قرن بیست و یکم را شبکه بسیار پیچیده‌ای تولید می‌کند که آزمایشگاه‌ها و کدنویس‌های نرم‌افزار در غرب را با کارگاه‌های تولید تراشه در کره جنوبی

مرگ جهانی‌شدن را بارها جار زده‌اند اما این توفانی دیگر است بی‌کم و کاست

افسانه دادگر

سازمان تجارت جهانی (WTO) در سیاتل در سال ۱۹۹۹، ۱۱ سپتامبر، بحران مالی سال ۲۰۰۸ و انتخاب دونالد ترامپ، پیش‌بینی‌هایی درباره بحران‌هایی جهانی‌شدن وجود داشته است. در پس‌زمینه آن، خاطره دهه ۱۹۳۰ و رکود بزرگ کمین کرده است، یعنی هنگامی که تجارت و گردش سرمایه انقباض یافت، و تقریباً نیم قرن طول کشید تا بهبود یابد. اما ضربه تکان‌دهنده کووید-۱۹ دلهره جهانی‌شدن را به اوج جدیدی رساند. سازمان تجارت جهانی (WTO)، پیش‌بینی می‌کند که ممکن است تجارت تا ۳۲ درصد کاهش یابد. محدودیت‌هایی که به سبب شیوع ویروس کووید-۱۹ وضع شد به قدر کافی اختلال‌گر بوده است. اما با عمیق‌تر شدن بحران اقتصادی، سال ۲۰۲۰ چیز بدتری به نظر می‌رسد: توفانی ویرانگر از هر لحاظ.

برای آنکه بفهمیم چرا چنین است طیفی از عواملی را در نظر می‌گیریم که تقسیم بین‌المللی کار را شکل می‌دهد. با سیاست

در نیم قرن گذشته جهان بر اثر جریان‌های تجارت و سرمایه‌گذاری دگرگون شده است. منابع غذایی و تولید همه چیز، از کفش ورزشی گرفته تا تلفن‌های همراه، دگرگون شده است. تحقیق و استعمال بانکی در نیوکاسل (بریتانیا) در بنگلور (هندوستان) مورد رسیدگی قرار می‌گیرد. شغل‌های صنعتی تضمین‌شده در اروپا و آمریکای شمالی محو شده‌اند و در آن سوی دیگر جهان از نو نمایان شده‌اند. صادرات، که در دهه ۱۹۷۰ به کمتر از ۱۰ درصد از کل تولیدات ناخالص ملی در جهان رسیده بود، اکنون بالغ بر ۲۵ درصد آن است.

جهانی‌شدن نوعی دگرگونی عظیم اجتماعی و اقتصادی بوده است. به همین دلیل به شدت مناقشه‌انگیز بوده است، و همان قدر بازندگان آفریده است که برندگان. و این پرسش را مطرح کرده است: آیا با سربرکشیدن تضادها و مخالفت‌ها جهانی‌شدن پایان خواهد یافت؟ بارها، پس از اعتراضات

S & S Tire And Auto Repair

Complete Automotive Repair Service



Family Owned & Operated

Oil Change Special
Get \$5 OFF on
Regular Oil Change

Oil Change Special
Get \$10 OFF
Synthetic Oil Change

For Scheduled Maintenance & any other information please visit our website at
www.sstireandautorepair.com

Established in 1996

(408) 738-1960

597 S. Murphy Ave. Sunnyvale, CA 94086

We Are #1

می گوئیم: «چیزی مان نیست بابا!»
می فهمد که داریم دروغ می گوئیم. با
التماس می پرسد: جان نوا راستش را بگو!
دکتر چی گفت؟» می گوئیم: «هیچی بابا!
گویا ما هم سرطانی شده ایم.»

جینی می کشد و روی مبل ولو می شود.
با قسم و آیه حالی اش می کنیم که به این
زودی ها مردنی نیستیم. می گوئیم: «ما
بیدی نیستیم از این بادها بلرزیم.» البته
می دانیم داریم دروغ می گوئیم. می
دانیم که بقول حضرت سعدی

عمر برف است و آفتاب تموز

اندکی مانده، خواجه غره هنوز

دو هفته در اضطراب می گذرد. در این دو
هفته ما شب و روز و وقت و بی وقت کابوس
می بینیم. کابوس لپیده شدن. کابوس
پوست و استخوان شدن. کابوس موهای
ریخته و گونه های استخوانی! و کابوس
قبرستان. غصه مان می شود. یعنی باید همه
چیز و همه کس را بگذاریم و برویم؟

یک شب با رفیقانم میرویم رستوران. رفیقانم
می بینند دل و دماغی برای مان نمانده
است. بعد از شام حکایت مان را برای شان
باز می گوئیم. غمگین می شوند. دلداری مان
می دهند. قوت قلب مان می بخشند و هر
کدام هم به سبک و سیاق هموطنان نسخه
ای می پیچند.

دنیاله مطلب در صفحه ۵۸

دکتر شاه معاینه مان می کند و می گوید:
«باید بروی آزمایشگاه. باید آزمایش خون
بدهی.» به خودمان میگوئیم: «توی این
هیر و ویر بیا زیر ابروی مرا بگیر!»
میرویم آزمایشگاه. آنجا یکی دو لیتر
خون از ما می گیرند و می گویند: «برو
به سلامت.»

فردایش دکتر شاه زنگ میزند. از فحواي
کلامشان معلوم است خبر خوشی ندارند.
می گوئیم: «واتس آپ دکتر جان؟»
می گویند: «گلبول های قرمز خون تان
بسیار پایین است.» می گوئیم: «دکتر
جان! یعنی می فرمایید ما هم سرطانی
شده ایم؟ یعنی باید همین روز ها قبض و
برات آخری را بدهیم و برویم تا کجا آباد؟
برویم هیچستان؟ برویم بیدر کجا؟ جواب
نوا جونی و آرش جونی را چه بدهیم؟
یعنی آنها به همین زودی بی بابا بزرگ
می شوند؟» دکتر می گوید: «بین آقای
گیله مرد! ممکن است سرطان پیشرفته
نباشد. اگر پیشرفته نباشد می شود
دوا درمانش کرد. دو هفته دیگر برو
آزمایشگاه یک آزمایش خون دیگر بده
بینیم چه مرگ تان است.»

شب میرویم خانه. زن مان با ترس و لرز و
نگرانی می پرسد: «با دکتر شاه صحبت
کردی؟ نتیجه آزمایش خونت را گرفتی؟»



کنند زیرا اگر هم ولایتی ها می فهمیدند
آنها ناهارشان نان است با دلسوزی می
گفتند آخی ... بیچاره ها! ببین چقدر فقیر
هستند که ناهارشان نان است!
در همان ایام مبارک! اگر مادری می
خواست بچه اش را نفرین کند می گفت:
«الهی آنقدر نان بخوری بترکی!»
شوخی نمی کنم به حضرت ابوالفضل! از
گیله زاکان پیرسید!

چه مردمان مومن خدا پرستی!

یک وکیل دادگستری به نام سعیده رود
سرابی می نویسد: «چند سال پیش یک
پرونده سرقت اتومبیل داشتم. وقتی
ماشین توی یکی از شهرستان های اطراف
پیدا شد و رفتیم تحویل بگیریم، دیدیم
دزد محترم به در و شیشه و آفتابگیر
ماشین دعای سفر و دعای فرج و غیره
چسبانده و توی داشبورد هم قرآن
گذاشته است!»

حقیقتا چه مردمان مومن خدا ترسی
داریم! عینیهو حکومتمگران ما. می دزدند
اما نماز هم می خوانند.

رسیده بود بلای ولی به خیر گذشت!

رفته بودیم دکتر. همان دکتر شاه. تا ما
را دید گفت: «دو هفته پیش که اینجا
بودی. نبودی؟» گفتیم: «بودیم دکتر
جان. سرما خورده بودیم که آمدیم خدمت
تان. نسخه ای ننوشتید. فرمودید برویم
استراحت کنیم. سیگار نکشیم، عرق
نخوریم. روزنامه نخوانیم. تلویزیون نگاه
نکنیم، حال مان خوب می شود.» پرسید:
«حالا خوب شده اید؟»

گفتیم: خانه آبادان! اگر خوب شده بودیم
که دوباره شرفیاب حضور مبارک تان نمی
شدیم، می شدیم؟ نه تنها خوب نشده ایم
بلکه صد جای بدن مان درد می کند. فغان،
کز هر چه ترسیدم رسیدم. پرسیدند:
«کجای بدن تان؟» گفتیم: «از موی سر
تا ناخن پای مان! گوش مان درد می کند.
گلوی مان درد می کند. زانوی مان درد
می کند. کف پای مان درد می کند. جزیره
لانکرهاوس مان درد می کند! نای راه رفتن
نداریم. آنقدر سمن هست که باسمن تویش
گم است! شده ایم فرهاد واره ای که تیشه
خود را گم کرده است! کم مانده است مثل
فانوس تا بشویم. ترس مان این است که:

**تا تو از بغداد بیرق آوری
در کلاته کشت نگذار کلاغ**

الهی نان بخوری بترکی!

رفته بودم نان بخرم. یکی نیست به ما بگوید
آخر گילה مرد جان! تو را چه کار به نان؟
مگر گילה زاکان نان هم می خورند؟ مگر
همان پلو یا به قول هم ولایتی ها «پلا» چه
اشکالی دارد که شما می روید یک ساعت
زیر تیغ آفتاب توی صف می مانید که نان
بخرید؟ پاسخ مان این است که: برادر جان!
زن مان شیرازی است، لاجرم از جناب آقای
«گیله مرد پلاخور» چنان گילה مرد نان
خوری ساخته است که بیا و تماشا کن!

رفتیم مغازه دیدیم سی چهل نفری توی
صف ایستاده اند و همه شان هم سرشان
توی تلفن شان است. ما هم گفتیم: «این
هم اندر عاشقی بالای غم های دگر!»

رفتیم توی صف دیدیم جلوی فروشگاه
یکی از آن فاطمه اره های زبان باز شیرین
زبان ایستاده است و نمی گذارد کسی
سرش را ببندازد همینطور الله بختکی برود
توی فروشگاه. دو نفر می رفتند داخل و
خریدشان را می کردند و می آمدند بیرون،
آنوقت ایشان اجازه می فرمودند دو نفر
دیگر بروند توی فروشگاه. یک عالمه هم
مواد ضد عفونی کننده آنجا چیده بودند
که مبادا عالیجناب کرونا یواشکی از راه
برسد و خلاق را فتیله پیچ کند.

می خواستیم از خیر نان بگذریم دیدیم
پس جواب این شکم بی هنر پیچ پیچ را
چه بدهیم؟ مگر از جان مان سیر شده ایم؟
داشتیم این پا آن پا می کردیم دیدیم یکی
از آن پری روهای خندان با یک عالمه
بطری آب سرد آمده است بیرون و به هر
یک از ما یک بطری آب سرد همراه با یک
فقره لبخند زیر ماسک! تحویل می دهد.
گفتیم: «خدا پدر جنابعالی را بیامرزد!
کم مانده بود از گرما هلاک بشویم.»

باری، رفتیم نان مان را خریدیم و وقتی
راهی خانه مان بودیم یاد خاطره ای
افتادیم که بد نیست برای شما هم
تعریفش کنیم.

در عهد ماضی، در زمان آن خدا بیمارز که
الهی نور به قبرش ببارد، یک آقا و خانم
تهرانی آمده بودند رادیو رشت همکار ما
شده بودند. ظهر که می شد این طفلکی ها
با شرمساری می رفتند نانوايي سر گذرمان
و دو سه تا نان تافتون برای ناهارشان می
خریدند. اما می بایست نان ها را در بقچه
ای، روزنامه ای، پارچه ای، چیزی پنهان

حمید ابطحي

متخصص و مشاور در امور سرمایه گذاری
خرید و فروش املاک مسکونی و تجاری



Hamid Abtahi

منطقه

منطقه

منطقه

آگاهی و شناخت درست از آخرین تغییرات و تحولات در امور خرید و فروش خانه
و املاک، مهمترین مسئله می باشد. من می توانم شما را در این امر مهم مطلع نمایم!

Location! Location! Location!
Why Do You Pay Rent?!

Whatever my client's goals, my goal is to
make it happen. I am an expert seeking
to add value to your next transaction.

hamidabtahi21@yahoo.com + DRE# 01071456



(408) 366-2180 + (408) 253-5100

12376 Saratoga Sunnyvale Rd. Saratoga, CA.95070

شوند که می توان حدس زد فرد دچار overdose شده است. افراد دچار حالت گیجی (Confusion) و حالات روانی خاصی می شوند. حالات تهجمی و یا شادی بیش از حد پیدا می کنند و تغییراتی در حرارت بدن آنها رخ می دهد و گاهی به هیچ چیزی پاسخ نمی دهند و تنفس آنها دچار اختلال می شود و گاهی ناخن های آنها آبی رنگ شده و به طور کامل بی هوش می شوند.

چنانچه مدت طولانی از overdose گذشته باشد فرد دچار آسیب مغزی شده که باعث مرگ می شود بنابراین در صورت مشاهده این افراد فوراً به اورژانس خبر دهید چون حتی ثانیه ها نیز می توانند مهم باشند.

داروی نالوکسان (Naloxone)

این دارو که ضد سم داروهای مخدر می باشد به سرعت اثرات overdose را در فرد از بین می برد و مانع اتصال مورفین به گیرنده های آن در مغز می شود بطوریکه مورفین در بدن دفع شده و سریعاً تنفس به حالت کمی نرمال تر بر می گردد.

این یک داروی تزریقی است که به صورت آماده در یک سورنگ قرار دارد و به وسیله فامیل و یا اورژانس یا Paramedics به داخل کشاله ران تزریق می شود (دستورالعمل استفاده آن روی جعبه آن می باشد).

فرم دیگر این دارو به صورت اسپری (Spray) موجود است و به داخل بینی اسپری می شود. به دست آوردن آن در بعضی از ایالت ها نیاز به نسخه پزشک دارد ولی اخیراً در بسیاری از ایالت ها می توان آن را از داروخانه ها تهیه کرد. در بعضی موارد بیشتر از یک تزریق مورد نیاز است تا فرد و تنفس او به حالت عادی برگردد. پس از تزریق تا دو ساعت فرد باید زیر نظر باشد. نالوکسان داروی بسیار مطمئن و بی خطری است ولی باید به مقدار صحیح مصرف شود.

تسکین می دهد. ولی این حالت و پدیده همزمان افراد را دچار حالات خوشحالی غیرعادی (Euphoria) می کند و افراد به جای تسکین درد این داروها را برای حالاتی خوش و سرحال شدن و فراموش کردن غم خود استفاده می کنند و جوان ترها با داشتن و نداشتن نسخه طبیب به هر طریق آن را بدست می آورند و با دوزهای بالا آن را مصرف می کنند که خطر مرگ به همراه دارد.

متأسفانه اغلب داروهای مخدر را با داروهای دیگر مخلوط می کنند که نتیجه آن خطرناک تر می شود. در این مواقع به علت مقدار زیاد دارو در بدن، بدن انسان قادر به دفع یا متابولیسم کردن این مواد نخواهد بود و دیگر سیستم اعصاب مرکزی قادر به کنترل آن نیست و اثرات آنها روی مرکز تنفسی ظاهر می شود و فرد تدریجاً دچار تنگی نفس می شود و ایجاد خفگی می کند (Respiratory depression). بسیاری از دوزهای بالا به طور اتفاقی و تصادفی رخ می دهد یعنی اینکه بیماران که دچار درد شدید هستند بیشتر از حد معمول که اجازه داده شده آنها را مصرف می کنند تا درد خود را کنترل کنند. شانس معتاد شدن به هروئین به مراتب بیشتر از مورفین و داروهای مشابه می باشد، چون هروئین حتی در خیابان ها هم به طور غیرقانونی به فروش می رسد که اغلب ناخالص می باشد.

گزارش شده است که گهگاهی در یک منطقه آمریکا مرگ و میر ناشی از مواد مخدر بسیار بالا رفته است و معلوم شده است که هروئین ناخالص با دوزهای بالا باعث آن شده است. مثلاً داروی فن تانیل (Fentanyl) ده برابر از مورفین قوی تر است.

علائم فزون دارویی با مواد مخدر

بدون توجه به اینکه کدام ماده مخدر مصرف شده است علائمی ظاهر می



Drug overdose

مصرف بیش از حد مواد مخدر

باعث مرگ می شود بلکه داروهای ضد درد قوی که نیاز به نسخه طبیب دارند نیز در اثر مصرف بیش از حد این حالت را بوجود می آورند. طبق آمار از سال ۱۹۹۹ تا ۲۰۲۰ تعداد نسخه های داروهای درد قوی که به داروخانه ارائه شده اند چهار برابر شده اند و به همین دلیل میزان مرگ و میر هم بالا رفته است.

یکی از راه هایی که باعث کاهش اعتیاد و فزون دارویی می شود این است که توجه شود چگونه تدریجاً این حالت بوجود می آید. همین طور علائم مصرف بیش از حد مواد مخدر کدامند. هرچه میزان آگاهی افراد بیشتر شود شانس اینکه متوجه خطر آن شده و درخواست کمک برای درمان خود یابند بیشتر می شود تا متوجه شوند که معتاد شده اند یا خیر. خانواده ها می توانند به کودکان آلوده خود کمک کنند.

فزون دارویی مواد مخدر چگونه اتفاق می افتد
تمام داروهای مخدر و هروئین و داروهای ضد درد قوی روی سیستم اعصاب مرکزی اثر می گذارند. زمانی که فرد داروهای ضد درد قوی مخدر مصرف می کند این داروها به مورفین تبدیل شده و مورفین به گیرنده های خود (Receptors) در مغز متصل می شود و به این طریق درد را

مصرف بیش از حد داروهای نارکوتیک یا مخدر تبدیل به یک واقعیت تلخ در جامعه آمریکا شده است. اغلب گزارشهایی که منتشر می شود که افراد حتی در خیابان ها و یا در داخل اتومبیل خود به مصرف بیش از حد داروهای مخدر پرداخته و یک حالت همگانی وابستگی یا Epidemic بوجود می آورند. CDC یک سازمان بهداشتی در آمریکا گزارش می دهد که مرگ ناشی از داروهای مخدر باعث افزایش مرگ و میر در آمریکا شده است. طبق آمار ۶۶ درصد از افرادی که در اثر مصرف بیش از حد دارو جان خود را از دست داده اند افرادی بوده اند که داروهای مخدر استفاده کرده اند. داروهای مخدر شامل مورفین و داروهای مشابه بوده ولی هروئین گرچه جزو این گروه است ولی مصرف آن غیرقانونی است. در بین سال های ۲۰۰۰ تا ۲۰۱۶ بیش از ششصد هزار نفر جان خود را در اثر فزون دارویی از دست داده اند و طبق آمار پزشکی هر روز در آمریکا ۱۲۵ نفر در اثر مصرف بیش از حد یا Drug overdose داروهای مخدر می میرند و هیچ علائمی از اینکه این رقم کم شده است در اختیار نیست. هروئین نه تنها اولین ماده ای است که

معرفی کتاب



Nutrition Topics for Healthcare Professionals

در این کتاب مطالب مهمی مورد بحث قرار گرفته است که نتیجه تحقیقات سال های اخیر در مورد ارتباط مواد غذایی و سلامتی انسان می باشد. این کتاب برای پزشکان، پرستاران، دارو سازان، دندانپزشکان، متخصصین تغذیه و کلیه دانشجویان وابسته، مطالبی نو و آموزنده ارائه می دهد. کتاب در حال حاضر از طریق شرکت آمازون قابل تهیه می باشد.

ناشر: شرکت AuthorHouse

مؤلف: دکتر منوچهر سلجوقیان

برای فروش

در آرامگاه «لوس گاتوس مموریال پارک» دو قطعه

قبر جدا از هم، زیر قیمت، به فروش می رسد.

برای اطلاعات بیشتر لطفاً با ما تماس بگیرید.

(408) 249-7355

(408) 368-4420



سهیلا رضایی

متخصص در امور خرید و فروش املاک در شهر ساکرامنتو، بی اریا و حومه

(916) 616-7395 + (408) 455-2330



Soheila Rezae
Lic.: 01834116



تیم مجرب ما املاک شما را با دریافت کمترین کمیسیون و بالاترین قیمت ممکن به فروش می رساند



با پایین ترین قیمت، زیباترین منازل را در ساکرامنتو و حومه صاحب شوید!



Soheila.Realtor@gmail.com

9217 Sierra College Blvd #120, Roseville, CA

«یائسگی» (Menopause)

گردآورنده: الهام صانعی - حمید شیخ الاسلامی

خواندن مقاله زیر را به همه گروه های سنی توصیه می کنیم!

رشد جسمی سریع: مصرف خوراکی های با تراکم کالری بالا و غذاهای چرب و شیرین و شکلات.

مواد شیمیایی: استفاده از کودهای شیمیایی آفت کش ها و ظروف پلاستیکی و عطریات شیمیایی.

شرایط محلی: زندگی در کنار دریا و کم ارتفاع که تراکم اکسیژن بالایی دارد. مناطق گرم و استوایی در بالا رفتن متابولیسم بدن و زندگی در شهرهای پرهیاهو بواسطه استفاده از نورها و رنگ ها مهیج و موسیقی های احساسی.

آیا یائسگی در مردان نیز وجود دارد؟

بله، آندروپاز یا کاهش هورمون تستوسترون که در بیست درصد مردان بین ۴۵ تا ۵۰ ساله وجود دارد و عواقبی چون افسردگی، ضعف و خستگی، کاهش بافت عضلانی و قدرت جنسی و همچنین زودرنجی و کج خلقی به همراه دارد ولی همچنان توانایی در تولید مثل را دارا هستند.

جالب اینکه بدانید هورمون تستوسترون در بافت عضلانی تجمع می کند، لذا برعکس خانم ها در مردان چاق یائسگی بیشتر می باشد و عواملی چون زندگی در مناطق مرتفع و سرد و گیاهخواری باعث افزایش ورزش های شدید و معاشرت با دوستان کمک شایانی به حل این معضل می کند.

قرار گرفتن در برابر نور خورشید به مدت بیست دقیقه کافی خواهد بود. (البته بدون کار با وزنه تقریباً کلسیم استفاده شده از بدن دفع خواهد شد) همچنین مصرف غذاهای دریایی بواسطه اسیدهای چرب و امگا ۳ حداقل دوبار در هفته.

ورزش و روحیه: پیاده روی، دوچرخه سواری، شنا و یوگا و دیگر ورزش های جمعی و شرکت در فعالیت های اجتماعی و معاشرت با دوستان بسیار لازم و ضروری است.

جالب است بدانید محل تجمع استروژن در بدن در بافت چربی است، بدین معنی که رژیم های لاغری باعث یائسگی زودرس می گردد. از این رو مریبان باله و ورزشکاران و مدل ها معمولاً دچار این مسئله خواهند شد.

رابطه یائسگی زودرس با بلوغ زودرس

با نگاهی به عوارض این دو متوجه می شوید عواقب آن کاملاً شبیه هم هستند (پوکی استخوان- بیماری های قلبی- دیابت- سرطان سینه، در حقیقت بدن انسان در طول زندگی تقریباً تعداد مشخصی تخمک رها می کند. پس هرچه زودتر به قاعدگی برسد، مسلماً زودتر هم به یائسگی خواهد رسید!

عوامل بلوغ زودرس و پیشگیری

که البته در دختران ده برابر پسران است و وراثت شش برابر موثرتر از بقیه عوامل.

مسئول پائین نگه داشتن LDL کلسترول بد و افزایش HDL یا کلسترول خوب است. **مشکلات روحی:** شامل افسردگی و استرس و اضطراب است.

تغییرات ظاهری: در این زمان چربی های تجمع یافته در ناحیه ران و لگن به بالاتر از کمر و پهلوها منتقل می شوند.

مدیریت و راهکار

هورمون تراپی: اگر در اوایل دوره یائسگی انجام گیرد موثر است، در غیر این صورت اثر خنثی یا حتی زیان آور خواهد داشت و عوارضی چون آنبولی و سکنه و سرطان سینه و تیروئید بدنبال دارد.

تغذیه: مصرف سویا و عدس به علت داشتن ترکیباتی شبیه استروژن (فیتواستروژن) و منبع بارزگی از پروتئین، بسیار توصیه شده. مصرف لبنیات و همچنین ماست کفیر، تامین کننده کلسیم مورد نیاز، جهت رفع پوکی استخوان خواهد بود و بطور کلی «پروبیوتیک ها» بر هورمون استروژن و انسولین اثر مستقیم دارند و به موازات آن مصرف ویتامین D برای جذب کلسیم و

pause به معنی توقف و Meno به معنی کم و کوتاه است. بدین معنی که در این سن یک Break یا توقف کوتاه به شما داده می شود تا از زندگی خود به گونه ای دیگر لذت ببرید.

اما تعریف علمی آن: دوره ای از زندگی زنان که قاعدگی متوقف و تخمدان ها به میزان کمتری هورمون استروژن ترشح می کنند و دیگر قادر به تولید مثل نخواهند بود.

این کاهش با تغییرات روحی و جسمی بسیاری همراه خواهد بود مانند: گر گرفتگی، تپش قلب، تعریق، اضطراب و بیخوابی (که با گذشت زمان بهبود می یابند) و البته پس از یائسگی خطرات دیگری چون پوکی استخوان، بیماری های قلبی- عروقی، افسردگی و آلزایمر افزایش می یابد. **گر گرفتگی:** بسیار متداول بوده و جریان خون در ناحیه سر و گردن افزایش می یابد و بین ۳۰ ثانیه تا ۵ دقیقه در نوسان است.

پوکی استخوان: که بعلت کاهش استروژن، جذب کلسیم کاهش می یابد. **بیماری های قلبی- عروقی:** استروژن



Mahin Motlagh

BRE# 01320595

مهین مطلق

مشاور املاک

با بیش از ۱۸ سال تجربه در امور

خرید و فروش املاک در بی اریا، ساکرامنتو و حومه

با همکاری تیم با تجربه، منزل شما را برای فروش با بالاترین قیمت، با هزینه ای کمتر و در کوتاهترین مدت آماده خواهیم کرد!

هدف ما رضایت کامل شماست!

CALL ME FOR

FREE no obligation home evaluation

FREE list of active properties for sale

FREE Real Estate consultation & more

Specializes in helping home buyers, home sellers & investors throughout the Bay Area & surrounding since 2001

(650) 309-2700

mahinrealty@gmail.com

برای مشاوره رایگان در امور خرید، فروش و سرمایه گذاری املاک مسکونی و تجاری، دریافت لیست کامل اماکن مسکونی و گرفتن تخفیف ویژه، لطفاً با من تماس بگیرید!

«تخیر نیازی نیست، من آن را حفظ هستم، اما چون از صدای گرم شما خوشم می آید بفرمائید بخوانید.»
البته چون شعر بلند است و منم حافظه شعری ام چندان تعریفی ندارد فقط قسمتی از آنرا خواندم که می گوید:

من اگر برخیزم

تو اگر برخیزی

همه بر می خیزند

من اگر بنشینم

تو اگر بنشینی

چه کسی برخیزد؟

چه کسی با دشمن بستیزد؟

پرسیدم: «مگر این سروده سر تا پا کاملا سیاسی نیست؟ این دشمن کیست؟» گفت: «البته که سیاسی نیست، اما خوب شایع شده که سیاسی است و من هم بارها توضیح داده ام که سیاسی نیست، اما کسی از قرار آن را نمی پذیرد. مثل بسیاری از اشعار شاعران دیگر. اصولا جو طوری است تا شاعری لب باز می کند و حرفی می زند، فوراً مردم آن را به شعری اعتراضی و سیاسی تعبیر می کنند. والله من حتی فکر می کنم، شعر «زمستان» اخوان هم سیاسی نباشد. مقداری بدھکاری به پیاله فروش داشته، در آن سرمای کشنده زمستان می رود که دمی به خمره بزند، می بیند طرف دکانش را بسته و می گوید موسیو، جان عمه ات بازکن و یه پنج سیری به ما برسان که از سرما دارم جیک جیک میلرز و طرف هم می گوید یادت هست که چقدر به من بدھکاری؟ او هم میگوید مخلصت هم هستم، همه بدهی ام را هم قبول دارم و حتما پرداخت هم می کنم، خب مردم این را تعبیر کرده اند به شعری سیاسی و اخوان هم از آنجا که طرفدار دکتر محمد مصدق بود که البته همه هستیم، آن را تبدیل کرده اند به شعر سیاسی! در مورد این شعر به قول شما سیاسی! گفتیم: «به قول من یا به قول همه؟» گفت: «بسیار خب به قول همه سیاسی هم جریان از این قرار است که در مجلسی بودیم، بزن و بکوب برقرار بود وهم «رقص» بابا کرم بود و هم «دانس» و والس روبراه بود. از صاحب خانه اصرار که حمید بلند شو تو هم تکانی بده. من هم که اهل این حرف ها نبودم و نیستم، حجب و حیا و خجالت هم از طرف دیگر مانع شده بود. خلاصه از او اصرار، از من انکار و حاشا که من رقص بلد نیستم. با چشم و ابرو اشاره کردم به نامزدم که یعنی تو از او درخواست کن که به این ترتیب شاید با رقصیدن او، صاحب خانه دست از سرما بردارد. **دنباله مطلب در صفحه ۵۶**

است دکتر علی رشیدی، دکتر سدهی، دکتر مددی (بهبادی)، دکتر توفیق، محمود خواجه نوری، لقاء الله فناثیان (که خود از فارغ التحصیلان همان موسسه بود)، دکتر انصاری از صاحب منصبان عالی رتبه وزارت خارجه، دکتر توفیق، دکتر حداد که هر دو از معاونان بانک مرکزی و عده دیگری بودند. دبیرخانه آن را هم دوست بسیار عزیزم آقای منوچهر خاشع اداره می کردند که مردی بسیار دوست داشتنی و همیشه خندان بود و هست و دوستی من با ایشان تا هم اکنون نیز از طریق «فیس بوک» ادامه دارد.

این موسسه، کتابخانه بسیار معتبری هم داشت که اغلب منابع آن به زبان فرانسه و انگلیسی و البته فارسی بود و ما دانشجویان اغلب تحقیقات خود را در این کتابخانه انجام می دادیم که جای بسیار دنج و دلنشینی بود و با کمال تعجب باید اضافه کنم که هم در آنجا و هم در تمام کلاس های درس، کشیدن سیگار کاملا آزاد بود. یک بار هم شهبانو فرح از آنجا دیدار کردند که من شرح آن را در نوشته دیگری آورده و انتشار داده ام.
خاطرات بسیار خوشی از آن دوران دارم که مشروح آن را در دو بخش با عنوان «خاطرات عمر رفته» و «در نظر گاهم نشسته است»، به تفصیل آورده ام که اگر عمری باشد روزی روزگاری در دو جلد انتشار خواهد یافت.

اما امروز می پردازم به «حمید مصدق» که با او در همین دانشکده آشنا شدم. من دانشجو بودم و او در کتابخانه آنجا کار می کرد. چند خاطره از او دارم که یکی را اینجا برای شما می نویسم.

روزی از او پرسیدم: «آقای مصدق شما چطور شد که معروف شدی به شاعر سیاسی؟» با تعجب گفت: «من هرگز سیاسی و شاعر سیاسی نبوده ام و نیستم.» و منم با تعجب بیشتر پرسیدم: «این را به درستی می فرمائید یا شوخی می کنید؟» پاسخ داد: «نه، خیلی جدی می گویم. من اصلا آدمی سیاسی نیستم. خب من هم مثل شما البته به پاره ای از مسائل و رویدادها ایراد می گیرم و از آنها انتقاد می کنم و دلخور هستم، اما بطور کلی شاعر سیاسی نیستم!» با تعجب بیشتری پرسیدم: «مگر این سروده معروف (من اگر بنشینم، تو اگر بنشینی، چه کسی... سروده کاملا سیاسی نیست؟ من اصلا از همین طریق با نام شما و اشعارتان آشنا شدم.» با خنده حرفم را قطع کرد و گفت: «نه عزیزم، این سروده اصلا سیاسی نیست!» گفتیم: «چطوره من این شعر را یکبار بخوانم.» باز با خنده گفت:

از هر دری...

حسین جعفری

یادی از حمید مصدق و سروده «من اگر بنشینم، تو اگر بنشینی»

بود که شاهدخت اشرف پهلوی او را برای کارهای دانشگاهی به ایران دعوت کرده بود. او علاوه بر تدریس در دانشکده حقوق و علوم سیاسی دانشگاه تهران، این موسسه آبرومند را نیز در خیابان لارستان، که خیابان باریکی بود به موازات جاده پهلوی تاسیس کرده بود و با عشق و علاقه خاصی آن را اداره می کرد و خود نیز در آنجا دروسی از جمله حقوق بین الملل دریائی را تدریس می کرد. جالب است که او هرگز از عنوان «دکتر» استفاده نکرد. همکاران او نیز اغلب کسانی بودند که در آمریکا تحصیل کرده بودند و پاره ای از آنها هم تمایل چینی و البته ناسیونالیستی داشتند، از جمله کسانی که در آنجا تدریس می کردند. آنچه به یادمانده

دو سه سالی در رشته روابط بین المللی در موسسه روابط عالی بین المللی و در مقطع فوق لیسانس تحصیل می کردم که مربوط می شود به سال های ۱۳۴۷ یا ۱۹۶۸ میلادی. این موسسه عالی آموزشی به همت دکتر منوچهر گنجی و زیر نظارت عالییه شاهدخت اشرف پهلوی تاسیس و اداره می شد. برای ورود به آنجا نیز لازم بود که در امتحانات ورودی آن پذیرفته می شدی. دکتر گنجی به قراری که دستگیرم شد سال ها در خارج از ایران، به ویژه آمریکا تحصیل کرده و دکترای حقوق خود را نیز از آنجا دریافت کرده و مدتها نیز در سازمان ملل متحد در نیویورک و ژنو کار کرده بود و از قرار از همین طریق

Ali Driving & Traffic School

کلاس های تعلیم رانندگی و ترافیک علی

برای بزرگسالان و نوجوانان

We Offer a Complete Course in Drivers' Education & Training with Professional Instructors

- ◆ Driving
- ◆ Training
- ◆ Traffic School
- ◆ Drivers Education
- ◆ Seniors, Teens & Adults
- ◆ Free Home & School Pickup
- ◆ Hiring & Training Instructors

Safe Driving
Saves Lives



Safety is our most
important concern

Licensed & Bonded

افرادی که جرمه رانندگی دریافت کرده اند می توانند در مدرسه ما شرکت کرده و امتحان خود را به راحتی قبول شوند.
این کلاس ها به زبان فارسی نیز عرضه می گردد

آموزش رانندگی توسط کادری مجرب و حرفه ای

(408) 394-5249 ◆ (408) 370-9696



Water Tower Kitchen

In the heart of Downtown Campbell

The patio at this fabulous hotspot in DownTown Campbell is large with plenty of seating and the delicious, one-of-a-kind food served from our kitchen.

Beautiful Outdoor Patio, Take-Out & Doordash pickup



با مدیریت ایرانی آماده پذیرایی از شما عزیزان!

www.watertowerkitchen.com

(408) 502-9550

201 Orchard City Drive, Campbell

Accidents

LAWYERS FOR SERIOUS INJURIES

CAMERON YADIDI

ATTORNEY AT LAW



No Fees

Until We Win Your Case!

Settlements & Verdicts



How do I file an injury lawsuit? www.pezhvak.com

Law & Health Care malpractice is regulated by the attorney of your home state.



ACC

POWERFUL LAWYERS

دکتر کامران یدیدی

وکیل تصادفات و صدمات شدید بدنی

نامی معتبر و شناخته شده در شرکت های بیمه



Over \$200,000,000 Collected in Settlements



Vehicle Accidents



Motorcycle Accident



Slip & Fall



Dog Bites

(888) 979-7979



گل و بلبل

(در هزار سال شعر فارسی)

بهرام گرامی

bgrami@yahoo.com

زبان از بلبل آمد گوش از گل

بین عیش گل و فریاد بلبل

(هلالی جغتایی)

در پهنهٔ ادب فارسی، عشق بلبل به گل ازلی و جاودانه است. هیچ یک از منظومه‌های عاشقانه طول و تفصیل عشق سردمی بین این دو دل‌داده را ندارد. عشق بلبل به گل و نغمه‌سرایی و خوشخوانی او برای گل‌پنداری شاعرانه است و از شایع‌ترین مضامین در شعر فارسی، گویی بلبل مادینه وجود ندارد و این گل است که بلبل را به نوا و نغمه خوانی وامی‌دارد، در حالی که نه بلبل را عشق گل در دل و نه گل را حس و دریافتی از عالم جانوران است،^(۱) با این توضیح که لفظ گل فقط به گل سرخ گفته می‌شود و گل‌های دیگر را به نام می‌خوانند. بلبل از راستهٔ گنجشگان است، جثهٔ ای خرد و حرکتی سریع دارد و ۲ تا ۳ سال عمر می‌کند. در فرهنگ ادبی ایران، بلبل موجودی متحرک و آزاد و بلندآواز است و نماد مردانگی و گل‌ساکن و محصور و صامت است و تجسم زنانگی. نخستین اشاره‌ها به عشق بلبل نسبت به گل در شعر فارسی با نام زنباف^(۲) از بشار مرغزی:

و آن زنباف گنگ شده شد چو بارید / دستان زنان ز سرو به گلبن همی‌پرید

با نام هزارآوا از کسای مروزی:

هزارآوا همی بر گل سراید / بسان عاشقان بر روی دلدار

با نام بلبل در بیتی از رودکی و پنج بیت بعد از فردوسی (آغاز داستان رستم و اسفندیار: ۵/۶، ۷، ۹، ۱۳، ۱۴):

به خُسن صوت چو بلبل مُقید نظم / به جُرم خُسن چو یوسف اسیر و زندانی

به پالیز بلبل بنالد همی / گل از نالهٔ او بیالد همی

شب تیره بلبل نخسپد همی / گل از باد و باران بجنید همی

بخندد همی بلبل از هر دوان / چو بر گل نشیند گشاید زبان

که داند که بلبل چه گوید همی / به زبر گل اندر چه موبد همی

نگه کن سحرگاه تا بشنوی / ز بلبل سخن گفتن پهلوی

و اندکی پس از فردوسی، با نام زندواف از فرخ سیستانی و با هر دو نام زنباف و زندخوان و بلبل از منوچهری:

تا بنالد زندواف دل‌شده وقت ربیع / هر شب اندر باغ و در بُستان به گلبن زار زار

بلبل شیرین زبان بر جوزبن راوی شود / زنباف زندخوان بر بیدبن شاعر شود^(۳)

در اساطیر یونان و روم نشانی از شیفتگی بلبل به گل دیده نمی‌شود. در شعر عربی، نخستین اشاره به عشق عندهلیب و ورد، بلبل و گل‌سرخ، در بیتی از عمادالدین الأصبهانی متولد اصفهان در ۵۱۹ه ق آمده است:

اسمع ما قال عندهلیب الورد / والبلبل فی الروض خطیب الورد

[گوش کن به آنچه عندهلیب بر شاخ گل و بلبل سخنور در گلستان می‌گوید] و تا حدود چهار سده بعد از آن بیتی با مضمون ورد و عندهلیب در زبان عربی دیده نشده است. اما شرح شیفتگی این دو دل‌داده در شعر فارسی سبب شده تا ایران را سرزمین گل و بلبل بنامند، با دو بیت از سعدی در توصیف کمال شیفتگی بلبل به گل:

خاموشی بلبلان مشتاق / در موسم گل ندارد امکان

چشم عاشق نتوان دوخت که معشوق نبیند / پای بلبل نتوان بست که بر گل نسراید
هر گلبرگ گل‌سرخ به راستی شبیه لالهٔ گوش آدمی است و بی‌وجه نیست که گل را در شنیدن نوای بلبل سراپا گوش دانسته‌اند، با چهار بیت زیر از صائب و دو بیت بعد از حافظ:

به‌مستی مگدران چون بلبل ایام بهاران را / چو گل‌گوشی در این بُستان به تحقیق خبر وا کن

در پرده‌های گوش گل از ناز ره نیافت / فریاد من که گوش کر باغبان شنید

چون گل سخن نغمه‌سرایان چمن را / زین گوش چو بشنیدی از آن گوش بدر کن

ز آن گلاب تلخ کز رخسارهٔ گل می‌چکد / می‌توان دانست پند بلبلان در گوش اوست
بیت بالا به تلخی نصیحت اشاره دارد.

دوشم ز بلبلی چه خوش آمد که می‌سرود / گل گوش پهن کرده ز شاخ درخت خویش
دوش = دیشب، شبی از شب‌ها. گوش پهن کردن = به‌دقت گوش دادن، (در انسان) لالهٔ گوش را با دست به سمت منبع صوتی قرار دادن. در ادامهٔ بیت بالا سرودهٔ بلبل در متن غزل آمده است.

نوای بلبلت ای گل کجا پسند افتد / چو گوش هوش به مرغان هرزه‌گو داری
(ای گل، چگونه آواز بلبل می‌تواند مورد پسند تو باشد، در حالی که تمام هوش و حواست را به شنیدن آوای مرغان یاوه‌گو داده‌ای.)

قطرهٔ شبنم گوش گل را در شنیدن نوای بلبل سنگین می‌کند، با دو بیت از فضولی و صائب:
صبا پیغام بلبل می‌گذارد پیش گل اما / چه حاصل گوش گل را گوهر شبنم گران دارد
نمی‌دانم چه خصمی با نوای بلبلان دارد / که شبنم هر سحر در گوش گل سیماب می‌ریزد
بیت زیر از مُنجیک ترمذی، در توصیف و تعریف اسب، احتمالاً تنها بیت در مورد تشبیه برگ ورد یا گلبرگ گل‌سرخ به گوش اسب است:

دو گوش را بنهد چون دو برگ ورد چنانک / زبان برون کند و زینهار خواهد مار



بلبل در ده‌ها بیت شعر حافظ مرغی شب‌خوان، صبح‌خوان، خوش‌خوان و نغمه‌سراست که با نام‌های هزار یا هزارداستان، عندهلیب و مرغ سحر نیز آمده است. در سه بیت زیر عدد هزار به بلبل ایهام دارد و هزار و عندهلیب متمایز از هم آمده‌اند:

صد هزاران گل شکفت و بانگ مرغی برنخاست / عندهلیبان را چه پیش آمد هزاران را چه شد

نه من بر آن گل عارض غزل سرایم و بس / که عندهلیب تو از هر طرف هزارانند

روی تو کس ندید و هزارت رقیب هست / در غنچه‌ای هنوز و صدت عندهلیب هست
اگر رقیب به معنای مراقب گرفته شود: [از پیش برای هر عاشق ده مراقب برای خود گمارده‌ای.]

گل معشوق بی‌چون و چرای بلبل است، معشوقی زیبا و مغرور که خار جفایش دل عاشق را می‌آزارد. حافظ به حکم زبان‌آوری و سخنوری خود را به بلبل تشبیه می‌کند و گل را به جای معشوق می‌نشانند. سراسر دیوان حافظ شرح همین حکایت جور و هجران است:

غرور حسن اجازت مگر نداد ای گل / که پرسشی بکنی عندهلیب شیدا را

مگر = لایه، حتماً. [لا بُد غرور زیباییات نگذاشت که از این عاشق شوریده حالی پیرسی.]

خود را بکشد بلبل از این رشک که گل را / با باد صبا وقت سحر جلوه گری بود

بلبل از فیض گل آموخت سخن ور نه نبود / این همه قول و غزل تعبیه در منقارش

تغذیه و تحرک بلبل بیشتر در روز است و نغمه‌خوانی او در شب. بلبل را در انگلیسی nightingale می‌نامند که به معنای شب‌خوان است. بلبل نر شب را تا سحر بیشتر یک جامی ماند و به نغمه‌سرایی عاشقانه در محیط آرام می‌گذراند. بررسی‌های اخیر در خارج از ایران نشان داده که بلبل نر در مجاورت بلبل ماده به جای نغمهٔ عاشقانه آواز روز می‌خواند^(۴)، با ابیاتی دیگر از حافظ در مورد شب‌خوانی بلبل:

مرغ شبخوان را بشارت باد کاندرا راه عشق / دوست را با نالهٔ شب‌های بیداران خوش است
ای گل خوش نسیم من بلبل خویش را مسوز / کز سر صدق می‌کند شب همه‌شب دعای تو
چه حالت است که گل در سحر نماید روی / چه آتش است که در مرغ صبح خون گیرد

سحر بلبل حکایت با صبا کرد / که عشق روی گل با ما چها کرد

بلبل از پرندگان مهاجر است که زمستان را، در پندار شاعرانه، در هجران گل می‌گذراند و با آمدن بهار به سر وقت گل می‌آید:

چه جورها که کشیدند بلبلان از دی / به بوی آنکه دگر نوبهار باز آید

دورهٔ گلدھی در شیراز، شهر حافظ، فقط چند هفته است و بقای هر گل هفته ای بیش نیست. «باغبان گر پنج روزی صحبت گل بآیدش» و «که گل تا هفتهٔ دیگر نباشد» اشاره به عمر کوتاه گل است. با آمدن بهار و بلبل، گل تبسم می‌کند و می‌خندد، ولی پس از شکفتن دیری نمی‌پاید:

نشان عهد و وفا نیست در تبسم گل / بنال بلبل عاشق که جای فریاد است

تبسم گل = شکفتگی (ناپایدار) گل. غزل بیت بالا در ناپایداری دنیا و فراغت از تعلقات آن است. **چو در رویت بخندد گل مشو در دامش ای بلبل / که بر گل اعتمادی نیست و حسن جهان دارد**
وَر = حتی اگر.

بعلاوه، غزلی از حافظ با مطلع:

رفتم به باغ صبحدمی تا چنم گلی / آمد به گوش ناگهم آواز بلبلی

سراسر در عشق و عاشقی گل و بلبل است.

۱- بیت زیر از صابر همدانی شاعر معاصر (۱۲۸۲-۱۳۳۵ ش) است:

بلبل نبود عاشق گل، این کلاه را / ما دوختیم و بر سر بلبل گذاشتیم

۲- زند = نام کتاب زرتشتیان. زنباف و زندخوان = کسی که زند را خوب می‌خواند.

۳- منیژه عبدالهی، فرهنگ‌نامهٔ جانوران در ادب فارسی، انتشارات پژوهنده، تهران، ۱۳۸۱، صفحهٔ ۱۵۷-۱۷۶.

4- Matt Kaplan, Male Nightingales Explore by Day, Seduce by Night, National Geographic News, March 4, 2009.

یوگا و استرس

مریم سالاری

دنیای امروز جهانی است پر تنش، پر از فشارهای روحی و عصبی، اندوه و افسردگی، دلهره و تشویش. میلیون ها نفر مبتلا به استرس هستند، اما دل نگرانی (استرس) همیشه مخرب و زیان بار نیست! در واقع گاهی اوقات بهتر است که ما نگران باشیم. در یک کلام می توان گفت استرس واکنش لازم و حیاتی است، اما با گذشت زمان ویرانگر می شود. استرس یا فشار روانی فراگیرترین عارضه در مردم جهان و ریشه اکثر بیماری های جسمی و روانی است.

تمرین مستمر آساناها و پرانایاما در یوگا نه تنها در کاهش استرس تأثیر به سزایی دارد بلکه یک روش درمانی طبیعی برای کاهش استرس به شمار می رود. تمرین آسانا و پرانایاما در کنار هم انرژی زیادی را در بدن آزاد می کند و تنش موجود در عضلات تحت استرس را آزاد می سازد. از آن جایی که یوگا به علت و ریشه استرس می پردازد و نه نشانه های آن، بنابراین نیازمند تمرین مستمر در این زمینه می باشد. این تمرینات مداوم ذهن را که همواره به بیرون از خود مشغول است را متوجه درون می سازد و همین سبب آرام شدن ذهن می شود. زمانی که ذهن ناآرام است، میزان استرس بالا است و قرار گرفتن در نهایت حرکت امری بس دشوار است. به همین دلیل کار با ابزار به شما کمک می کند از منافع

دست دادن حافظه، گرفتگی عضلات گردن، افسردگی و سردرد، تعدادی از نشانه های عمومی استرس می باشند. استرس مزمن در بسیاری از افراد سبب چاقی می شود که همین امر به نوبه خود از طول عمر می کاهد. حتی بیماری های خطرناکی مانند سرطان با استرس در ارتباط است. تحقیقات نشان داده است که بدن زنان و مردان به گونه متفاوتی به تنش های روانی پاسخ می دهد. همچنین محققان مدارک غیرقابل انکاری درباره چگونگی اثر آن بر رشد و تکامل کودکان از نخستین هفته های زندگی ارائه داده اند. واکنش استرس در برابر خطر، در دو مرحله مجزا عمل می کند: در مرحله نخست، مغز احساس خطر را دریافت می کند و با ارسال پیام به مرکز غدد فوق کلیوی سبب ترشح آدرنالین می شود. آدرنالین به خون می ریزد، تنفس کوتاه می شود، ماهیچه ها سفت می شوند و بدن برای عمل آماده می گردد. مرحله دوم واکنش استرس، طی ۵ تا ۱۰ دقیقه بعد اتفاق می افتد. به نظر می رسد محور هیپوتالاموس - هیپوفیز و قشر غدد فوق کلیه رابطه نزدیکتری با استرس های هیجانی و فکری داشته باشد. استرس به گونه شگفت آوری می تواند شکل بدن ما را عوض کند. واکنش استرس



مریم سالاری

مربی یوگا



کلاس های رایگان یوگا برای عزیزان مبتلا به بیماری ام. اس.
در حال حاضر از طریق وب سایت «زوم» Zoom برگزار می شود.

با انجام یوگا شما می توانید:

- ♦ قوی کردن ماهیچه ها و عضلات
- ♦ داشتن تعادل بهتر
- ♦ بالا بردن انرژی
- ♦ مبارزه با خستگی
- ♦ بالا بردن قدرت تمرکز

برای اطلاعات بیشتر به وب سایت مراجعه فرمایید.

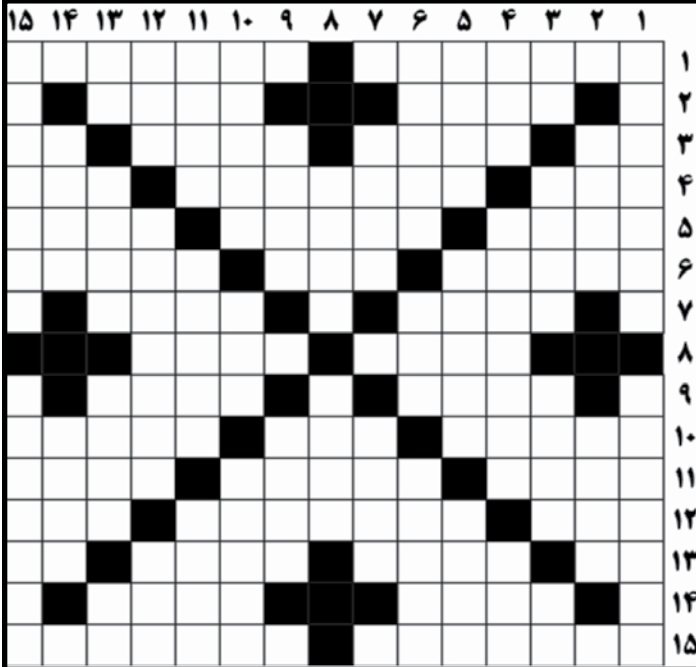
<http://mindfullyogagroup.com>

- ♦ Classes ONLY for people diagnosed with MS
- ♦ For questions & information please call Maryam

(408) 802-8882

حل جدول در صفحه ۴۲

جدول



اشتیاقی که به دیدار تو دارد دل من
دل من داند و من دانم و دل داند و من
خاک من گل شود و گل شکفتد از گل من
تا ابد مهر تو بیرون نرود از دل من
مولانا

**ارایه خدمات مهاجرتی با کیفیت عالی و هزینه کم
(به زبانهای فارسی و انگلیسی)**

Immigration & Citizenship Services

- کسب تابعیت (سببی زن شیب)
- کارت اقامت دائم (کارت سبز)
- در خواست مهاجرت خانوادگی
- تمدید کارت سبز
- مجوز اشتغال
- معافیت از پرداخت هزینه

لذا برای تعیین وقت در نماند و با جدولی که در این متن شامل فرمهاست

408-261-6405 818-616-3091

Pars Equality Center Pars Equality Center
1635 The Alameda 4854 Van Nuys Blvd, Suite 201
San Jose, CA 95126 Sherman Oaks, CA 91403

www.parsequalitycenter.org
A DOJ Accredited Agency
501 (c)(3) Nonprofit Organization

عمودی	افقی
۱- غذاخوری عمومی - دایو	۱- لقب اسفندیار - گیاه طبی
۲- لباس شنا - میوه نورس	۲- دیوار فروریخته - واحد طول انگلیسی
۳- حرف انتخاب - بانی - تمدنی در ایالت ایندیانا مربوط	۳- زمینه - عاقل - نژاد ایرانیان - جنس به ظاهر قوی!
۴- سیخ آهنی - پایتخت ونزوئلا - کوره سفالپزی	۴- قرض - بوکشیدن - شدت در جنگ
۵- اثر امیل زولا - از شهرهای سیستان و بلوچستان - تابع	۵- خطر کردن - افیون - سلام
۶- شعبده باز - اثر لودویک - رشوه خوار	۶- ارادل - الحاد - خرس چینی
۷- رود مرزی - آشکار	۷- بالاترین - ریگ نرم
۸- نوبت کاری - از انواع ظروف	۸- پیراهن - از جزایر خلیج فارس
۹- احصائیه - لانه زنبور	۹- پرخور - مار گزنده
۱۰- برای اینکه - بنوسیاه - پیش غذای سرد	۱۰- متبسم - تمیز - پادگان
۱۱- همیشگی - پایتخت فرانسه - توان	۱۱- پایتخت تونس - خبر گزاری دانشجویان - ذرت
۱۲- چین و چروک - غذای ایرانی - بعید	۱۲- گرد و غبار - هتاکی - اندازه
۱۳- نام آذری - داروغه - چپ دست - حیوان وحشی	۱۳- بدی - یوز پلنگ - دوست داشتن - شهر سوهان
۱۴- مؤده - شایان	۱۴- آهنگ نظامی - داخل شدن
۱۵- آموزشگاه فنی - زمام دار	۱۵- قاطرچی - کنوانسیون

Danford Services Inc.
Full Bookkeeping & Tax filing

- خدمات دفتری، حسابداری و امور مالیاتی
- تهیه و تنظیم کلیه گزارش های مالی و مورد نیاز مدیریت
- ثبت انواع شرکت ها در سراسر آمریکا
- مشاوره و ارائه روش های اصلاحی در کلیه امور مالیاتی و ثبت شرکت ها
- صدور چک های دستمزد و حقوق کارکنان با بهره برداری از روش های پیشرفته و معتبر برای اشخاص و شرکت ها

امور حسابداری و مالیاتی خود را با اطمینان خاطر به ما بسپارید و توانایی های خود را در توسعه دیگر امورتان متمرکز نمایید!

♦ Full Bookkeeping, Sales Tax Report & Processing ♦ Monthly, Quarterly & Yearly Financial Statements & Tax Filing ♦ Payroll set up (one time charge) ♦ Payroll Processing ♦ W2 or 1099 forms issuance ♦ Business Registration ♦ Register Agent (This will cover company registration nationwide & covers total States & Federal charges.)

مشاوره اولیه رایگان

Cell: (650) 720-0182 **Reza Farshchi, MS**
reza@danfordservices.com **rezad@danfordservices.com**
21060 W. Homestead Rd., Cupertino, CA 95014

CTEC
CRTP: A308025

جویای کار

جویای کار در زمینه عکاسی، آموزش شنا و آموزش تنبک
۶۰۰۲-۹۴۶ (۸۱۸)

خانمی با تجربه و دارای گواهینامه رانندگی و ماشین، آماده نگهداری از سالمند
شما بطور شبانه روزی هستیم. ۶۹۹۲-۴۷۹ (۵۱۰)

آماده نگهداری از کودکان شما می باشیم.
۹۴۰۰-۴۰۰ (۶۶۹)

جوشکار با بیش از ۱۵ سال تجربه در زمینه CO2 و آرگن
و الکتروود و جوش انواع پرفیل و لوله. ۳۷۴۹-۷۱۶ (۷۱۴)

جویای کار در زمینه Dental Assistant، دارای مدرک دندانپزشکی
از ایران با سه سال سابقه کار به عنوان دندانپزشک. ۵۷۶۷-۵۳۱ (۴۰۸)

جویای کار در زمینه طراحی داخلی، کار دفتری و اداری. ۹۰۷۱-۸۷۰ (۷۰۳)

مشارکت

جهت مشارکت سهمی از زمینی به مساحت حدود ۱۰۰۰ متر مربع در
شمال تهران به فروش می رسد. ۹۱۱۷-۴۲۸ (۸۳۱)

جویای کار

تدریس خصوصی درس ریاضی در مقاطع Middle School و Preschool
۲۵۶۴-۴۳۰ (۶۵۰)

به دنبال یک پرستار (۶ ساعت در روز، ۴ تا ۶ روز در هفته)، با تجربه
و با داشتن گواهینامه معتبر برای نگهداری مادر و پدر سالمند.
لطفاً با شماره ۲۳۳۶-۳۰۳ (۶۵۰) تماس بگیرید.

خانمی با تجربه، مهربان و صبور، به دنبال نگهداری از سالمندان و یا
از فرزندان شما می باشد. ۲۲۵۶-۵۳۱ (۹۴۹)

ماهنامه پژواک

فال ستارگان

دی	مهر	تیر	شروالدین
دریچه هایی از چندسو برایتان باز خواهد شد. ذهن شما به روی این دریچه ها گشوده شده و در زندگی به چیزهای جدیدی دست پیدا خواهید کرد. یک برنامه تازه در دست دارید که اگر در انجام آن موفق شوید سود خوبی نصیبتان خواهد شد. به توصیه دوستان باید گوش سپرد و از تجارب آنان استفاده کنید. گمشده ای را بعد از سالیان طولانی پیدا خواهید نمود.	یک نفر از راه دور یا از اقوام دور منتظر خبرهای خوبی از جانب شماست. بزودی روزهای آفتابی و گرمی برایتان شروع خواهد شد. این روزها روی خط شانس هستید. برای داشتن روحی آرام و بدنی سالم نیاز است محیط کار یا خانه را آرام و خوشایند کنید. بخشندگی خصلت بسیار خوبی است ولی باید در این زمینه هم محتاط باشید و نسنجیده عمل نکنید.	این روزها درگیر مسائل احساسی و عاطفی هستید که در زندگی تان رخ داده است و نمی دانید چگونه با آن روبرو شوید. شاید بهتر باشد کمی به دور از احساسات و کمی منطقی تر راجع به این مسائل فکر کنید. در زمینه کاری موفقیت مهمی بدست خواهید آورد و به سود نسبتاً خوبی هم می رسید. گرچه احساس می کنید شایستگی شما بیشتر از اینهاست.	بهتر است از راه گفتگو موقعیت تازه ای در روابط عاطفی ایجاد کنید. اگر این فرصت از دست برود دیگر به این زودی ها باز نمی گردد. یک آرزوی بزرگ و از نظر خودتان دور از دسترس، محقق می شود. به یک مسافرت شیرین می روید و با آشنایی های تازه، روحیه تان عوض می شود. مراقب سلامتی تان باشید. تلفن خوشحال کننده ای از راه دور دارید.
بهمن	آبان	مرداد	اردیبهشت
پس از یک دوره قهر و جدال دوره ای می رسد که در آن عشق و آشتی حرف اول را می زند. سفری که پیش رو دارید، برای شما یک سفر درونی به ارمغان خواهد آورد. از آن استقبال کنید و به دنبال جریان های جدیدتری در زندگی بگردید. از جایی که فکر نمی کردید، مقداری پول و یا هدیه به دست تان می رسد.	این روزها باید منتظر یک خبر و یا یک اتفاق خوش باشید. در موقعیت فعلی به تجربه های تازه ای دست پیدا می کنید که برایتان سودمند خواهد بود. در زمینه اقتصادی، سود خوبی به دست می آورید. اگر یک شراکت بر مبنای دوستی، عشق و رفاقت باشد، به نتایج درخشانی خواهد رسید. شخصی در لباس دوستی به شما حسادت می کند. مراقب باشید.	در اندیشه امروز و فردا باشید و به اشتباهات گذشته هیچ گاه پيله نکنید. از آنها عبرت بگیرید و بگذارید هر روز رویایی باشد باور نکردنی. این روزها برای شما روزهایی همراه با موقعیت های مالی خوبی است. شما انسانی هستید که از اعتماد به نفس بالایی برخوردارید و این مساله باعث می شود که شما به موفقیت های بالایی در زندگی تان دست یابید.	خبرهای خوشی در انتظار شماست. از یک دیدار غیرمترقبه قلب تان به هیجان می آید. یک دوست قدیمی به دیدارتان خواهد آمد. کسی سعی می کند از شما سوء استفاده مالی کرده و خود را به جایی یا جایگاهی برساند. در این باره باید مراقب بود. کمک کردن به دیگران امری پسندیده و خوب است اما هرگز نمی توان اجازه داد که دیگران از ما سوء استفاده کنند.
اسفند	آذر	شهریور	فرورد
کسی هست که شما را دقیق می شناسد و همیشه در سختی ها در کنارتان بوده است اما شما بی اعتنا از کنارش می گذرید. باید قدر او را بدانید. بزودی همای شانس و اقبال روی دوش تان می نشیند و یک سری خوش یباری های شیرین برایتان اتفاقی می افتد. با مشکل مالی روبرو می شوید اما این وضعیت موقتی است. برخی از صفات خوب شما در محیط کار باعث می شود وظایف مهمی به شما ارجاع شود.	اراده شما در زندگی قابل تقدیر است. شما می توانید به هر چیز که دوست دارید دست بزنید و در آن کار نیز موفق شوید. تنها یک اشکال دارید، اینکه نمی دانید برآستی در زندگی چه می خواهید و دائم از این شاخ به آن شاخ می پرید. در این ماه منتظر باشید شاید همین روزها شانس در خانه تان را به صدا درآورد. در زندگی زناشویی و احساسی اگر منطقهانه تصمیمات خود را بگیرید خود را خوشبخت تر خواهید یافت.	به دلیل عدم شناخت و آگاهی کامل در مورد شخصی، نمی توانید به درستی با او ارتباط برقرار کنید و این موضوع شما را ناراحت می کند. باید سعی کنید او را بهتر بشناسید و کمی ارتباط و احساساتتان را عمیق تر کنید. عدم موفقیت یکی از نزدیکان در کارش، نگرانی هایی را برای شما بوجود می آورد. مقداری پول به دستتان می رسد.	بعضی از آدم ها را باید از زندگی عاطفی حذف کنید. باید مسائل لاینحل و مشکلات و دردهای مزمن را فراموش کرد و به آینده اندیشید. خبری خوشحال کننده می رسد که برایتان غافلگیر کننده خواهد بود. مواظب خرج کردنتان باشید. یکی از دوستانتان که از شما دلخور بود، به اشتباه خود پی خواهد برد. از زندگی لذت ببرید و از تجربه هایتان برای ارج نهادن به روی آن بهره بگیرید.



به چند پرونده رسیدگی کرده اید و به طور عموم نتایج چه بوده اند؟ بعد از سی و دو سال در این کار بودن، شما متوجه هستید که مشکل خواهد بود بگویم که تا به حال به چند پرونده رسیدگی شده است. در مورد رفتن به دادگاه، من معتقد هستم که اگر به پرونده هر شخصی توجه کامل داده شود و راه قانونی صحیح، بر اساس هر پرونده گرفته شود، و مدارک نیز موثق باشند، نیازی به شکایت و رفتن به دادگاه نیست. خوشحال هستم که اکثر پرونده هایی که دفتر ما به آنها رسیدگی کرده است، خارج از دادگاه به موافقت طرفین و به نتیجه رسیده است. **دنباله مطلب در صفحه ۵۸**

شهیدزاده که در ایران یکی از وکلای به نام بودند تا به جایی که وکالت نخست وزیر، دکتر مصدق را نیز بر عهده داشتند، اثر مستقیمی در تصمیم من برای دنبال کردن رشته وکالت گذاشتند. هر موقعیتی که پیدا می کردیم، در مورد وکالت و اینکه چطوری قانون می تواند برای حق و حقوق مردم بجنگد حرف می زدیم و این من را علاقه مند کرد تا به دنبال تحصیل چنین رشته ای بروم.

چرا باور دارید که شما وکیل توانایی می باشید؟ چیزی که توانایی یک وکیل خوب را نشان می دهد، این است که او بتواند خود را در موقعیت موکل خود قرار دهد و همچنین توجه کامل به خواسته های موکل خود بکند. از طرفی نیز بنابر موقعیت و پرونده موکل، موردهای قانونی را واضح و کامل برای موکل خود تشریح کند، تا موکل به تمام حق و حقوق خود آشنایی پیدا کند و در نهایت بهترین کار را برای موکل انجام دهد، مانند اینکه این وکیل دارد برای حق و حقوق خود می جنگد.

چه نوع پرونده هایی را دفتر شما قبول می کند؟ تخصص ما در تصادفات اتومبیل و موتورسیکلت، عابر پیاده، صدمات شدید و یا مرگ بر اثر تصادفات و صدمات ناشی از حیوانات می باشد.

آیا در خاطرتان هست که تا به حال

گفتگویی خودمانی با وکیل مجرب بی اریا، کارولین ناصری

تا به حال در اینجا مشغول به کار هستم و تا آنجایی که می توانم به کامیونیتی ایرانی کمک و خدمت می کنم.

خوتان را چگونه می بینید؟ من زن بسیار فعالی هستم و سخت کار می کنم و سعی می کنم تا آنجایی که توانایی دارم به کسانی که به دفتر من رجوع می کنند، یاری دهم. به نظر من اتفاقاتی که در سال های ۷۰ و ۸۰ در ایران رخ داد، به نسل ما آموخت که برای زندگی بهتر باید تلاش و کار کنیم و شاید به همین دلیل هست که من یاد گرفته ام که بیشتر ساعات زندگی ام را وفق کار کردن کنم. بسیاری از دوستان و آشنایان، من را زن مهربانی می دانند، اما این روی من برای خارج از محل کار می باشد. زمانی که به سر کار می روم، تمام توجه ام به پرونده هایی است که انتظارم را می کشند و بسیار نیز در کارهایم جدی هستم. معتقدم کاری را که انجام می دهم باید کامل و درست باشد و بسیار نیز نکته بین هستم.

چرا رشته وکالت را انتخاب کردید؟ یکی از دوستان قدیمی خانوادگی، آقای

از خانواده و خودتان بگویید. من در تهران در یک خانواده آسوری به دنیا آمدم. پدر بزرگم از طرف مادری، در روسیه تاجر بود و مادر بزرگم معلم. از طرف پدری، پدر بزرگم کشیش بود و مادر بزرگم خانه دار. پدرم متولد روسیه بود و مادر بزرگم اهل رضایه است. مادر و پدرم از زمان بچگی همدیگر را می شناختند، اما پدرم برای ادامه تحصیل به آمریکا رفت و مادرم نیز برای تحصیل نقل مکان کرد به انگلستان. بعد از اینکه هر دو بعد از اتمام تحصیل به ایران برگشتند ازدواج کردند. من و خانواده ام تا سال ۱۹۸۰ در ایران زندگی کردیم ولی بخاطر شرایط بسیار سختی که در ایران بوجود آمده بود، پدر و مادرم تصمیم گرفتند تا به آمریکا مهاجرت کنند تا من و برادرم در اینجا به تحصیل ادامه دهیم. زمانی که به سن حوزه آمدم، من در دانشگاه سانتا کلارا اسم نویسی کردم و در سال ۱۹۸۴ لیسانس خود را در رشته اقتصاد و زبان فرانسوی دریافت کردم. در سال ۱۹۸۷ نیز در رشته وکالت از دانشگاه سانتا کلارا فارغ التحصیل شدم. از آن زمان

مریم سالاری

مربی یوگا

یوگا رقص بین رهایی و تسلیم است. یوگا سفری است توسط خویشتن، از خویشتن، به سوی خویشتن.

با توجه به شرایط موجود، کلاس ها از طریق زوم (Zoom) برگزار می شود. برای اطلاعات بیشتر با ما تماس بگیرید!

MINDFUL YOGA
Group



با انجام یوگا شما می توانید:

- ♦ شناخت و ارتباط بهتر با بدن ♦ قبول وضعیت جسمی و روحی ♦ بالا بردن نیروی تفکر ♦ شناخت انرژی های درونی
- ♦ تعادل بین چاکراها ♦ هماهنگی بدن، فکر و روح ♦ سلامتی و شادابی برای تمام عمر

♦ Therapeutic Yoga ♦ Vinyasa Yoga ♦ Chair Yoga

(408) 802-8882

برای اطلاع از زمان و ساعت کلاس ها با ما تماس بگیرید

mary_salari@yahoo.com

http://mindfultyogagroup.com

فرمان را به راست پیچاند و تا جلوی رودخانه رفتند و اتومبیل را متوقف کرد و مانند پلنگی سر و گردن فریدون را در میان پنجه ها و دندان های خود گرفت.

براه افتادند و تا جلوی قهوه خانه سمت چپ رودخانه پیش رفتند. اتومبیل را در کنار پل عابر پیاده که این سو و آنسو رودخانه را به هم پیوند میزد پارک کرد و دست در دست و بازو در بازو وارد قهوه خانه شدند. صاحب قهوه خانه مدت های زیادی بود که با آنها آشنا بود و با خوش آمد گویی های چربش همیشه خوشحال شان می کرد. از فریدون چند کلمه برای خوش آمد گویی به زبان ایتالیایی یاد گرفته بود و همیشه با آن کلمات از ربکا استقبال می کرد.

بن ونوتی سینبورینا ربکا خوش آمدید خانم ربکا. و ربکا هم همیشه به او می گفت: «گرادسیا سینبوره». ناهار را با خیالی خوش خوردند و امیدوارانه از روزهای خوش آینده با هم سخن گفتند. قهوه چی به فریدون تعارف کرد که اگر دوست داشته باشند شب را هم در آنجا بمانند و به صدای غرش رودخانه گوش بدهند و زیر آسمان کبود و پرستاره شب را به بامداد برسانند، همه گونه تسهیلات موجود است و اتاق های بسیار تمیز و بهداشتی هم در اختیارشان قرار می گیرد.

دنباله مطلب در صفحه ۵۸

از روند کار آقای خوشمram بسیار خوشحال است و ادامه داد که «منهم از اینکه این وکیل کارکشته بدنبال کارمان است بسیار خوشحالم و از شدت خوشحالی در پوست خود نمیگنجم و به همین دلیل دلم می خواهد همین الان تو را ببینم». فریدون از شنیدن این خبر با شادی تمام نفسی عمیق کشید و گفت: «تایکساعت دیگر در همان نقطه که نزدیک به ورودی به اتوبان کرج است ایستاده ام.»

طبق معمول هر روزی چندین بار تاکسی سوار و پیاده شد و از کوچه ای وارد و از کوچه دیگر خارج شد تا اگر کسی رد او را دنبال می کند، گم و گور شود و سر ساعت در خیابانی که به اتوبان وارد می شد بود. ربکا از شوقش خیلی زودتر رسیده و منتظرش بود. سوار شد و براه افتادند. ربکا آرام و قرار نداشت و دائم برمیگشت و فریدون را با لبخند نگاه می کرد و دستی به سر و صورت او می کشید و می گفت: «از مریم مقدس خیلی سپاسگزارم که برایمان این سعادت را فراهم آورده.» آنقدر در درون خود بودند که ندانستند چگونه به کرج رسیدند و از آن خارج و به جاده چالوس وارد شدند فقط ناگهان متوجه شدند که به همان سطح صاف کنار رودخانه رسیده اند. ربکا بدون سئوالی

عشق، هوس، نفرت

بخش چهل و یک

عباس پناهی



قدرتمندی چون محرمی دارد، بسیار مغرور و بی مهپاها در خانه یکه تازی می کرد و برای فریدون خط و نشان می کشید و به همه اطمینان می داد که دیری نخواهد پایید که فریدون به پاهایش بیافتد و کفش هایش را بپسند. می گفت: «آنچنان ادبش کنم که تا زنده است، از این درس ادبی که به او میدهم سربلند نکند و نتواند به چشم کسی نگاه کند.»

محرمی در خواب و خیال طولانی بود که قاپ زری را دزدیده و بزودی تمام اموالش را که از پدر و شوهر اول به ارث برده بود و نیز مبالغی که شوهر دومش دراختیارش گذارده و املاکی که در طول زندگانی اش به نام زری کرده و املاک دیگری را هم که با جعل سند، به نام زری کرده بالا خواهد کشید و ترتیبی خواهد داد که زری آنقدر بترسد که از کشور فرار کند و هرگز باز نگردد. به زری وعده ازدواج داده و او را امیدوار کرده که با هم پس از فروش همه اموال و املاک، به یکی از کشورهای اروپایی خواهند رفت و بقیه عمر را با خوشی بسر خواهند برد. به زری نگفته بود که زن دارد با سه تا بچه قدو نیم قد. زری چهار پنج سال از محرمی مسن تر بود اما به زری گفته بود که عشق نه سفید و سیاه می شناسد و نه مرزی برای سال های عمر قائل است و انسان با هر انسانی که تفاهم و یکدلی داشته باشد، می تواند با عشق زندگی کند حتی اگر سی سال هم تفاوت سنی میان شان باشد.

آقای خوشمram وقتی مطمئن شد که محرمی غیر قابل اصلاح است، به ناچار پرونده قطوری را علیه خلافاکاری های او که توسط دوستانش بدست آورده بود تهیه کرد و به دفتر دادستانی رفت. دادستان با دیدن آنهمه پرونده که علیه محرمی جمع آوری شده بود به خوشمram گفت: «از این پس ما باید بجای مجرمین حرفه ای بدنبال وکلایشان بگردیم و آنان را شناسایی کنیم تا بتوانیم مجرمین را محکوم کنیم.» یک حکم احضار به دادگاه برای محرمی صادر کرد و نامه رسان آن را تحویل محرمی داد و محرمی هم با پوزخندی آن را گرفت و امضاء کرد و مطلقاً نمی توانست عمق فاجعه ای را که درحال وقوع است و به همین زودی خانه اش را ویران خواهد کرد، درک کند. ربکا به فریدون خبر داد که آقای گابری یلی

آقای خوشمram هر سند جعلی را که به دست می گرفت برانداز می کرد، زیرلب می گفت: «خدا لعنتت کنه پسرک بی شرف.» مدارک علیه محرمی آنقدر زیاد و محکم بودند که هیچ راه فراری برایش باقی نمی ماند. پس از آنکه خوشمram اسناد جعل شده را از دید گذراند، تلفن را برداشت و با محرمی تماس گرفت. نخست از محرمی خواست تا از تعقیب فریدون دست بردارد اما محرمی به هیچ وجه قدمی پس نگذاشت. خوشمram گفت: «آقای محرمی من به شما توصیه می کنم که این پرونده را کنار بگذارید زیرا که به نفع خود شماست.» محرمی خنده تسخر آمیزی کرد و پرسید: «استاد هنوز هم خیال می کنید نمره امتحانی من در دست شماست و من را در صورتی که به خواسته شما تمکین نکنم، مردود خواهید کرد؟» خوشمram با عصبانیت گفت: «بله نمره امتحانی شما هنوز هم در دست من است و اگر به این توصیه من عمل نکنید، شما را مردود و از نان خوردن ساقط خواهم کرد.» محرمی خندید و گفت: «پس استاد بسم الله- این گوی و این میدان.» و در کمال بی ادبی تلفن را بدون خداحافظی قطع کرد. خوشمram که می خواست ضمن آنکه همه خلافاکاری را که با محرمی رابطه داشتند بطور قانونی به مجازت نزدیک کند، می خواست محرمی هم دست از این همه خلافاکاری بردارد و مانند یک وکیل با شرف زندگی کند اما او را آنقدر وقیح و بی شرم دید که هیچگونه اغمازی را جایز ندید. به دادستانی تلفن کرد و از دادستان درخواست احضار محرمی را به علت اعمال خلاف قانون و زد و بندهای پنهانی با خلافاکاران کرد. دادستان از خوشمram پرسید: «شما چه دلیل یا دلایلی در دست دارید که این درخواست را از من می کنید؟» خوشمram گفت: «آنقدر دلیل در دست دارم که هر کدام شان را شما مشاهده بفرمایید، برای هریک، علیه او از دادگاه مجازاتی شدید درخواست خواهید کرد.» دادستان گفت: «بهتر است فردا اول وقت با مدارک تان به دفتر دادستانی بیایید تا در آنجا هم مدارک را ببینم و هم در این باره صحبت و نتیجه گیری کنیم.» زری خانم از اینکه پشتیبان بسیار

زبان ما هویت ماست

مدرسه فارسی البرز

مدرسه فارسی البرز با کادری با تجربه در خدمت علاقمندان به یادگیری زبان فارسی می باشد

- ♦ کلاس های پیش دبستان (برای نوآموزان ۴ ساله)
- ♦ کلاس های اول دبستان تا هشتم (برای دانش آموزان ۵ سال به بالا)
- ♦ جهت یادگیری خواندن، نوشتن و مکالمه
- ♦ کلاس های خصوصی برای بزرگسالان و غیر فارسی زبانان

دانش آموزان دبیرستانی می توانند با حضور در کلاس های البرز، واحد دبیرستانی دریافت کنند

برای کسب اطلاعات بیشتر با ما تماس حاصل فرمایید

(408) 829-8296

1954 Camden Ave. #3, San Jose

با عنوان کردن این آگهی، یک جلسه رایگان میهمان مدرسه البرز باشید!

جایی برای کپرنشینان نیست

هادی کی کاووسی



می‌شود تا آوینی خود و مسئولان را در برابر این مصیبت خواب‌زده توصیف کند. او در انتها عنوان می‌کند که اکنون با دیدن این وضعیت وخیم از خواب بیدار شده‌اند و وعده می‌دهد که بشاگرد دیگر دیار فراموشی نیست. چهل سال از روزی که مرضی آوینی در مستند خود تأکید کرد که بشاگرد دیگر دیار فراموشی نیست گذشته و بشاگرد هنوز دیار فراموشی است.

جنگ‌زدگانی بدون جنگ

زاچ و داربست دو روستایی بودند که پس از سیلاب دی ماه سال ۹۸ نام شان شنیده شد. حوالی بشاگرد بودند و همچون بشاگرد مردمانی فراموش شده را در خود جای داده بودند. مردمانی که هر بار پس از وقوع حادثه‌ای وارد زبان‌ها می‌شوند و باز تا حادثه بعد در میان خاک تفتیده دفن می‌شوند. هر بار افتخار این کشف به نهاد و ارگانی دولتی می‌رسد تا با افتخار اعلام کنند که به یاری آنها شتافته‌اند. تصاویری با کیفیت از خواربار و غذایه‌ای که به آنها داده می‌شود گرفته می‌شود و عکس جمعی و سلفی یادگاری و بعد دوباره تا اردوی جهادی بعدی آنها با مشکلات خود تنها می‌مانند. یکی از عکاسانی که چند سالی است برای تصویربرداری به این منطقه می‌رود به نگارنده می‌گوید: «مردم بشاگرد را نیازمند نگه داشته‌اند تا اردوهای جهادی معنایی داشته باشد. آنها حاضر به ترک زمین خود نیستند و زمین‌شان هم توسط این‌ها آباد نمی‌شود. بارها به آنها گفته شده که باید این منطقه را ترک کنید تا بتوانیم در جایی مناسب شما را اسکان دهیم. آنها می‌گویند همین‌جا برای ما خانه بسازید، همین‌جا بسازید، جاده بسازید، مسجد بسازید، آب رسانی کنید اما تا به حال به این درخواست‌ها وقتی گذاشته نشده یعنی یک لجبازی از سوی مسئولان صورت گرفته که به بهانه صعب‌العبور بودن حاضر به برآورد کردن نیازهای این‌ها نیستند. دنباله مطلب در صفحه ۵۰»

دور می‌شدیم هنوز سؤالات بسیاری بود که می‌خواستیم از او بپرسم. می‌خواستیم و نپرسیدم. نشد که بپرسم. من نیز همچون دخترک شرمزده بودم. شرمزدگی ما اما به هم شبیه نبود. من از این شرمزده بودم که چرا از او ننوشته‌ام. از مردمان نان هسته خرما که مقابل چشم بودند و از آنها نمی‌نوشتیم. چطور دخترک و طفل کوچک می‌توانستند گرمای پنجاه درجه را تاب بیاورند و بی‌تاب نشوند؟ چرا باید هنوز در کپر زندگی کنند؟ زندگی در شرجی بدون آب و برق مگر ممکن بود. چطور می‌شد چهارده ساعت با کودکی مسموم روی موتور در سنگلاخی‌ترین راه ممکن، بالا و پایین بروی و نگران جان عزیزت نشوی. او داستان واقعی بود. داستانی که هنوز ادامه دارد.

فراموش‌شدگان فراموش می‌شوند

مردمانی که هسته خرما می‌خوردند از یک مستند تلویزیونی وارد جامعه شدند. «بشاگرد، گمگشته‌های دیار فراموشی» مستندی بود که پاییز سال ۱۳۶۰ از تلویزیون پخش می‌شود و در میان تصاویری از کوهستانی پرت افتاده، آنچه بسیار به چشم می‌آید مردمانی بودند که تنها آذوقه‌شان نانی است که از آسیاب هسته خرما به دست می‌آید. «مرضی آوینی» کارگردان مستند اسفندماه ۱۳۵۹ و در دومین سال حکومت جمهوری اسلامی، به همراه تیمی از جهادسازندگی وارد منطقه‌ای صعب‌العبور و کوهستانی در شمال غربی هرمزگان می‌شود تا راوی مردمان فراموش‌شده باشد. مردمانی که همچون انسان‌های اولیه زندگی می‌کنند. ماشین ندیده‌اند و از امکانات اولیه زندگی محروم‌اند. آوینی با پخش این مستند نام بشاگرد را بر سر زبان‌ها می‌اندازد. بشاگرد نه تنها به نمادی از فقر تبدیل می‌شود بلکه فقر سیاه مردمانش نتیجه ظلم و ستم دوران پهلوی و خوانین منطقه دانسته می‌شود. فیلم سیاه و سفید آدم‌هایی که در کپرهای خویش با چشمان مات هسته‌های خرما را آرد می‌کنند تا با نان هسته خرما خود را سیر کنند باعث

خاک بود، پنجر شده بود. چشمان ماتشان طوری به ما دوخته شده بود که گویی سایه باشیم، گذر باشیم، و باور نداشتند که برای آنان دور زده‌ایم. در انتظار کسی بودند تا برایشان لاستیک بیاورد. آب خواستند. دادیم. همان چیزی که از ظهر باقی مانده بود دادیم. دخترک دستش را دور کلمن می‌کشید و خنکی کلمن را به صورتش می‌برد. تکه یخی که باقی مانده بود را از توی کلمن درآوردم به او دادم. با لبانی بسته خندید و شرمزده گرفت. دیرمان شده بود و نمی‌رفتیم. پای رفتن نبود. ایستاده بودیم به نظاره کودکی که بی‌حال روی دست مادر افتاده بود و مگس رویش می‌نشست. مرد نگاه ما روی بچه را که دید گفت که ناخوش‌اند، آوردیم شان درمانگاه شهر. هر دوشان مسموم شده‌اند. چهارده ساعت راه است از جایی که ما هستیم. وقتی به او گفتم از کجا جاده نبود. کوه بود و بیابانی که تمامش را احاطه کرده بود. بشاگرد پشت همان کوه‌ها بود. سال‌ها بود پشت همان کوه‌ها جابخش کرده بود و از انظار پنهان بود.

هیچ راه درست و حسابی بدان نبود. یادم آمد دو سال قبل یکی از دوستان فیلمساز به آن حوالی رفته بود و راه گم کرده بود و کپرنشینی او را نجات داده بود. مرد آن ظهر آتشین نیز کپرنشین بود. گفت که تمام عمر کپرنشین بوده و چیزی غیر از آن به یاد نمی‌آورد. گفت نه آب داریم و نه برق. آب را از بر که می‌آوردند و مسمومیت بچه‌ها هم از همین آب بود. مرد که قادر نام داشت اما دوست نداشت به جای دیگری برود می‌خواست در زمین خودش زندگی کند و بمیرد. گفتم: «بهرتر نیست برای سلامت اطفالش هم که شده به آبادی دیگری برود؟» گفت: «جای ما همین‌جاست آقا! کجا برویم. چیزی نداریم. زمین داشتیم که خشکسالی تلفش کرد. حیوان داشتیم که فروختیم. هیچ نداریم. رعیت زمین‌های بالا هستیم. یک تکه نانی هست که بخوریم.» گفتم: «این گرما را چطور در کپر تحمل می‌کنی؟ هوا پشت کوه خنک است؟» گفت: «گرما دیگر مثل همه‌جاست فرقی ندارد. عادت کرده‌ایم.» چشم دوخت به یخی که در دست دخترک کوچک و کوچک‌تر می‌شد. گویی خودش هم از حرفی که می‌زد مطمئن نبود. یخ آب می‌شد و رؤیای خنک دخترک قطره قطره روی زمین محو می‌شد. از او که

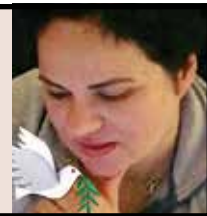
اوائل دهه شصت بود که با عبارت «هسته خرما» آشنا شدیم. در آن شهر جنوبی به قدر کافی با خرما و هسته‌اش آشنا بودیم اما اینکه مردمانی باشند که نان هسته خرما بخورند از قدرت درک ما خارج بود. کارکرد چنین تصویری مرتبط با وضعیت معیشتی این دهه بود. می‌گفتند قانع باشید که کسانی هستند که هسته خرما آرد می‌کنند و می‌خورند. صرفه‌جویی و نداری و جنگ و ایمان و درس و مشق و تفریح همه به هسته خرما مربوط می‌شد. ما بزرگ‌تر می‌شدیم و کسانی که هسته خرما می‌خوردند بخشی از زندگی‌مان شده بودند. آشنایانی غریب که انگار پشت دیوارهای خانه و مدرسه با چهره‌ای سرزنشگر به ما خیره بودند تا اصراف نکنیم و به داشته‌های کوچک خود قانع باشیم. ما و استعاره خوردگان هسته خرما همپای هم رشد می‌کردیم. شاید این تصاویر توانستند زبان ما را در برابر خواست‌های کودکی الکن کنند اما یک چیز همواره بر جای خود باقی ماند: خوردگان هسته خرما چرا به نانی نمی‌رسیدند؟ نانی که از گندم باشد. گندمی که از زمین روییده باشد و زمینی که انواع و اقسامش به وفور در اطراف مان یافت می‌شد. چرا برای کمک به آنها همچون یاری به جبهه‌ها فلک‌های توپ و تانک و نارنجک را نمی‌دادند تا برایشان پول بفرستیم، کمیوت بفرستیم و سر صف برایشان دعا بخوانیم. تمام این‌ها علامت سؤالی بود که هرگز بدان جواب درستی داده نمی‌شد. تنها چیزی که از آن همه اصرار بر خوردن هسته خرما به دست آمد منطقه جغرافیایی آنان بود. زمینی فراموش شده که نام عجیب بشاگرد داشت و برای ما همچون شاگرد مدرسه‌ای بود که هرگز رشد نمی‌کرد.

مردمان نان هسته خرما

دی ماه سال ۱۳۸۳ حوالی بندر جاسک بود که برای اولین بار با آنها روبه‌رو شدم. یک مرد با یک زن و دو بچه. کنار جاده تفتیده ایستاده بودند و برای عبوری‌ها دست بلند می‌کردند. ما به سمت جاسک می‌رفتیم. قرار بود به جلسه داستانی برسیم. دیر شده بود و به تعجیل می‌رفتیم که دیدیم دست بلند کردند. گفتیم شاید بنزین تمام کرده باشند. هیچ ماشینی در جاده نبود و از هوا آتش می‌بارید. دور زدیم. بنزین تمام نکرده بودند. موتورسیکلت ایژ نارنجی که زیر لایه‌ای

هرات شهری شبیه به شهر من

ماهرخ غلامحسین پور



منوچهری خریداری شده و دست به دست رسیده‌اند تا هرویای باستانی. صدای تار دلنواز نورعلی خان برومند از دستگاه گرامافون به گوش می‌رسد و از آشپزخانه بوهای خوبی به مشام می‌رسد. بانوی خانه قابلی پلوی ازبیک و زردک و کچالوی برشته به قول خودش «طیار کرده» که با مرچ سرخ و سیاه مزه‌دارش کرده است. آن سر سفره بولانی کچالو، غلوترش و یک دیس بزرگ «کچری» هراتی دلبری می‌کند. کچری غذای سنتی هرات و فراه است که با برنج معطر، ماش، ماست و گوشت لند و تازه می‌پزند.

آقای بازرگان می‌پرسد «چرا ایرانی‌ها می‌گویند مولوی ایرانی است اما من ایرانی محسوب نمی‌شوم؟» به شهری فکر می‌کنم که زمانی بخشی از خراسان و پایگاه مهم تصوف و عرفان بوده، شهری که توسط امیر علی شیر نوایی، وزیر دانشمند سلطان حسین بایقرا، به مرکز هنر و معرفت جهان آن روزها تبدیل شد. شهری پر رونق در مسیر جاده ابریشم که ناصرالدین شاه در پی بحرانی شدن رابطه با بریتانیا به قیمت رهایی جنوب ایران از استیلای این کشور، به دوست محمدخان، حاکم آن زمان کابل و قندهار هبه کرد تا بر اساس معاهده پاریس (۱۲۷۳) دست دراز بریتانیا به قیمت لقمه چربی چون هرات از دامن ایران کوتاه شود.

به آقای بازرگان می‌گویم: «چه فرق می‌کند؟ این روزها معنا و مفهوم مرز و فاصله تغییر کرده، شاید با اوضاع درهم ریخته جهان و سقوط ارزش ریال و رابطه خصمانه ایران و آمریکا، هراتی بودن به عاقبت نزدیک‌تر باشد تا تهرانی بودن.» از حاضر جوابی من خوشش می‌آید و می‌خندد. به نظر می‌رسد که فکر «ایرانی پرزحمت بودن» را از سر بیرون کرده است.

فردای آن روز می‌خواهم از کوچه پس‌کوچه‌های هرات قدیم به بازار قدیمی «چهارسوق» بروم، بین خانه‌هایی با سقف‌های گنبدی شکل مقرنس‌کاری و کلکین‌ها و دالان‌های چوب‌کاری شده بازمانده از سالیان دور. دنباله مطلب در صفحه ۵۵

و سر پا مانده‌اند. این سازه‌ها از خشت هستند و از کف زمین به ارتفاع حدود ۱۵ متر داربست فلزی کشیده شده تا اولین درپچه‌ای که در قلب مناره باز شده است. اگر کسی بخواهد واردشان بشود باید بتواند خود را از داربست‌ها تا دری که رو به بیرون باز شده بالا بکشد. هر مناره تا انتها حدود یک صد و سی پله خشتی دارد. طول دایره‌وار مناره تاریک است و فقط وقتی به روشنایی می‌رسی که به انتهای یک صد و سی پله صعود کرده باشی. از آنجا تمام منظره شهر هرات را می‌بینی. این مناره‌ها در منطقه «سلطان حسین بایقرا» هرات مورد عنایت و توجه سازمان یونسکو هستند.

فردای آن روز یک بازرگان هراتی ایران‌دوست مرا به خانه‌اش دعوت می‌کند. از دیدن آن همه جزئیاتی که حکایت از سلطه یک روح غالب ایرانی بر آن عمارت و وسایلیش دارد، شگفت‌زده می‌شوم. منقل برنجی دسته‌داری که زمستان‌ها زیر کرسی جا می‌دادند با پایه‌های کنده‌کاری شده، قرابه‌ها و سرکو سنگی‌هایی که قدیم‌ترها کلفت و نوکر خانه‌های اعیان و اشراف در آن گوشت می‌کوبیدند، اتوی ذغالی، رادیوی ترانزیستوری، گلاب‌پاش کمر باریک گل مرغی، صندلی‌های لهستانی زنگ‌زده، سینی قلمکار یزد، قندشکن منقش به تصویر نادرشاه افشار با چشم‌های الو گرفته و دو لاله ناصرالدین شاهی و گرامافونی که رویش نوشته شده «مولن روژ»، سنگاب‌های سفالی که در ایام قدیم برای خنک کردن آب از آن بهره می‌برده‌اند و قوطی‌های زنگ‌زده آبی فیروزه‌ای چای شهرزاد با عکس زنی که موهای موج سیاه دارد و چشم‌های درشت سرمه خورده که قدیم‌ترها پر از نخ و سوزن و دکمه‌های ریز و درشت می‌شدند، با قیچی‌های دالبری مسی و نوار ژیبون‌های رنگارنگ و انگشت دانه‌های طلائی و گل‌های رز پارچه‌ای که از لوله کردن پارچه‌های دولا شده رنگی براق درست شده‌اند و یک عالمه نقاشی‌های عهد قجری که انگار همین الان از عتیقه‌فروشی‌های نیش خیابان

«چشم‌های تو را وقتی که به خواب می‌بینم/سودایی می‌شم صحرايي می‌شم/ تکه تکه می‌شم/خنده‌های تو وقتی که یادم می‌آد/هوش‌پرک می‌شم اکو پک می‌شم/ذره ذره می‌شم/زندگی همین است گاهی عاشقی گاهی دل‌دقی...» فردوس از رنجش مردم بعد از به بند کشیدن موسیقی در این شهر می‌گوید. از فردای روز اشغال هرات، شهری که ساز و آواز و تنبور و موسیقی در آن ریشه‌دار بوده و سابقه‌اش به جشن‌های شبانه معهود و مرسوم غزنویان و تیموریان برمی‌گشته، یک‌باره با بگير و ببند آلات و ادوات موسیقی و تأدیپ نوازندگان و امر به معروف و نهی از منکر مواجه می‌شود. آنها بساط دلنشین موسیقی را برمی‌چینند. چهره جوانان را به جرم گوش دادن به موسیقی یا داشتن ادوات نواختن سیاه کرده و آنها را در «هرویای» باستانی می‌گردانند تا مایه عبرت خاص و عام شوند. سالن‌های تئاتر را می‌بندند، سینماها تعطیل می‌شود، عکس‌برداری منع می‌شود و کفتران خانگی بی‌آزار که زمانی مایه تفریح و شادمانی مردم بودند در ملاءعام ذبح می‌شوند.

به محل مصلای می‌رسیم. هرچند در سه دهه گذشته زبان‌های جبران‌ناپذیری به آثار تاریخی هرات وارد شده اما مناره‌های شش‌صد ساله که به «نگین هرات» شهره‌اند همچنان سالمند.

از سر بند خراب شدن مجسمه‌های بودا در شهر بامیان، همان روزها که از سنگفرش کوچه‌های بامیان بوی خون و مرده می‌آمده و زن‌ها مثل سایه می‌آمده و می‌رفته‌اند زیر نقاب، نگرانی از تخریب آثار تاریخی هرات، دل اهل هنر و فرهنگ هریوا را می‌لرزانده است. آدم‌های فرهنگ‌دوست نگران بوده‌اند مبدا صبحی یا نیمه‌شبی خبر تخریب مناره‌ها در صدر اخبار روز افغانستان قرار بگیرد. فردوس با یادآوری مجسمه‌های بامیان نم اشکش را پاک می‌کند، «فکرش را هم نمی‌توانی بکنی که چطور دلشان آمده ۳۰۰ متر بنای تاریخی را خاک و هوار کنند، برمی‌انند و بریزانند کف زمین.»

به جز یکی از مناره‌های مصلای هرات که به مناره کچ مشهور شده و در آستانه واژگونی است، هر چهار مناره دیگر که متعلق به عهد تیموریانند کماکان استوار

دم غروب یک روز خرداد ماه زیر آسمان هرات تمام غربت تهرانم را به‌انی گم می‌کنم. بعد از سال‌ها تبعید نانوخته، آنجا اولین شهری است که مردم با کلمات مأنوس فارسی به همدیگر «صبح به خیر» یا «درمانده نباشید» می‌گویند، اتفاقی که حتی در کوچه پس‌کوچه‌های آشنای «باکرکوی» و «امینونو» استانبول هم رخ نمی‌دهد. خیال می‌کنم آمده‌ام خانه، کنج ایوان خانه پدری.

تا کسی دو بار دور میدان شلوغ «چوک سینما» می‌چرخد. آسمان آبی است، حاشیه میدان و حتی پیکره تندیس وسط میدان هم آبی است. همین می‌شود که شب‌ها زیر نئون چراغ‌های دور و بر و نور ماشین‌هایی که گرداگردش می‌چرخند، میدان به رنگ آبی فیروزه‌ای درخشانی در می‌آید، راهنمای من که اسمش «فردوس» است و قرار است در طول هفته پیش رو مرا به تمام گوشه و کنار و پسله شهر ببرد برایم توضیح می‌دهد که این میدان سابقاً اسمش «چوک سینما» بوده است. الان دیگر به آنجا می‌گویند میدان «فرهنگ».

فرهنگ همان عنصر آشنای شهر هرات است، شهری که به مرکز فرهنگ و هنر افغانستان مشهور است. فردای آن روز وقتی فردوس به طرف مناره‌ها می‌راند از یک شب طولانی وهم‌انگیز تابستانی می‌گوید. شبی در دل تابستان سال ۱۳۷۴ وقتی تمام درازنای شب را با سه دختر و همسر جوانش که همگی پیچیده در تاریکی برقع و چادر بوده‌اند، پشت کلون در چویی به انتظار نیروهای شر و تاریکی نشسته و می‌لرزیده‌اند. روزها پیش از آن که آنها برسند آوازه تجاوزه و سوختن و سر بریدن و زخم‌های مهلکی که بر پیکره آدمی وارد می‌کرده‌اند، به شهر رسیده بوده است. سحرگاه که فرا می‌رسد صدای پوتین‌ها و پا افزارهای آهنی می‌آمده در سراسر کوچه، شهر را هراسی بزرگ بلعیده بوده، و فردای همان روز چهره هرات غمگین بوده است. فردوس می‌گوید به علت ناکارآمدی و تشتت نیروهای اسماعیل خان، فردای آن شب دیجور جوانک‌های وحشی و متعصب طالبان تمام کوچه‌ها و خیابان‌های شهر را قبضه می‌کنند. صدای دلنشین یک خواننده هراتی از ضبط صوت ماشین پخش می‌شود:

ماهنامه پژواک

با درج آگهی در نشریه پژواک، کسب و خدمات خود را به ایرانیان شمال کالیفرنیا معرفی نمایید!

(408)221-8624

سفر سوختن

شوریده و شیدای تو بودیم و گذشتیم
 سرخوش به تماشای تو بودیم و گذشتیم
 دل بسته به دیدار تو، دیروز چو امروز
 با وعده فردای تو بودیم و گذشتیم
 چون رود، سراسیمه به هر صخره شکستیم
 در حسرت دریای تو بودیم و گذشتیم
 با مرغ شباهنگ، به آهنگ تو دم‌ساز
 شبگیر، به آوای تو بودیم و گذشتیم
 چون گرد، تهی مانده ز خود در طیش باد
 سر کرده به صحرائی تو بودیم و گذشتیم
 جز با دل خود راز غم عشق نگفتیم
 سر بسته به نجوای تو بودیم و گذشتیم
 با مردم چشم تو به میخانه قدح نوش
 مدهوش ز صهبای تو بودیم و گذشتیم
 خون در جگر از خار ملامت، به سلامت
 گل ریخته در پای تو بودیم و گذشتیم
 چون سایه سرگشته به دنبال تو ای دوست
 ما، بادیه پیمای تو بودیم و گذشتیم
 جان در طلب شور وصال تو نهادیم
 یعنی به تمنای تو بودیم و گذشتیم

مشفق کاشانی

غزلی از سعدی

پیش ما رسم شکستن نبود عهد وفا را
 الله تو فراموش مکن صحبت ما را
 قیمت عشق نداند قدم صدق ندارد
 سست عهدی که تحمل نکند بار جفا را
 گر مخیر بکنندم به قیامت که چه خواهی
 دوست ما را و همه نعمت فردوس شما را
 گر سرم می‌رود از عهد تو سر باز نییچم
 تا بگویند پس از من که به سر برد وفا را
 خنک آن درد که یارم به عیادت به سر آید
 دردمندان به چنین درد نخواهند دوا را
 باور از مات نباشد تو در آینه نگه کن
 تا بدانی که چه بودست گرفتار بالا را
 سر انگشت تحیر بگزد عقل به دندان
 چون تأمل کند این صورت انگشت نما را
 همه را دیده به رویت نگران ست ولیکن
 خودپرستان ز حقیقت نشانساند هوا را
 مهربانی ز من آموز و گرم عمر نماند
 به سر تربت سعدی بطلب مهرگیا را

گفتا که می بوسم تو را

گفتا که می بوسم تو را، گفتم تنها می کنم
 گفتا اگر ببند کسی، گفتم که حاشا می کنم
 گفتا ز بخت بد اگر، ناگه رقیب آید ز در
 گفتم که با افسونگری، او را ز سر وای می کنم
 گفتا که تلخی های می گر نا گوار افتد مرا
 گفتم که با نوش لبم، آنرا گوارا می کنم
 گفتا چه می بینی بگو، در چشم چون آینه ام
 گفتم که من خود را در آن عریان تماشا می کنم
 گفتا که از بی طاقنی دل قصد یغما می کند
 گفتم که با یغما گران باری مدارا می کنم
 گفتا که پیوند تو را با نقد هستی می خرم
 گفتم که ارزانترا از این من با تو سودا می کنم
 گفتا اگر از کوی خود روزی تو را گفتم برو
 گفتم که صد سال دگر امروز و فردا می کنم

سیمین بهبهانی

مهتاب شبانگاه

دارم سخنی با تو و گفتن نتوانم
 این درد نهانسوز نهفتن نتوانم
 تو گرم سخن گفتن و از جام نگاهت
 من مست چنانم که شنفتن نتوانم
 شادم به خیال تو چو مهتاب شبانگاه
 گر دامن وصل تو گرفتن نتوانم
 چون بر تو ماه آیم و چون سایه دیوار
 گامی به سر کوی تو رفتن نتوانم
 دور از تو من سوخته در دامن شب ها
 چون شمع سحر یک مژه خفتن نتوانم
 فریاد ز بی مهریت ای گل که در این باغ
 چون غنچه پاییز شکفتن نتوانم
 ای چشم سخنگوی تو بشنو ز نگاهم
 دارم سخنی با تو و گفتن نتوانم

محمد رضا شفیعی کدکنی

جوونی هم بهاری بود و بگذشت
 به ما یک اعتباری بود و بگذشت
 میون ما و تو یک الفتی بود
 که آن هم نوبهاری بود و بگذشت

بابا طاهر

گرچه مستیم و خرابیم چو شبهای دگر

گرچه مستیم و خرابیم چو شب های دگر
 باز کن ساقی مجلس سر مینای دگر
 امشبى را که در آنیم غنیمت شمیریم
 شاید ای جان نرسیدیم به فردای دگر
 مست مستم مشکن قدر خود ای پنجه غم
 من به میخانه ام امشب تو برو جای دگر
 چه به میخانه چه محراب حرامم باشد
 گر به جز عشق توام هست تمنای دگر
 تا روم از پی یار دگری می باید
 جز دل من دلی و جز تو دلارای دگر
 نشنیده است گلی بوی تو ای غنچه ناز
 بوده ام ورنه بسی همدم گل های دگر
 تو سیه چشم چو آئی به تماشای چمن
 نگذاری به کسی چشم تماشای دگر
 باده پیش آر که رفتند از این مکتب راز
 اوستادان و فزودند معمای دگر
 این قفس را نبود روزنی ای مرغ پریش
 آرزو ساخته بستان طرب زای دگر

عماد خراسانی



یار یار دیگران شد

صرف کار ناله کردم عمر چندین ساله را
 یار یار دیگران شد خاک بر سر ناله را
 سبحة از دستم ستد طفلی که از مشکین صلیب
 بر میان زنار بندد زاهد صد ساله را
 جان شیرین عرضه کردم بر دهانش لب گزید
 کارمغان کی کس برد تنگی شکر بنگاله را
 سبزه سر زد از گلش در خط شدم از باغبان
 گفت: آوخ چون کنم خودرو است داغ این لاله را
 هان حذر ای مردم از چشم تر من زانکه من
 عاقبت دانم که طوفانی بود این ژاله را
 راه ما بر بندر صورت فتاد ای کاروان
 سخت می ترسم همی چشمی رسد دنباله را
 ساریان بار سفر بریست و محمل می رود
 لال گردی ای زبان بگشا درای ناله را
 زاهد از ته جرعه چشم بتان دم زد ز عشق
 سامری افکند خاکی در دهان گوساله را
 گفتمش یغما بماند یا رود بیرون ز بزم
 گفت چون وصل اوفتد رخصت بود دلاله را

یغمای جندقی



دام‌ها تا جارو کشیدن اداره را انجام می‌دادم. در یکی از روزهای کاری، کدخدای روستایی از منطقه مهور برایم پیغام فرستاد که گله میش و بز به شدت تلفات می‌دهد و از من خواسته بود برای درمان به آن منطقه بروم. فصل بهار بود و می‌دانستم در آن منطقه چراگاه‌های خوبی وجود دارد. فوراً تعدادی واکسن آن‌تروتوکسمی برداشتم و سوار موتورسیکلت شدم و به طرف روستا به راه افتادم.

به روستا که رسیدم، کدخدا «حاج ایاز» به استقبال آمد. او مردی هیکل‌دار و پر جاذبه بود. اهالی روستا از او حساب می‌بردند، ولی خیلی هم دوستش داشتند. حاجی بلند بلند حرف می‌زد و نگران تلفات زیاد گله‌اش بود. به او دلگرمی دادم که با تزریق واکسن جلوی مرگ و میر دام‌هایش گرفته می‌شود و دیگر تلفاتی در گله نخواهد داشت. به کمک او و پسرانش تمام گله را تا بعد از ظهر واکسینه کردم. دو روز بعد منصور یکی از پسران کدخدا به اداره آمد. کمی مضطرب به نظر می‌رسید. علت اضطرابش را جویا شدم. گفت که حاج ایاز خواسته اگر آب دستت هست بگذار زمین و به روستا بیا. سریع در اداره را قفل زدم و به اتفاق منصور به روستا رفتم. به محض رسیدن به روستا هر کدام



از خاطرات یک دامپزشک

دکتر فریبا مکارمی

روزی پرخطر

راست من در دست بزرگ او پیچ و تاب می‌خورد، با راهنمایی من هر دو به منزل مان رسیدیم. مادرم در را باز کرد و پس از شنیدن دسته گلی که به آب داده بودم، گوش چپم را گرفت و پیچاند. خلاصه با عذرخواهی مادرم و غلط کردن‌های من ماجرا پایان یافت، ولی جا دارد از آن آموزگار خوب عذرخواهی کنم.»

اتوبوس کم کم شلوغ‌تر می‌شد. مشتاق بودم باز هم به خاطرات رادیو گوش دهم، ولی سر و صدای مسافران این اجازه را نمی‌داد. غرق در افکارم بودم که به مقصد نزدیک شدم. خودم را آماده پیاده شدن کردم و با کنار زدن مسافران راهی برای خروج از اتوبوس پیدا کردم. خیلی وقتی بود که به اداره نرفته بودم. اداره کل دامپزشکی استان فارس یک ساختمان پنج طبقه در خیابان مشیر غربی شیراز است. طبق قرار قبلی برای فروش تعدادی از کتابم «غازها گاز می‌گیرند» به سازمان دامپزشکی و در آنجا یک راست به اتاق مسئول آموزش رفتم. در را باز کردم، ولی دکتر نبود. آقای صابری یکی از کارکنان با تجربه اداره را دیدم که تا متوجه آمدن من شد، چشم از صفحه کامپیوتر برداشت و احوالپرسی کرد. از او سراغ دکتر را گرفتم. با احترام از من درخواست کرد نیم ساعتی منتظر بمانم تا جلسه‌اش تمام شود. در وسط اتاق واحد آموزش تعدادی صندلی دور یک میز قرار داشت. روی صندلی نشستیم. آقای صابری برایم یک استکان چای آورد و کنارم نشست و از کتابم تعریف کرد. گویا آن را خوانده و سر ذوق آمده بود. او مردی لاغر اندام و خوش برخورد و اهل گپ زدن بود. تعارف کرد چای را تا سرد نشده بخورم. بعد گفت: «اگر مایل هستی تا آمدن دکتر یکی از خاطرات زمان کاری‌ام را برایتان تعریف کنم.» مشتاق شدم به داستانش گوش دهم.

کمی روی صندلی جابه‌جا شد و گفت: «داستان مربوط به زمانی می‌شود که در اداره دامپزشکی یکی از بخش‌های شهرستان ممسنی خدمت می‌کردم. در آن دوران راه‌های ارتباطی به روستاها بسیار دشوار و تعداد کارمندان اداره کم بود. بهتر بگویم همه کاره اداره من بودم. از تزریق واکسن به

اول مهرماه بود و در خیابان‌ها جنب و جوش زیادی به چشم می‌خورد. ترجیح دادم برای رسیدن به اداره کل دامپزشکی فارس به جای استفاده از اتوبوس شخصی سوار اتوبوس شوم. در اتوبوس دانش‌آموزان با لباس‌های یک شکل و شور و هیجانی که داشتند مرا به یاد دوران مدرسه رفتن خودم انداخت.

در میان سر و صدای مسافران، توجه‌ام به صدای رادیوی اتوبوس جلب شد. گوینده با اجرای برنامه‌های زنده از هم‌شهری‌ها خواهش می‌کرد که اگر خاطره‌ای از دوران تحصیل خود دارند، تماس بگیرند و آن را تعریف کنند. چند لحظه‌ای نگذشته بود که مرد جوانی خاطره خود را با لهجه شیرین شیرازی با شوق تعریف کرد. می‌گفت: «در کلاس دوم دبستان یک هفته صبح‌ها و یک هفته بعد از ظهرها به مدرسه می‌رفتم. در هفته‌های بعد، مدرسه رفتن برایم خیلی دشوار بود. سر کلاس خوابم می‌گرفت و با گذاشتن سر بر روی میز به خواب می‌رفتم و با صدای اعتراض خانم معلم که چرا به درس گوش نمی‌دهی و چرت می‌زنی، دوباره چشمانم را باز می‌کردم و صاف می‌نشستم. مدتی بود فکر انجام کاری مرا وسوسه می‌کرد. دوست داشتم به خانم معلم تلافی کنم. منزل او یک کوچه پایین‌تر از خانه ما بود. خلاصه دل به دریا زدم و در یکی از روزهای هفته صبحی بعد از بازگشت از مدرسه ساعت سه بعد از ظهر به بهانه خرید بستنی از منزل خارج شدم. به در خانه خانم معلم رسیدم. با ترس و لرز از پله جلوی در بالا رفتم و وقتی دستم به زنگ رسید، چند بار آن را به صدا درآوردم و بعد با سرعت فرار کردم. خوشحال بودم از اینکه توانسته‌ام مانع خواب بعد از ظهر خانم معلم شوم. چند روز با خیال راحت این کار را انجام دادم و در پایان هم برای خودم یک بستنی جایزه می‌خریدم. در آخرین روز تا زنگ در را به صدا در آوردم، در باز شد و یک دست بزرگ مردانه مچ دستم را محکم گرفت. شوهر خانم معلم که در پشت در به کمین ایستاده بود مزاحم را شناخت و دستگیر کرد. خلاصه همچنان که گوش

تدریس کلاس‌های تار، ستار، تنبور، پیانو، ریتم خوانی، سلفژ و صداسازی و تئوری موسیقی

توسط: وحید زمرودی

مدرس و کارشناس موسیقی با بیش از بیست سال تجربه

MUSIC

۹۲۴۴-۷۴۵ (۴۰۸)

صلح با طالبان اعلام جنگ به مردم است

سیامک بهاری



حربه‌ای به نام مذاکرات بین‌افغانی
نوزده سال جنگ و تروریسم سازمان یافته طالبان که از آبشخور پاکستان تا دستان پنهان آمریکا و روسیه و چین و عربستان و جمهوری اسلامی ایران و قطر و تمامی ارتجاع منطقه تغذیه شده است و کل بساط اسلام سیاسی و همه منابع اصلی تأمین آنها، که برای اقتدار اسلام سیاسی علیه بشریت و مردم افغانستان جنایت آفریده‌اند، با اشاره حامد کرزای رئیس جمهور، "برادران ناراضی" خوانده شدند. جنگ تروریسم اسلامی با مدنیت، با حق زن، با آزادی‌های سیاسی و اجتماعی برادر کشی خوانده شد. کم هزینه کردن حضور و ماندن آمریکا و متحدین در منطقه و افغانستان، مطلوبیت بخشیدن به توحش اسلام سیاسی، مادام که اسلحه‌اش رو به نیروهای آمریکایی نباشد، حقیقت پنهان شده پشت عبارت مذاکره و صلح بین‌افغانی است. اینک طالبان در نقش متحد آمریکا در مذاکره با حکومت افغانستان از موضعی بالاتر برای سهم‌خواهی بیشتر و شراکت در قدرت حکومتی حضور خواهند داشت. این مذاکرات و توافقات، حاصل رقابت و کشمکش نیروهای دخیل در جنگی است که بر سر مردم افغانستان آوار شده است. این ترفندی است که شرکای این جنگ بر سر آن به توافق رسیده‌اند. **دنباله مطلب در صفحه ۵۲**

جهادی و قلدرهای دست نشانده خود را به نام نمایندگان مردم گرد آورد. برای پوشاندن اهداف خود جمعی از فعالین مدنی و منتقدان را هم به این نشست دعوت کرد. در حالیکه از تأمین امنیت یک جمع کوچک حکومتی عاجز است، سه هزار نفر را با هزینه کلان سی و سه میلیون دلاری در یک جا و به مدت چند روز جمع کرد و رأی گرفت که باقیمانده زندانیان طالب را برای انجام پروژه مذاکرات بین‌افغانی از زندان رها کند. در روز اول شروع به کار لویی جرگه، توصیه نامه مایک پومپئو وزیر امور خارجه آمریکا بین همه شرکت کنندگان توزیع شد که تأکید بر آزادی همه زندانیان طالبان داشت، تا راه مذاکرات به اصطلاح بین‌افغانی هموار گردد. دستور کار و نتیجه تجمع لویی جرگه این چنین از پیش معلوم شده بود. در جریان این نشست، بلقیس روشن نماینده پارلمان از فراه، علیه آزادی سازی زندانیان طالب و باج دهی به آنها دست به اعتراضی نمودین زد. او به سرعت مورد حمله قرار گرفت. این اعتراض بهانه‌ای شد تا رکیک‌ترین الفاظ از زن ستیزترین به اصطلاح نمایندگان از تریبون جرگه بیان شود که به خوبی چهره واقعی فرهنگ طالبانی-اسلامی ضد زن حاکم بر این نشست را به شکل بارزی نشان داد.

برانگیخته شد. تمام کسانی که در کشتار مردم بی‌پناه افغانستان نقش درجه اول داشتند، رها شدند تا دوباره علیه مردم سازماندهی شوند. همان نقشه و روش و سازشی که با حزب اسلامی گلبدین حکمتیار انجام شد و آزادی بیش از سه هزار جنایتکار جنگی او از زندان، شرط بازگشت از مخفیگاهش در پاکستان و قصر نشینی‌اش در کابل گردید، این بار در ابعادی بسیار بزرگتر، مصیبت‌بارتر، اسرارآمیزتر و بیش‌مانه‌تر با حمایت آمریکا و کل ارتجاع منطقه، تمهیدات برای بازگشت امارت اسلامی طالبان و سهم کردن آن در قدرت سیاسی در شرف انجام است.

حکومت افغانستان با نقشه‌ای از پیش طراحی شده با فراخوان دادن لویی جرگه مشورتی این همسویی آشکار با توافقات آمریکا و طالبان را به نام نمایندگان مردم، در ادامه سازش خفت‌بار و آزادسازی خطرناک‌ترین تروریست‌ها که از فرماندهان و سازمان‌دهندگان مستقیم جنایت علیه مردم افغانستان بودند، جا زد و شراکت رسمی با جانپان طالب را پشت سر این مجمع پنهان کرد. در یک شیدای مهندسی شده از خود سلب مسئولیت کرد و همه بار این شرارت را بردوش لویی جرگه انداخت تا باج دهی به طالبان و آزاد سازی باقیمانده نیروهای آن از زندان را به نام "نمایندگان مردم" مشروعیت ببخشد.

حکومتی پوشالی، دست نشانده و بی اختیار، مشتی مرتجع و زورمندان محلی و سران قبایل و قوم‌پرستان و رؤسای احزاب

استراتژی ماندگاری آمریکا در افغانستان که تحت نام پروژه صلح و سازش با طالبان و پایان جنگ به خورد جهانیان و به ویژه جامعه دردمند و زخم‌خورده افغانستان داده شده است، به مراحل فاجعه آمیزتری پا می‌گذارد. مصالحه آمریکا و طالبان در قطر، به تضمین نسبتاً پایدار عدم حمله به نیروهای نظامی و امنیتی آمریکا و متحدان آن انجامید. در عوض به خاک و خون کشیدن مردم افغانستان بیش از هر وقت دیگر تشدید گردید. طی مدت کوتاهی پس از توافقات قطر، حملات تروریستی آدم‌کشان طالب، در ابعاد بی‌سابقه‌ای از حمله به زایشگاه تا مدرسه و بازار و ناامن کردن جاده‌ها، آدم‌ربایی و باج‌گیری گسترش یافت تا برگ برنده بیشتری در آنچه مذاکرات بین‌افغانی خوانده می‌شود در اختیار طالبان باشد.

شرط اول پذیرش مذاکره با حکومت، آزادی پنج هزار تروریست آموزش دیده از زندان تعیین شد. اعضای دستگیر شده بیش از بیست سازمان تروریستی از شبکه حقانی و لشکر طیبه و القاعده و جنبش اسلامی ازبکستان، اینگورهای ترکستان، تا حزب التحریر و لشکر جنگوی و شاخه خراسان و ... که همگی زیر پرچم امارت اسلامی طالب جنایت آفریده‌اند و به جرم عملیات تروریستی، آدم‌ربایی، قتل، تجاوز، انفجار، معامله سنگین مواد مخدر در زندان بوده‌اند آزاد شدند و به سرعت شگرفی به پست‌های خود بازگشتند. با آزاد سازی ۶۶۰۰ زندانی جنایت پیشه، خشم جامعه از این معامله کثیف به شدت



گروه همایش دوستان

هر چهارشنبه از ساعت ۷ عصر الی ۹:۳۰

در ZOOM با برنامه های متنوع

اطلاعات برای وارد شدن به ZOOM

Code: 549 728 773 * Password: 405 756

(408) 221-8624

در بیروت کابوس به واقعیت می‌پیوندد

نویسنده: راوی حاج برگردان: هامون نیشابوری



یا دین‌سالار قرار داشتند. من جنگ داخلی را تجربه کرده‌ام و شاهد حملات و اشغال‌گری‌های بسیار بوده‌ام. در جوانی دیده‌ام که هر یک از جناح‌ها به نیابت از یکی از قدرت‌های خارجی مشغول فعالیت بوده‌اند، شاهد قتل عام در میان همه طرف‌های درگیری، آشوب، خیانت، قتل و بمباران بوده‌ام اما این واقعه اخیر همانند نمایش پایانی بر صحنه ملتی قربانی بود. ملتی که دوستان و دشمنانش او را تحقیر کرده، از او سوء استفاده کرده و به بهانه‌های مختلف ادعای مالکیت آن را داشته‌اند.

بر خلاف باور عمومی، این ملت کوچک قربانی اختلاف‌ها و شکاف‌های داخلی نیست بلکه قربانی ممانعت از [شکل‌گیری] حاکمیت است. تصویر بمبی که شهروندان بسیاری را می‌کشد و خیابان‌ها را به تلی از خاکستر مبدل می‌کند، جسد‌های مدفون و بازماندگان بی‌جان در زیر پلکان‌های واژگون یادآور الگویی است که مکرراً در فیلم‌ها و اذهان مان و جنگ‌هایمان تکرار می‌شود. این کابوس ناهشیار جمعی زنگ خطری برای همه ماست. ویرانی ناگهانی بندر و بناهایی باستانی در کشوری باستانی نمونه چیزی است که در انتظار همه ماست. آرزوی هر فرد یا کشور فقیر، از پای درآمده، و مجروح خانه‌ای، تختی، برای درمان زخم‌های قدیمی و آزادی عمل بدون دلوپسی است.

برادرم تصویری ویدیویی از خانه ویران‌شده‌مان برایم فرستاد. او ساکت بود، حرفی برای گفتن نداشت. به نظر می‌رسد زمانی که فاجعه همه‌گیر باشد حتی نفس کشیدن یا شکایت کردن هم اسباب شرمساری است. من ۹۶۰۰ کیلومتر این‌طرف‌تر نشسته بودم و با دقت به تصاویر نگاه می‌کردم، تنها صدایی که می‌شنیدم صدای ترسناک خش‌خش شیشه‌های شکسته بود که بر اثر فشار بر روی کشوری از هم‌کسیخته و خانه‌های سوخته‌اش به گوش می‌رسید.

امری خودخواهانه باشد. به جای تحلیل سیاسی و تکرار اطلاعاتی که خود من اغلب به سبب بدیهی بودن و ساده‌سازی شدن به منظور مصرف توده‌ای از آنها اجتناب کرده‌ام، مایلم به بررسی فقدان دراز مدت‌تر، فقدان چیزی عمیق‌تر و مهم‌تر و چیزی که قابلیت بقا و تداوم دارد بپردازم. نقش فرهنگی کشور کوچک لبنان چندان پوشیده نیست. فارغ از دعای ملی‌گرایانه مبالغه‌آمیز و افراطی، وجود جایی مانند لبنان در این منطقه ضروری



است. از این محل به خاطر چیزهایی که می‌تواند مرتباً ارائه کند و محفوظ نگاه دارد باید محافظت کرد، این حرف را بر اساس آمیزه‌ای از مباحثات، حس تاریخ‌مندی و سوگواری بیان می‌کنم. آنچه نابود شده، درباره‌اش ادعای خسارت شده، تصرف شده و گرفتار سوءمدیریت شده و به نمایندگی از ساکنانش، و معمولاً با بی‌اعتنایی به خواسته‌های آنان، بر سر آن مذاکره شده است میراثی جهانی است، محل تلاقی ادیان، زبان‌ها و فرهنگ‌های گوناگون که در شرف محو شدن از صحنه روزگار است. محلی که روزگاری پناهگاه تبعیدیان منطقه بود، کسانی که تحت آزار و اذیت یکی از رژیم‌های خودکامه

این معماری به همراه تمام چیزهایی که نماد شاعرانگی بودند در اثر بلایای مکرری که بر سر این مکان نازل شده است از میان رفته‌اند. شیخ جنگ بین حزب‌الله و اسرائیل، ابرتورم، قدرتی عمیقاً فاسد که دولت و ساکنان فقیر آن را به اسارت گرفته است، ارتشی نیابتی که در خدمت کشورهای خارجی است، تهدید به حمله‌های متعدد، آلودگی و سایر مشکلات زیست‌محیطی اولویت‌هایی‌اند که باید به آنها توجه کرد و پرداختن به آنها نیازمند تعهد و فعالیت سیاسی است اما آنچه در معرض خطر جدی قرار دارد خاموش شدن بارقه‌ای ارجمند است یعنی از میان رفتن هر گونه امید به شعله‌ور شدن دوباره آتش روشن‌نگری و آگاهی در صورت فرونشستن آن.

من در حالی مشغول نوشتن این سطورم که خانه کودکی‌ام ویران شده است و اعضای خانواده‌ام، که به فقر و فلاکت مبتلا شده‌اند، در جستجوی کمک از بیمارستانی به بیمارستانی دیگر در رفت و آمدند. تحمل تصویر این ویرانی بسیار دشوار است و زمانی که هر دیوار، پیاده‌رو و تراس شهر جزئی از حافظه فردی و جمعی باشد دشواری آن دو چندان است.

شاید در چنین اوضاعی انتظار این که خوانندگان روزنامه‌ها، مجلات و نشریات بتوانند سخنان ژورنالیستی و آشکارا سیاسی آنها را، به ویژه زمانی که نویسنده مطلب ریشه در محل فاجعه داشته باشد، نادیده بگیرند

رهبران دزد سالار لبنان ۳۰ سال است که مردم را از شبکه برق، آب و حتی رفاه اجتماعی حداقلی محروم کرده‌اند. با وجود آن که میلیون‌ها نفر در اعتراضات روزانه خود خواستار استعفای این سیاستمداران فرقه‌گرا، گروه کوچکی از بوروکرات‌های ناکارآمد و فاسد و بازیچه قدرت‌های خارجی، هستند اما آنان با حس نخوت و مالکیتی که دارند هنوز به دنبال آن هستند تا به کمک طرفند‌هایی قدرت خود را حفظ کنند.

اعضای این گروه کوچک ظرف مدت ۳۰ سال تحت لوای فرقه‌گرایی آنچه را که روزگاری الگوی باارزش رواداری و تکرر در منطقه بود سرکوب و چپاول کرده‌اند. علاوه بر این، اکنون پیامد هولناک سال‌ها فساد، بی‌توجهی و جر و بحث‌های بی‌مورد به انفجاری در حد و اندازه انفجاری اتمی منجر شده که زادگاه من، بیروت، را ویران کرده است. خواه این هزاران کیلو نیترا آمونیم اسلحه‌ای بالقوه در آرایش ژئوپولیتیکی پیچیده محسوب می‌شده است و خواه در اثر بی‌توجهی حکومت ناکارآمد کشوری درمانده به توصیه‌ها و اخطارهای مکرر در انبار مانده است، نتیجه آن جنایت و ویرانی و زخم عمیق روانی، فرهنگی و فیزیکی است.

منطقه‌ی ویران شده، محله کودکی من است. اکنون خیابان‌های آن پوشیده از شیشه‌هایی است که روزگاری پناهگاه ساکنانش بود. این محله فضای بسیاری از رمان‌های من نیز هست. در پایین پله‌های فرانسوی منطقه گمایزه، آنچه از بیروت قدیمی و معماری ویژه لبنان، ترکیبی از سبک عثمانی و ونیزی، بر جای مانده بود ویران شده است. این نمای منحصربه‌فرد که حکایت از تاریخ غنی، پیچیدگی و تکرر این مکان دارد اکنون در برابر طمعکاران بی‌دفاع مانده است، یعنی در برابر صاحب‌منصبان حکومتی و سازندگان فاسدی که آب از دهانشان راه افتاده است و برای ویران کردن آخرین بارقه‌های تاریخ گذشته دندان تیز کرده‌اند.

بسیاری از مردم لبنان دقیقاً همین آمیزه معماری ارگانیک را می‌ستایند و به آن افتخار می‌کنند. به نظر می‌رسد

زیبایی که در شب مانند تکه های الماس می درخشند، سیارات ناشناس، ابر، باران، رعد و برق، انواع و اقسام گل های زیبا با بوی عطرهای جاودانی شان و یا حتی خاک خشک و خالی. سعی کردم که در این لیست از حیوانات نیز اسم ببرم. کدام حیوانات را در رده اول قرار دهم! خرگوش! پرنده! سگ! گربه! ماهی! و البته، صد در صد باید وقتی را نیز برای دیدن اطرافیان می گذاشتم. دوستانم، فامیل هایم. نزدیکانم. متوجه شدم که وقتی از این بیست و چهار ساعت نمانده است! چقدر زمان زود می گذرد! با خودم فکر کردم که چگونه می توانم این بیست و چهار ساعت را طوری تقسیم بندی کنم تا بتوانم تمام چیزها و اشخاص مورد علاقه ام را ببینم! با موفقیت سختی برخوردار شده بودم و در عین حال نیز مصمم بودم که جوابی برای سئوالم پیدا کنم. همین طور که بیرون خانه ام، روی پله ها نشسته و به صدای آواز پرندگان وحشی گوش می دادم و گربه همسایه را می دیدم که از یک گوشه کوچه عبور می کند، و نوازش باد را بر روی گونه هایم احساس می کردم، چشمم به یکی از پسرهایم افتاد که در کنار پیاده رو، با شوهرم مشغول حرف زدن و خندیدن بود. نگاهی انداختم به این لیست بلند و بالا و به این وقت بسیار کم. لیست بلندی که متحیرم کرده بود. لیستی که باعث شد تا خودم را، رویاهایم را و آرزوهایم را بهتر بشناسم. و این وقت کم. وقت کمی که من را عمیقاً به فکر فرو انداخته بود. سرم را بلند کرده و چشمم دوباره می افتد به پسر. او نیز سرش را بر می گرداند و نگاهی به من می اندازد. بهم لبخند می زنی. نگاهی دوباره به لیستی که در دست داشتم می کنم. احساس عجیبی را در خودم حس کردم. بغض گلویم را گرفت. اشک در چشمانم حلقه زد. کاغذی را که لیستم را در آن نوشته بودم پاره می کنم. با خودم فکر می کنم که چقدر زندگی زیباست. از دنیا سپاسگزارم.

دلیل بر این نمی شود که در مسیر زندگیم موفق نبودم. و از همه مهمتر متوجه شدم که موفقیت من در زندگی به سفرم، به مسیرم بستگی دارد و نه به مقصدم.

سئوال

چند روز پیش سئوالی در ذهنم بوجود آمد: «اگر من نابینا بودم، اما شناس این را داشتم که فقط برای بیست و چهار ساعت بینا میم باشم، چه چیزهایی و یا کسانی را در این بیست و چهار ساعت برای تماشا انتخاب می کردم!» در نظرم، با چنین سئوالی، خودم را با موفقیت بسیار جالب اما سختی روبرو کرده بودم! فکر کردم که اگر واقعا و از صمیم قلب، با تمام احساس، خود را به جای یک شخص نابینا بگذارم و با چنین موقعیتی مواجه شوم، چه انتخابی را می کردم! تصمیم گرفتم که کاغذ و مدادی را برداشته و سعی کنم که برای خودم لیستی تهیه کنم! خیلی جالب بود، چرا که هرچه می گذشت این لیست بلندتر و بلندتر می شد. اول از همه فکرم را گذاشتم در مورد زندگی مدرن و تمام جالبترین ها را برای تماشا در ذهنم مجسم کردم. هواپیما، تلویزیون، اتومبیل های مختلف، کارهای هنری، ساختمان های آسمان خراش، قطار، کامپیوتر، لباس های آخرین مدل، اسباب و اثاثیه، موشک های فضایی. و لیست همینطور بلندتر و بلندتر می شد. و جالب این بود که مدام نیز به این لیست تغییر و تحول می دادم. جای مهم ها را مهمترین می گرفتم. بعضی ها از لیست خارج می شدند و خط شان می زد و یا اینکه چیزهای جدیدتر به این لیست اضافه می شد. یکدفعه به فکرم خطور کرد که شاید بهتر باشد که به جای تمرکز کردن روی زندگی مدرن، قدری نیز به طبیعت فکر کنم. لیست اول را گذاشتم کنار و یک لیست جدید را شروع کردم. درخت های سر به آسمان کشیده و قدیمی، چمن های سبز و زیبا، آسمان آبی، کوه های بلند برف نشسته، موج های دریا، ستاره های



از اینجا، از آنجا

گلنار

شهر موفقیت

آورد. چکار کنم تا بتوانم راحت تر به راهم ادامه بدهم! به یاد اضافه باری که بر روی شانه هایم بود می افتم. «ترس و وحشت». می اندازمشان دور و سرعتم را سریعتر می کنم. و حالا می توانم شهر موفقیت را از راه دور، از پشت درختان ببینم. و بالاخره رسیدم. با خودم فکر می کنم: «حالاتی که تمام دنیا به من چشم خواهند انداخت. حالاتی که همه حسرت مرا خواهند خورد. رسیدم به شهر موفقیت. رسیدم به هدفی که در زندگی داشتم.» اما... اما دروازه قفل است! سعی می کنم که دروازه را به زور باز کنم. دروازه بان اخم هایش را در هم می برد و به آرامی می گوید: «وقت را تلف کردی، نمی توانم بهت اجازه ورود بدم، اسمت در لیست نیست!» آه... چقدر گریه کردم. اشک ریختم. فریاد زدم. احساس کردم که زندگیم به اتمام رسیده است. در همین حال برای اولین بار سرم را برگردانده و به طرف مغرب نگاه می کنم. به مسیری که طی کرده بودم. چشمم می افتد به تمام کارهایی که در سراسر انجام دادم. تمام مشکلاتی را که توانسته بودم از بین ببرم تا خودم را به شهر موفقیت برسانم. متوجه شدم که در این مسیر زندگی، در این جاده ای که انتخاب کرده بودم، یاد گرفتم که چطور از رودخانه های پر تلاطم بگذرم. خود را از باران و رعد و برق پنهان و خشک نگهدارم. با حیوانات وحشی کنار بیایم. دریاچه قلبم را بر روی عزیزان باز کنم، و یاد گرفتم که چگونه ترس و وحشت را از خود دور کنم. با خودم فکر کردم با اینکه نتوانستم تا وارد شهر موفقیت شوم، اما

وقتی که قرار شد راهی را در زندگیم انتخاب کنم، تصمیم گرفتم در جاده ای قدم بگذارم که به سمت مشرق می رفت. این جاده از جنگل کودکی ام شروع می شد و خاتمه آن می رسید به شهر «موفقیت». با اینکه سعی کرده بودم تا تمام معلوماتم را در چمدانم بکنجانم، اما با این حال «ترس و وحشت» نیز اضافه باری بود بر روی شانه هایم. همانطور که به راهم ادامه می دهم در فکرم با ارزشترین و مهمترین هدف، رسیدن به دروازه های شهر موفقیت است. سر راه به یک رودخانه می رسم. رودخانه ای پر از تلاطم. رودخانه ای بدون پل. احساس وحشت سراپایم را فرا گرفت. حالا چطوری خود را به آنطرف رودخانه برسانم! چگونه به شهر موفقیت برسم! سنگ تیزی را پیدا کردم. با تمام قدرت و توانایی درختی را بریدم، پلی درست کردم و از رودخانه گذشتم. هوا طوفانی شد. چه بارانی تند و سنگینی. سردم شد. به لرزه افتادم و در همان حال نیز احساس «شک و تردید». حالا چکار کنم! چگونه خود را به شهر موفقیت برسانم! از برگ های درختان چتری درست کردم و خود را از باران خیس و سرد پنهان نمودم. مسافرتم بیشتر از آنچه که انتظار داشتم به طول کشید. برایم دیگر غذایی باقی نمانده. اما به جای اینکه گرسنگی بکشم، به جای اینکه از این سفر صرف نظر کنم، به خودم یاد دادم که از رودخانه ماهی بگیرم و خود را سیر کنم. خستگی راه رفتن دارد مرا از پای در می

انجمن سخن شمال کالیفرنیا

کلاس شرح غزل های حافظ در ZOOM

توسط مسعود سپند

هر سه شنبه، از ساعت ۹ شب، شرح یک غزل حافظ

کد ورود به کلاس در ZOOM

۸۲۲۸۷۶۹۵۵۹۰

انجمن فردوسی

دومین و چهارمین جمعه هر ماه

از ساعت ۷ عصر الی ۹ در ZOOM

اطلاعات برای وارد شدن به ZOOM

Code: 97091203116

Password: 987654

روایت زنان در بازخوانی چند کشتار

سوما نگهداری نیا



تاریخ کردها پر از تجربه‌های تلخ مرگ دسته جمعی در جنگ‌هاست، هم تجربه زیسته قتل‌عام و هم تجربه سکوتی که قدرت‌های حاکم بر آنها تحمیل کرده‌اند تا سرکوب آنها را دیگر گونه بازنمایی کنند. و از این رو گاه تجربه دردناک کردها در سایه سکوت هرگز از ورای مرزهای جغرافیای فاجعه دورتر نرفته است.

نمونه روشن این تجربه، عملیات هفت ماهه «انفال» حکومت بعث عراق علیه کردها بود که به دستور صدام حسین، از فوریه ۱۹۸۸ شروع شد و تا سپتامبر همان سال ادامه داشت. جهان تا سال‌های اخیر از ابعاد این عملیات بی‌خبر بود. بسیاری از آن دوره سیاه تنها نام بمباران شیمیایی حلبچه را شنیده‌اند. اما عملیات انفال ابعاد بسیار وسیع‌تری داشت که در استان‌های کرکوک، دیاله، نینوا و صلاح‌الدین و سلیمانیه اجرا شد و طی آن بیش از ۴۲۰۰ روستا کاملاً نابود شد و بیش از ۱۸۰ هزار نفر کشته شدند. زیست‌گاه‌ها، زمین‌های کشاورزی و دو میلیون رأس دام را هم نابود کردند و بسیاری از چشمه‌های منطقه خشک یا مسموم شدند. علاوه بر این، بیش از ۱۵ میلیون مین در این منطقه کاشته شد که هنوز هم قربانی می‌گیرد.

ارتش بعث در بیشتر حملات خود، مردم را در روستاها دستگیر می‌کردند و با ماشین‌های زرهی به سمت جنوب و جنوب غربی عراق و مرز با عربستان می‌بردند. شهر سماوه در استان المثنی از استان‌های شیعه‌نشین عراق است که در بیابان‌های اطراف آن در سال‌های اخیر تعداد زیادی گور دسته‌جمعی کشف شده است.

انفال نام یکی از سوره‌های قرآن است و در آن وظایف مسلمانان علیه کفار در جنگ یادآور می‌شود. این نام را صدام و حزب بعث برای عملیات خود انتخاب کردند، که این کشتار را به بهانه عدم همکاری کردها در جنگ با ایران توجیه کنند.

آدونیس، شاعر نامدار سوری در شعری که به یاد جان‌باختگان کشتار انفال سروده عمق فاجعه را چنین توصیف می‌کند:

خدایا کردها را ببخش/ که نمی‌توانند قرآن را ختم کنند/ آنها وقتی به سوره انفال می‌رسند/ همه می‌میرند
این کشتار تا سال‌ها بعد در هاله‌ای از ابهام بود تا اینکه در سال ۱۹۹۱ و بعد از تعیین مدار ۳۶ درجه و ایجاد منطقه پرواز ممنوع، ابعاد عملیات انفال به

شیمیایی گرفته تا تیرباران دسته‌جمعی. خواهرم حال و روز خوبی نداشت، خیلی ضعیف شده بود. من و دو پسر هم همراه مادرم پشت کامیونی نشسته بودیم که پر از زن و بچه بود. در این ازدحام نفس کشیدن سخت شده بود، نوزاد تازه به دنیا آمده خواهرم را توی چند لایه ملحفه پیچیده بودم. مادرش حتی نمی‌توانست به او شیر بدهد. می‌ترسیدم در گرما دوام نیاورد. اکثر مردهای روستای ما از سال‌ها پیش در کوه‌ها علیه صدام می‌جنگیدند و حالا هیچ‌کدام از یکدیگر خبری نداشتیم. زن‌ها در کامیون ترسیده بودند. بعضی گریه می‌کردند، ما نمی‌دانستیم تا کی دوام می‌آوریم. وسط جاده و بیابان بدون هیچ سرپناهی آواره و سرگردان مانده بودیم. حالا که دارم اینها را برای شما تعریف می‌کنم انگار یک خواب بوده، هیچ چیز واضحی در سرم نیست، چهره خواهرم و نوزادش را خوب به یاد نمی‌آورم اما خوب به یاد دارم که خواهرم چند روز بعد در اردوگاه کرکوک به دلیل مسمومیت خونی از دنیا رفت و بچه‌اش هم در یکی از انتقال‌های اجباری بین اردوگاه‌ها گم شد. مادرم تا آخرین روز زندگی‌اش چشم انتظار پسران و نوه‌های گم‌شده‌اش بود، اما من چشم انتظار هیچکس و هیچ چیز نبودم چون برای من چیزی باقی نمانده بود جز ترس، ترسی که با رسیدن ارتش بعث از آن طرف جاده شروع شد و تا روزی که زنده‌ام در جانم باقی خواهد ماند. بعضی‌ها ما را محاصره کرده بودند و زن‌ها و بچه‌ها را از مردها و پسرها جدا می‌کردند. توی صف آن طرف جاده پسرهای من هم کنار بقیه مردها ایستاده بودند. آنها مجبورمان کردند چسبیده به هم بایستیم و زن‌هایی را که گریه می‌کردند کتک می‌زدند. هیچ زنی جرئت نمی‌کرد گریه کند، کاش خواب می‌دیدم، کاش همه چیزهایی که دیدم خواب بود. وقتی صدای شیون زن‌ها و رگبار گلوله‌ها در هم پیچید لال شده بودم. چشمم تنها با هراس از بین جمعیت دنبال چیزی می‌گشت. ما را به زور کتک سوار کامیون‌ها کردند و من در

زینب، ۶۳ ساله، حلبچه

هوا هنوز سرد بود. هشت ساعت پیاده‌روی مداوم در کوهستان و سرما امان من و پسر بچه‌ها را بریده بود. این اولین بار بود که از خانه خودم فرار می‌کردم. تنها من نبودم، خیلی‌های دیگر هم سرگردان این کوهستان‌ها شده بودند. بعضی که قوم و خویشی در ایران داشتند زودتر زندگی‌شان را جمع کرده و خود را به آن طرف مرز رسانده بودند. هر چند آن‌جا هم جنگ بود. هفت سال تمام جنگ ادامه داشت و تمام نمی‌شد. من بی هیچ امیدیه به بازگشتن داشتم از خانام دور و دورتر می‌شدم. نه من و نه هیچکس نمی‌دانست که این سرگردانی قرار است چقدر طول بکشد. **ناله مطلب در صفحه ۴۹**

سگ‌فروشی در حاشیه تهران

زهره خسروانی

هر جمعه، در محوطه وسیعی در جنوب اتوبان آزادگان خرید و فروش سگ انجام می‌شود.

یک سگ سفید پامر را نشان می‌دهد و می‌گوید: «سی‌وینچ میلیون تومان کمتر نمی‌دهم! این سوپر استار است، آگه سریال «عاشقانه» را دیده باشی، با «محمد رضا گلزار» بازی کرده است. اسمش تو سریال پاپت بود. حدود ۳ سالش است و مرد است. توله‌هایش ۳۵ روزه‌اند و آنها را پنج میلیون تومان بهت می‌دهم، برای شما ۱۵ سال سگ است.» اینها بخشی از جملات «جمشید»، صاحب سگ‌های پامرانین است که به پامر معروف است. این‌جا جمعه بازار سگ‌هاست. هر هفته در محوطه وسیعی، جنب اتوبان آزادگان جنوب، خرید و فروش سگ انجام می‌شود. این هفته هم بساط فروش سگ برقرار است. سگ‌های کوچک و بزرگ (نژاددار و بی‌نژاد).

قفسه سگ‌ها کنار هم چیده شده و صدای واق واق آنها محوطه را پر کرده است. کنار قفسه‌ها، غرفه‌های فروش فلافل و سوسیس هم قرار دارند. عده زیادی برای تماشا آمده‌اند، اما جالب این‌جاست که نه فروشنده‌ها از ماسک استفاده کرده‌اند و نه اغلب مردمی که برای تماشا آمده‌اند. جمشید رو به یکی از کسانی که از او درباره قسمت توله‌ها می‌پرسد، می‌گوید: «شما امروز ۵ میلیون تومان می‌دهی و سه چهار سال لذت داشتنش را می‌بری. بعد هم اگر بخوای بفروشی، حداقل ۳۰ میلیون تومان بهت پول می‌دهند.» او در مورد شناسنامه و سلامت سگ‌ها می‌گوید: «این‌جا دام‌پزشک هست. می‌بریم و قبل از معامله، معاینه می‌کنیم. اگر سالم بود می‌توانی هفته آینده بیایی و شناسنامه‌اش را هم بگیری.»

فروشنده‌ها دوست ندارند کسی از این بازار عکاسی کند. یکی از آنها رو به مردی که قصد گرفتن عکس از توله‌سگ‌ها را دارد، تشر می‌زند و می‌گوید: «اگر برای عشق و دل خودت می‌خواهی عکس بگیری، بگیر. فردا توی اینترنت نگذاری برای ما دردسر شود. چند هفته پیش یک خانمی آمد این‌جا و از ما کلی عکس گرفت و فردایش توی این سایت‌ها عکس‌ها را گذاشته بود و نوشته بود اینا خود کرونا هستند و منطقه سالمی نیست و از این چرت و پرت‌ها، نمی‌دانم چرا نمی‌گذارند ما نان و ماست خودمان را بخوریم.»

اشاره جمشید به گزارش «روزنامه خراسان» است که چندی پیش منتشر شد. بسیاری از فعالان حقوق حیوانات و حوزه سلامت و بهداشت گمان می‌کردند با انتشار آن گزارش، این مکان تعطیل می‌شود، اما همه چیز پابرجا است. مشتری‌ان و فروشندگان سگ در حال چانه‌زنی هستند و کسب و کارشان به راه است. یک مشتری با جمشید چانه می‌زند. او به مشتری می‌گوید: «پامرانین نژاد اصیل و معروفی است و بر حسب شکل چانه‌شان به دو دسته خرسی و عروسکی تقسیم می‌شوند. خرسی‌ها معمولا حدود یک میلیون تومان گران‌تر هستند. اگر دنبال نژاد مشابه، با قیمت ارزان‌تر هم هستی ترکیبی شیتسو پیکینیز ببر. توله‌اش برایت حدود ۲ میلیون تومان در می‌آید.»

در سمت دیگر بازار، سگ‌های نگهبان و سگ‌هایی که برای نگهداری در باغ هستند به فروش می‌روند. یکی هاسکی می‌فروشد و یکی دیگر ژرمن شپرد تربیت‌شده و یک گروه هم باکستر و سگ سرابی و شوالین.

«محراب» یکی از فروشنده‌ها است که از بقیه خوش‌اخلاق‌تر است. می‌گوید: «سگ‌های آپارتمانی تا دو ماهگی نیم ساعت یک بار غذا می‌خواهند. بعد از آن هم تا شش ماهگی هر دو ساعت باید غذا به آنها بدهید و اکثر کسانی که می‌خرند، بعد از یک هفته یا خسته می‌شوند یا به دلیل کار و مشغله‌های روزمره زندگی، توان ادامه نگهداری‌شان را ندارند و مجبور می‌شوند یا حیوان را به پانسیون ببرند یا مجانی و یا به قیمت بسیار پایین‌تر از قیمتی که خریده‌اند به کس دیگری بدهند، اما سگ‌های نگهبان به خاطر هوش و جنه‌ای که دارند، هم کارآمد هستند و هم واقعا همدم آدم می‌شوند. مثلا این ژرمن شپرد تربیت‌شده ۱۱ ماهه است و همه کار می‌کند. بگویید بنشین، می‌نشیند. بگویید پاشو، پا می‌شود. چوب بیندازید، می‌رود می‌آورد. غذا خوردنش جا دارد. دستشویی کردنش جا دارد و خلاصه اصلا قابل مقایسه با سگ‌های آپارتمانی نیست.»

سگی را که تعریفش را می‌کند ۴۰ میلیون تومان قیمت دارد. می‌گوید: «تو رو خدا ببینید قیمت این سگ که همه کار



انجام می‌دهد، ۴۰ میلیون تومان است، بعد قیمت سگ آپارتمانی شیتسو امپریال را هم گذاشته‌اند ۴۰ میلیون تومان که یک مستخدم تمام‌وقت می‌خواهد. کافی است بلد نباشید و شکلات به او بدهید، زیر شش ماه کور می‌شود و تا آخر عمر هم حیوان بیچاره عذاب می‌کشد، هم شما.» چند ثانیه مکث می‌کند و با دیدن آدم‌های جدیدی

که به ژرمن شپرد خیره شده‌اند، حرفش را ادامه می‌دهد: «اگر واقعا سگ دوست دارید، خیلی درگیر قیافه و خوشگلی نباشید. این سگ‌های آپارتمانی همان‌طور که گفتم نگهداری ۲۴ ساعته می‌خواهند و زود از بین می‌روند. واقعا از دست دادن‌شان مثل از دست دادن یکی از اعضای خانواده است و افسردگی شدید می‌آورد. اما این ژرمن خود زندگی است. درست است که همه سگ‌ها چه نژاددار و چه سگ خیابانی، بزرگ یا کوچک، عمر متوسط‌شان بین ۱۳ تا ۱۵ سال است، اما ۱۳ سال پرزحمت با ۱۳ سال بی‌زحمت خیلی تفاوت دارد.»

«سهراب» و «رضا» هم هر کدام یک سگ برای فروش همراه دارند. هر دو خودشان علاقه‌مند حیوانات و مخصوصا سگ‌ها هستند. سهراب می‌گوید: «این هاسکی را پارسال وقتی شش ماهه بود برای باغچه خودمان در شهریار پنج میلیون تومان خریدم و یک سرایدار افغان هم داشتیم که بهش آب و غذا می‌داد. من هم آخر هفته‌ها به باغ می‌رفتم و کلی حالم باهاش خوب بود. اوایل سال به خاطر کرونا سرایدارمان به افغانستان رفت و کسی را برای نگهداری‌اش پیدا نکردم. حدود دو ماه خودم هر روز برای دادن آب و غذایش از تهران به شهریار رفتم، ولی واقعا دیگر نمی‌توانم این کار را ادامه بدهم. دلم نمی‌خواهد به کاسب‌های این‌جا سگم را بفروشم. دلم می‌خواهد یکی باشد که مثل خودم عاشق این حیوان باشد و خیالم راحت باشد که بهش رسیدگی می‌کند. پولش هم خیلی مهم نیست. اگر از خریدار خیالم راحت باشد، هر جور باشد باهاش راه می‌آیم.»

رضا هم یک پیت‌بول شش ماهه دارد که از ۴۰ روزگیش آن را خریده است و ۷ میلیون تومان پول داده است. رضا درباره فروش حیوان خانگی‌اش می‌گوید: «در تمام سی سال زندگی‌ام، احساسی

به افتضاحی احساس امروزم نداشتم. این حیوان رسیدگی فراوان می‌خواهد و من هم تنها زندگی می‌کنم. اصلا او را گرفتم که از تنهایی در بیایم ولی وقت‌هایی که سرکار هستم دائما نگرانش هستم و کاری هم از دستم بر نمی‌آید. نه می‌توانم به کسی بسپارم، نه پدر و مادرم قبول می‌کنند که صبح تا عصر او را نگهدارند. ضمن این‌که سگ در دوران تولگی موجود بسیار ضعیفی است. همه‌اش می‌ترسم یک روز دیر برسم، تلف شده باشد یا بلایی سرش آمده باشد. آن وقت دیگر خودم را نمی‌بخشم، و گر نه اصلا دلم نمی‌خواهد سگم را بفروشم.»

«شاهین» یکی از کسانی است که دور قفس‌ها می‌چرخد. توله‌ها را بغل می‌کند و سگ‌های بزرگ را نوازش. او یکی از تماشاچیان هفتگی جمعه‌بازار سگ‌هاست و دقیقا می‌داند کدام فروشنده، چه نژادی می‌فروشد. او می‌گوید که «گران‌ترین سگ این بازار بول‌ماستیف است که حدود ۷۰ میلیون تومان قیمت یک‌ساله تربیت‌شده آن است. مهم‌ترین ویژگی که در تربیت این نژاد اهمیت دارد، این است که یاد بگیرد کنار صاحبش راه بیاید. با غریبه‌ها معمولا پرخاشگر هستند، مگر این‌که خیلی خوب تربیت شده باشند. من به جای این سگ باکستر را پیشنهاد می‌کنم که ویژگی‌های مشترک با بول‌ماستیف دارد اما قیمتش نصف بول‌ماستیف است.»

شاهین درباره دلیل حضور هفتگی‌اش در این بازار می‌گوید: «از بچگی سگ داشتم. یک بول‌داگ را هشت سال داشتم و یک ژرمن شپرد را یازده سال که هر دو پیر شدند و مردند. بعد از فوت هر کدام، شش ماه تمام افسردگی گرفتم. الان به خانواده‌ام قول دادم که حداقل برای یک مدت سگ نگیرم اما جمعه‌ها به عشق این موجودات نازنین، می‌آیم این‌جا و تماشایشان می‌کنم.»

آلزایمر و بهترین روش های درمان آن

گردآورنده: سولماز مولوی



اجرای و استدلال، قضاوت و حل مسأله است.

سایر علائم اولیه آلزایمر:

در سال ۲۰۱۶، محققان یافته های خود را ارائه کردند که نشان می دهد تغییر در حس شوخ طبعی ممکن است نشانه زودرس آلزایمر باشد. تحقیقات اخیر نشان می دهد که ویژگی های آلزایمر، مانند ضایعات مغزی، ممکن است

بیماری آلزایمر چه کنیم؟
روغن نارگیل: خوردن ۱ تا ۲ قاشق چای خوری روغن نارگیل، سرد و فشرده دو بار در روز به طور منظم همچنین، روغن نارگیل را در محصولات پخته شده خود، سالاد و کوکی ها استفاده کنید.

ویتامین B۱۲: خوردن غذاهایی با ویتامین B۱۲ بالا مانند گوشت، ماهی، مرغ، تخم مرغ، شیر، پنیر، لوبیا خشک شده، آووکادو، غلات غنی شده و شیر سویا.

دارچین: دارچین را در چای، نان تست، غلات، بلغور جو دوسر، محصولات پخته شده، سالاد میوه و کوکی ها استفاده کنید. همچنین می توانید دارچین را به صورت مکمل مصرف کنید. همیشه برای یک دوز مناسب با پزشک مشورت کنید.

توجه داشته باشید: دارچین را بیش از حد مصرف نکنید، زیرا ممکن است برای کبد تولید سم کند.

بادام: خوردن ۱ اونس یا یک مقداری از بادام خشک روزانه برای جلوگیری از AD، یکی دیگر از گزینه ها این است که هر روز ۸ تا ۱۰ بادام خرد شده و پوست کنده را ناشتا میل کنید.

زردچوبه: هر روز یک لیوان شیر زردچوبه، به عنوان شیر طلایی شناخته می شود، برای تهیه این شیر، فقط یک و نیم قاشق چایخوری پودر زردچوبه را در یک فنجان شیر بجوشانید آن را با عسل خام بخورید و بنوشید. همچنین در غذاهای خود زردچوبه را استفاده کنید.

توجه: زردچوبه ممکن است برای افراد مبتلا به سنگ های صفراوی و انسداد مجاری صفراوی مناسب نباشد.

اسیدهای چرب امگا ۳: با خوردن ماهی های چرب، گردو، دانه های کتان، لوبیا، روغن زیتون و پوره کدو، و مواد غذایی حاوی اسیدهای چرب امگا ۳ را در رژیم غذایی خود دریافت کنید. مصرف مکمل های اسید چرب امگا ۳، حاوی حداقل ۶۰۰ میلی گرم DHA، روزانه که برای تعیین دوز مناسب، با پزشک خود مشورت کنید.

در نیمه عمر وجود داشته باشد، حتی اگر علائم این بیماری تا چند سال بعد نباشد.

♦ کاهش شنوایی
♦ اثر انگشت غیر طبیعی

♦ از دست رفتن حس بویایی
♦ افسردگی

♦ اختلال فضای بینایی
♦ بیماری آلزایمر در اوایل شروع بیماری

ابتلا به آلزایمر ارثی، ممکن است با سابقه خانوادگی بیماری تحت تأثیر قرار دهد، جوانان و افرادی که معمولاً بین ۳۰ تا ۶۰ سال سن دارند.

پیشرفت آلزایمر می تواند به سه مرحله اصلی تقسیم شود:

♦ قبل از ظهور علائم
♦ اختلال شناختی خفیف، وقتی علائم خفیف است

♦ زوال عقل
علاوه بر این، انجمن آلزایمر هفت مرحله را در پی یک زنجیره کاهش شناختی، بر اساس شدت علائم توصیف می کند. این مقیاس از حالت بدون زبان، از طریق کاهش شدید، در نهایت به «کاهش بسیار شدید» رسیده است. تشخیص معمولاً تا مرحله چهار مشخص نمی شود، که این مرحله به عنوان «آلزایمر» خفیف یا زودرس توصیف می شود.

عوامل خطر ساز اجتناب ناپذیر برای پیشرفت بیماری عبارتند از:

♦ سالخوردگی
♦ سابقه خانوادگی آلزایمر

♦ حمل برخی از ژن ها
عواملی قابل تغییر هستند که ممکن است

به جلوگیری از آلزایمر کمک کند برای کاهش خطر ابتلا به آلزایمر:

♦ ورزش منظم انجام دهید.
♦ حفظ سلامت سیستم قلبی عروقی.

♦ مدیریت بیماری های قلبی عروقی، دیابت، چاقی، سیگار کشیدن و فشار خون بالا.

♦ رژیم غذایی متنوع و سالمی را دنبال کنید.

♦ شرکت در آموزش مادام العمر و آموزش شناختی.

برای جلوگیری و یا تاخیر طبیعی در

♦ فراموش کردن حوادث یا قرار ملاقات ها
♦ گم شدن در یک مسیر آشنا

اختلالات در استدلال، وظایف پیچیده و انجام قضاوت، به عنوان مثال:

♦ درک نادرست از خطرات ایمنی
♦ ناتوانی در مدیریت امور مالی

♦ توانایی تصمیم گیری ضعیف
♦ ناتوانی در برنامه ریزی

♦ ناتوانی در انجام فعالیت های پیچیده یا متوالی

اختلالات تجسمی که به عنوان مثال، به علت مشکلات بینایی چشم وجود دارد که از این قرار می تواند باشد:

♦ ناتوانی در تشخیص چهره یا اشیای مشترک و یا یافتن اشیاء در نمای مستقیم

♦ ناتوانی در استفاده از ابزارهای ساده، به عنوان مثال، برای پوشیدن لباس

اختلال در صحبت کردن، خواندن و نوشتن، به عنوان مثال: دشواری در یافتن

کلمات در حال صحبت کردن، تردید در صحبت کردن، املائی خطادار.

تغییرات در شخصیت و رفتار، به عنوان مثال: تغییرات رفتاری خارج از شخصیت،

از جمله آشفتگی، بی تفاوتی، اجتماع گریزی یا عدم علاقه، انگیزه یا ابتکار.

از دست دادن حس همدلی، حس اجبار، وسواس یا رفتار اجتماعی غیر قابل قبول

اگر تعداد و شدت علائم زوال عقل را تایید کند، عوامل زیر می توانند آلزایمر را تایید کنند:

♦ شروع تدریجی، ماه ها تا سال ها، به جای ساعت ها یا روزها طول می کشد.

♦ بدتر شدن سطح طبیعی شناخت فرد در موقعیت های خاص.

♦ اگر علائم در طول ساعت یا روز شروع می شود یا بدتر می شود، باید فوری به پزشک مراجعه کنید، زیرا این می تواند شروع یک بیماری حاد باشد.

♦ از دست دادن حافظه در آلزایمر بیشتر احتمال دارد که یک نشانه برجسته باشد، به خصوص در زمینه یادگیری و فراخوانی اطلاعات جدید.

♦ مشکل در تکلم نیز می توانند یک نشانه کلیدی اولیه باشد، برای مثال، تلاش برای پیدا کردن کلمات مناسب.

اگر نقایصی متضاد و برجسته تر باشد، این موارد عبارتند از:

♦ ناتوانی در تشخیص اشیاء و چهره

♦ مشکل درک بخش های جداگانه ای از یک صحنه در یک زمان

♦ مشکل با خواندن متن، که این اختلال تحت عنوان الکسیا شناخته شده است.

♦ مهمترین نقص در اختلال عملکرد

بیماری آلزایمر، یک اختلال عصبی است که در آن مرگ سلول های مغزی باعث کاهش حافظه و کاهش قدرت شناختی می شود.

این شایع ترین نوع زوال عقل است که ۶۰ تا ۸۰ درصد موارد اختلالات عصبی در ایالات

متحده را تشکیل می دهد. در سال ۲۰۱۳، ۶/۸ میلیون نفر در ایالات متحده آمریکا

مبتلا به زوال عقل بودند. از این تعداد، پنج میلیون مبتلا به آلزایمر بودند. انتظار می

رود که تا سال ۲۰۵۰، این میزان دو برابر شود. آلزایمر یک بیماری عصبی ارثی است.

در ابتدا علائم خفیف هستند، اما در طول زمان آنها شدیدتر می شوند.

نام این بیماری را بسیار شنیده ایم و اگر کمی روراست باشیم بسیاری از ما از ابتلا

به آن هراس داریم. بیماری آلزایمر به مغز آسیب می رساند و باعث از دست رفتن تدریجی و مداوم مغز شده و می تواند بر

روی صحبت کردن، فکر کردن و انجام فعالیت های روزانه تأثیر بگذارد. بیماری

آلزایمر به مرور زمان بدتر شده و میزان تحلیل مغز بیشتر می شود اما سرعت این

تحلیل در بیماران مختلف متفاوت است. برخی از افراد در همان مراحل ابتدایی

بیماری توانایی انجام فعالیت های روزانه خود را از دست می دهند. اما برخی دیگر

از افراد ممکن است در مراحل بعدی بیماری با این مشکلات مواجه شوند.

از دست دادن خفیف حافظه در افراد بالای شصت سال شایع است. ممکن است

این قضیه به این معنا نباشد که شما به بیماری آلزایمر مبتلا شده اید. اما اگر

با مشکلات حافظه مواجه شدید حتماً به پزشک مراجعه کنید. اگر بیماری شما

آلزایمر باشد، ممکن است درمان به شما کمک کند. بیماری آلزایمر شایع ترین

نوع زوال عقل است. این اختلال زمانی اتفاق می افتد که پلاک هایی حاوی شکل

بتا آمیلوئید در مغز باشد. همانطور که علائم بدتر می شود، افراد برای یادآوری

علائم رویدادهای اخیر و تشخیص افرادی که می شناسند، سخت تر می شود. در

نهایت، فرد مبتلا به آلزایمر، احتمالاً نیازمند کمک تمام وقت است.

برای دریافت تشخیص آلزایمر، فرد باید کاهش عملکرد و عملکرد شناختی یا رفتاری را در مقایسه با آنچه قبلاً داشت، تجربه کند. این کاهش باید با توانایی آنها

در کار یا فعالیت های معمول همراه شود.

علائم و نشانه های ابتلا به بیماری آلزایمر

♦ سوالات و یا مکالمات تکراری

♦ گم کردن وسایل شخصی

ادامه مطلب موج سوم مقابله... از صفحه ۲

جامعه بود و فراز موج دوم پس از یک دوره چهل ساله انجام اصلاحات قانونی و سیاسی و دگرگونی‌های فرهنگی و ارزشی، و باز شدن فضای جدید برای استعدادهای سیاه پوستان در حوزه‌ها مختلف اجتماعی، فرهنگی، سیاسی، ورزشی و هنری، انتخاب باراک اوباما، یک سیاه پوست، به ریاست جمهوری آمریکا بود. این انتخاب بدون تکان خوردن ذهنیت و فرهنگ و ارزش‌های حاکم بر جامعه در راستای برابری نژادی ممکن نبود.

یکی از ویژگی‌های برجسته موج اول نقشی بود که نخبگان سفیدپوست در الغای برده‌داری ایفا کردند. در موج دوم جنبش درون سیستمی (اصلاحی) خواست برابری حقوقی زنان با جنبش علیه تبعیض نژادی همراه و همسو شد. یعنی مقابله با دو تبعیض نژادی و جنسیتی. در اعتراضات اخیر برخلاف جنبش مدنی دهه ۶۰ که مشارکت سفیدپوستان اندک بود، سفیدپوستان به ویژه جوانان و زنان در آن مشارکت فعال داشته‌اند. بیداری این نسل نسبت به ستمی که همچنان به سیاهان روا داشته می‌شود سرمایه بزرگی برای این دوره است. این «جنبش» نیز درون سیستمی و خواهان اصلاحات قانونی، سیاسی و فرهنگی است.

ویران کردن مجسمه‌ها

اعتراضات خیابانی با شرکت اکثریت سفید پوستان و جوانان نشان از بیداری نسل جوان و احساس خطر از رشد شبه‌فاشیسم در این کشور است. مجسمه‌هایی که نماد برجسته از جریان کنفدراسی (Confederacy) و رهبران مدافع سیستم برده‌داری است برای نخستین بار هدف معترضان نژادپرستی قرار گرفته است. این موضوع باعث تنش دیگری در جامعه از جمله در میان مخالفان برتری نژادی شده است.

روشن است که تاریخ را، هر چند ننگین و تلخ، نمی‌توان خط زد. شاید شیوه بهتر آموزش همگانی از نقشی است که این افراد در تاریخ نژادپرستی و برده‌داری ایفا کرده‌اند باشد. بدین منظور نصب تابلوهای آموزشی درباره عملکرد این چهره‌های تاریخی در کنار مجسمه آنها، و یا انتقال مجسمه‌ها به یک موزه با عنوان «موزه جنایات برده‌داری» باشد، تا تخریب آنها باشد. ژاپن بقایای خرابه‌های بمب هسته‌ای را در دو شهر ناکازاکی و هیروشیما که مورد اصابت بمب اتم قرار گرفتند نگهداشته و آنها را به موزه برای آموزش همگانی بدل کرده است. این روش می‌تواند در مورد مجسمه‌های قهرمانان برده‌داری نیز انجام بگیرد. دنباله مطلب در صفحه ۵۴

شود. پایه‌گذاران کارزار اعتراضی «جان سیاهان مهم است» هدف خود را پایان دادن به «وحشیگری پلیس» و مقابله با نژادپرستی سیستمی» تعریف کرده‌اند.

ابهام باعث سوء استفاده می‌شود

دونالد ترامپ تخریب اماکن و غارت فروشگاه‌ها را به چپ‌های رایکال، مانند آنتیفا (Antifa) و آنارشویست‌ها نسبت داده است، اما مارکو ریو، سناتور جمهوری خواه، بر خلاف ترامپ، در بازتاب واقعیت در ویدئویی به درستی اعلام کرده است که تخریب و غارت فروشگاه‌ها توسط گروه‌های راست افراطی آلت رایت (Alt-right) و چپ افراطی آنتیفا انجام گرفته است. «جنبش آلت رایت» بخشی از پایگاه اجتماعی ترامپ و تشکیلاتی است که استیو بننون (Steve Bannon)، یکی از مدیران کمپین انتخاباتی ترامپ و مشاور ارشد و استراتژیست او در کاخ سفید پایه گذاشته شد. به همین دلیل ترامپ نامی از آنها نمی‌برد.

سه موج جنبش علیه برتری نژادی

فاجعه قتل جورج فلویید اعتراضات سال‌های اخیر علیه برتری نژادی و خشونت پلیس را در آمریکا وارد عرصه دیگری کرده است که می‌توان آن را آغاز موج سوم مقابله با برتری نژادی و خشونت در آمریکا شمرد. اگرچه هنوز گستردگی، عمق و قدرت دو موج اول و دوم را پیدا نکرده است. اما به دلیل همبستگی گسترده جوانان سفیدپوست و استفاده از تکنولوژی اطلاعاتی/ارتباطی و همراه جهانی می‌تواند از بازتاب قابل توجه‌ای برخوردار شود، بازیگران قدرت را نیز جلب، و یا منزوی کند و به یک جنبش تمام عیار اجتماعی بدل گردد.

موج اول (مقابله با برده‌داری) و موج دوم (مبارزه علیه تبعیض نژادی) چنان گسترده و پر قدرت و از مشروعیت و حمایت وجدان اجتماعی برخوردار بود که بالاترین مقامات دستگاه حکومتی، از جمله دولت و نخبگان سیاسی و فکری جامعه در آن مشارکت کردند. رمز موفقیت جنبش ضد برده‌داری (موج اول) و جنبش رفع تبعیض نژادی دهه ۶۰ (موج دوم) در همین ویژگی‌ها بود.

موج اول در پی مبارزه علیه برده‌داری سراسر با خشونت و جنگ داخلی و کشته شدن بیش از ۵۰۰ هزار نفر و شکست نظامی مدافعان برده‌داری ممکن شد. اما موج دوم با استراتژی پرهیز از خشونت به ثمر رسید. برآیند موج اول الغای برده‌داری اصلاحات قانونی و مشارکت برده‌های سابق در قدرت سیاسی و اداری

نژادی و خشونت پلیس برای پایان دادن به بی‌عدالتی‌های سیاسی و اجتماعی علیه سیاهان را «جنبش حقوق مدنی جدید» می‌دانند. اگر چه به نظر می‌رسد این اعتراضات هنوز به یک جنبش اجتماعی کامل بدل نشده است. زیرا جنبش اجتماعی افزون بر اپیستمولوژی (Epistemology (معرفت‌شناسی)، یعنی درک اعتقادات، پذیرش اهداف، حقایق و توجیه عملکرد شرکت‌کنندگان، نیازمند رهبری، استراتژی، اهداف و سازماندهی تعریف شده است.

در حقانیت اعتراضات شکی نیست. اما به دلیل همین کمبودها، گروه‌هایی در پرتو اعتراضات خیابانی مسالمت‌آمیز دست به تخریب و غارتگری می‌زنند و پایه‌گذاران حرکات اعتراضی قادر به کنترل، هدایت و یا تفکیک و یا توجیه آنها نیستند. و یا شعارهایی از این دست «عدالت نه، صلح هم نه» (no justice, no peace)، «سکوت سفیدان خشونت است»، «پسر من نفر بعدی است؟» تهدید و تحریک‌آمیزند و با نفس عدالت‌خواهی، رفع تبعیض و خشونت خوانایی ندارند. مگر اینکه این‌گونه کارها و شعارها نیز جزئی از خواست‌ها تعریف شده این جنبش باشد، که منطقی اینگونه نیست. نبود ساختار تشکیلاتی تعریف شده برای شرکت‌کنندگان سردرگمی ایجاد می‌کند و برای عموم مردم ابهام جز این موارد، برای جلوگیری از ابهام، شعار «جان سیاهان مهم است» نیز بهتر است به شعار کلی‌تر، یعنی «جان سیاهان هم مهم است» بدل بشود. یعنی بر عدالت اجتماعی برابر برای همه طبقات و گروه‌های اجتماعی، نژادی و اتنیکی تکیه

اینگونه است که حکومت‌های دیکتاتوری زمانی که اعتراضی رخ می‌دهد، نه تنها مانع گزارش دهی خبرنگاران مستقل می‌شوند، اینترنت را نیز می‌بندند. چرا که می‌دانند گزارش تصویری سرکوب، و جرم و جنایت، به عنوان سند غیرقابل انکار، افکار عمومی را علیه آنها بسیج می‌کند. این نشان دهنده اهمیت استفاده از تکنولوژی دیجیتال در اطلاع‌رسانی، هماهنگی، سازماندهی، اصلی‌ترین ضرورت‌های پیشبرد خواست‌ها و اهداف یک جنبش اجتماعی است.

همه گیر شدن اعتراض‌ها

کارزار اعتراضی اخیر علیه خشونت و نژادپرستی در آمریکا با هشتک «زندگی سیاهان مهم است» (#BlackLivesMatter) از شهر فرگوسن میسوری در پی قتل مایکل براون (Michael Brown) توسط پلیس در سال ۲۰۱۳ و قتل اریک گارنر (Eric Garner) در نیویورک در سال ۲۰۱۴ باز هم توسط پلیس، علیه عمل ردیالانه، وحشی‌گری پلیس، و نابرابری نژادی آغاز شد و با فاجعه قتل جورج فلویید توجه جهانی به خشونت پلیس و اعتراضات مردم به آن جلب گردید و به تظاهرات بزرگ خیابانی و سراسری بدل شد. اعتراض با این هشتک به معنای آن بوده که جان سیاهان برای سفیدپوستان اهمیت ندارد. گستردگی این کارزار تنها به دلیل دسترسی شرکت‌کنندگان به تکنولوژی اطلاعاتی و سادگی ارتباطات به ویژه استفاده از توییتر (Twitter) ممکن شده است.

غیبت اپیستمولوژی جنبش

برخی موج اخیر جنبش علیه برتری

نوشتن بر سنگ قبر
به فارسی و انگلیسی

با خط نستعلیق
بدون هزینه

۸۶۲۴-۲۲۱(۴۰۸)

ماهنامه پژواک



ادامه مطلب روایت زنان... از صفحه ۴۵

شد که وارث رنج کهنه‌ای باشم، رنجی که از پیشینیان به ارث برده‌ایم. در مدت سه ماه اسارت در دست داعش هرگز نمی‌توانستم این روزها را ببینم. هیچ تصویری از آزادی نداشتم. در عوض، هر روز خودم را برای نوعی مردن آماده می‌کردم. فکر می‌کردم که سرانجام یا به دست یکی از مردانی که من را خریدار کشته می‌شوم یا خودم به زندگیم پایان می‌دهم. با این حال، یک روز موفق به فرار شدم و به کمک یک خانواده اهل موصل جانم را به همراه تمام رنج‌هایم زنده از موصل بیرون کشیدم. آنها کارت شناسایی دخترشان را که در بمب‌گذاری کشته شده بود به من دادند و تا آخرین ایست بازرسی موصل که آن زمان در تسلط داعش بود مرا همراهی کردند. هنوز هم آن کارت شناسایی را با خود دارم. در تمام این مدت حتی یک لحظه آن را از خودم دور نکردم. بسیاری از شب‌ها به عکس روی آن نگاه کردم و به جای صورت آن دختر چهره خودم و همه دخترانی را دیدم که در سوله‌ها و وسط میدان‌های شهر می‌ایستادند تا مردان داعش زندگی‌شان را در ازای چند دینار معامله کنند.

بعد از آزادی خودم را به منطقه‌ای رساندم که جنگ با داعش در آن جریان داشت. وقتی که با گروه زنان مدافع شنگال آشنا شدم دختران و زنان دیگری قبل از من به این‌جا آمده بودند تا در مقابل وحشی‌گری داعش بایستند. زنانی که تجربه‌هایی شبیه به من داشتند اما تسلیم حوادث نشده بودند. روزهای اول ترسیده بودم. تصمیم راحتی نبود اما در یکی از شب‌های اقامتم در اینجا زنی را دیدم که تقریباً هم سن مادرم بود و با وجود بیماری شب را در اتاق ایست بازرسی ابتدای جاده اصلی شهر در کنار دیگران اسلحه به دست می‌گذراند. با دیدن او مصمم شدم و از آن شب تا امروز همواره بدون هراس و پشیمانی و هر چند اغلب خواب کلاس درس کوچکم را می‌بینم اسلحه به دست جنگیده‌ام.

شنگال (سنجار) شهری در بخش غربی استان نینوا در عراق است و جمعیت آن ترکیبی از کردهای یزیدی و اقلیتی از آشوریان مسیحی و عرب‌های سنی است. در سوم اوت ۲۰۱۴ نیروهای داعش به شنگال حمله کردند. در این حمله بیش از هفت هزار نفر کشته شدند و پنج هزار زن و دختر یزیدی به عنوان غنیمت جنگی ربوده شدند. در پی حمله داعش بسیاری از مردم شنگال و روستاهای اطراف مجبور شدند به کوهستان‌ها پناه ببرند و بسیاری از آنها در اثر پیاده‌روی‌های طولانی، تشنگی و گرم‌زدگی در راه جان باختند.

به صف کردند و چند ثانیه بیشتر طول نکشید که جان‌شان را گرفتند. من خون را، مرگ را و جنازه کسانی را که دوست داشتم به چشم خود دیدم و می‌دانستم که قرار نیست کسی برگردد. بعد از آن روز هیچ دردی را احساس نکردم. تنها سنگینی چیزی که در وجودم به جا مانده هر روز بیشتر و بیشتر می‌شود.

من پیش از اینکه وسط بازار برده‌فروشی موصل مثل یک کالا بایستم معلم بودم. کار من قبل از آنکه چهار بار بین مردان داعش خرید و فروش شوم این بود که به بچه‌ها یاد بدهم چطور می‌توانند از توالی کلمات جمله‌های معنادار بسازند. من معلم بودم و زندگیم مثل همه آدم‌های معمولی روی زمین بود و هرگز تصور نمی‌کردم که در عرض یک روز همه زندگیم زیر و رو شود. چیزی را که از سر من و هزاران زن کرد یزیدی گذشت نمی‌توان روایت کرد. آن همه رنج و ترس به کلمه تبدیل نمی‌شود. برای همین واقعا نمی‌توانم از آن‌چه دیدم و تجربه کردم روایت درستی تعریف کنم.

حقیقت این است که بعد از آن فاجعه زندگی ما به دو نیم تقسیم شد. در نیمه قبل از آن روز از خودمان، از زندگی و حتی از بدن‌های مان تعریف مشخصی به اندازه درک و فهم خودمان داشتیم. فکر می‌کردم که فردا باید نزدیک به تصوراتم باشد. سال‌ها درس خوانده بودم و برای پیش رفتن در این دنیا تلاش می‌کردم. از کجا باید می‌دانستم که تنها چند لحظه برای دگرگون شدن زندگی و از دست رفتن معنای آن کافی است. بعد از آن اتفاق همه چیز شکل دیگری پیدا کرد. حتی تا مدت‌ها نمی‌توانستم به بدن خودم نگاه کنم. در اصل نیمه دیگر زندگی ما از جراحت و کشتار و تجاوز زاده شد و این قرار است که همچون نفرینی ابدی همیشه با ما بماند. البته واضح است که گذر زمان همه چیز را قابل باور و پذیرش می‌کند اما من از روز اول هم بر این عقیده بودم که پس از بازگویی این روایت‌ها دوباره ماییم که با نفرین‌مان تنها می‌مانیم. به همین علت بین یک راوی قربانی و یک انسان که از حق آزادی دفاع می‌کند دومی را انتخاب کردم و سه سال است که دارم می‌جنگم.

من در کوه‌های شنگال در کوبانی و در بسیاری دیگر از جنگ‌های منطقه مبارزه کرده‌ام. حالا درست سه سال است که معلم هیچ کودک نبودم چون بر اثر رنج‌هایی که زندگی بر من تحمیل کرد، تصویر و توصیف کودکانه‌ای را که لازمه این کار بود از دست دادم. زندگی سبب

تنها فرق حلچیه جدید با شهری که هشت ماه قبل از آن گریخته بودم این بود که از آن روز به بعد هیچکس زنده از هیچ دری پایش را بیرون نگذاشته بود. همه سر جای خودشان بی‌آنکه فرصت کنند پلک بر هم بزنند مرده بودند. این جنگ نبود، رنج بی‌پایانی بود که صدام عادلانه بین ما تقسیم کرد، طوری که به همه ما سهم مساوی رسید، چه آنهایی که آن روز مردند و چه مایی که زنده ماندیم.

تنها چند ماه مانده به پایان جنگ هشت ساله ایران و عراق، در ساعت دو بعد از ظهر ۱۶ مارس ۱۹۸۸ برابر با ۲۵ اسفند ۱۳۶۶ هوایم‌های حکومت بعث عراق شهر حلچیه، واقع در ۱۵ کیلومتری مرز عراق با ایران را به مدت پنج ساعت بمباران شیمیایی کردند. بیش از پنج هزار نفر از مردم شهر در یک نیمروز جان خود را از دست دادند. بعدها حدود ۱۰ هزار نفر از ساکنان شهر به علت عوارض ناشی از مسمومیت با بمب‌های شیمیایی به مرور زمان جان باختند. فرستادگان ویژه سازمان پزشکان بدون مرز بعد از تحقیقات محلی تأیید کردند که طی بمباران از گاز خردل و اعصاب استفاده شده است.

دو روز قبل از حملات شیمیایی، هوایم‌ها با بمب‌های متعارف شهر را چند بار بمباران کرده بودند، شاید چون می‌خواستند شیشه‌های ساختمان‌های شهر را بشکنند تا امکان مقاومت در برابر گازهای سمی به حداقل برسد. بسیاری از افرادی که در مکان‌های نزدیک به اصابت بمب‌های شیمیایی بودند در جا کشته شدند، و بسیاری نیز در حالی که سعی می‌کردند از راه کوهستان خود را به ایران برسانند در اطراف شهر مردند. حلچیه بعد از بمباران شیمیایی به علت آلودگی شدید به مواد شیمیایی تخلیه شد و ساکنانی که از فاجعه جان سالم به در بردند شهر جدید حلچیه را در فاصله سه کیلومتری از محل حادثه از نو بنا نهادند.

دیوان، ۲۷ ساله، شنگال

روی سنگ‌های داغ کوهستان دراز کشیده بودم. برای چند لحظه سلاحم را کنار گذاشتم، چشمم را بستم و به دروازه معبد لاش فکر کردم، به سایه درخت‌های توی حیاط. در خیالم روسری را از دور گردنم باز کردم، نذر کردم و بعد روسری را به سمت دیواره معبد انداختم اما پیش از آن که روسری به دیوار سنگی معبد برسد می‌دانستم که خیلی دیر شده، می‌دانستم که دیگر قرار نیست هیچ نذری برآورده شود چون من همه چیز را با چشم خود دیده بودم. دیده بودم که چطور آنها را

وقتی از حلچیه راه افتادیم هوا تاریک بود. از شهر که دور می‌شدیم چراغ‌های شهر روشن بود. بعضی هنوز در خانه‌هایشان مانده بودند، بعضی شاید فکر می‌کردند که بهتر است در شهر و وطن بمانند تا اینکه آواره کوه و بیابان شوند. اغلب مردها و پسرهای جوان شهر از ماه‌ها قبل شهر را ترک کرده بودند. آن‌ها سال‌ها بود که عضو احزاب مبارز شده بودند و در کوهستان‌ها می‌جنگیدند. هر کس که در شهر مانده بود از آن دسته آدم‌هایی بود که کاری به سیاست نداشتند.

کشاورزها، مغازه‌دارها، زن‌ها و بچه‌ها، آدم‌هایی معمولی که زندگی معمولی می‌خواستند، مثل من و چهار پسر بچه قد و نیم قدم که باید تا شب نشده خود را به جای امنی می‌رساندیم. باید قبل از تاریکی سرپناهی پیدا می‌کردیم.

در مسیر همه جور فکری به مغز آدم هجوم می‌آورد. فکر اینکه مبادا هوایم‌های صدام که از سه روز پیش داشتند شهر را بمباران می‌کردند از آن بالا ما را ببینند و یکی از بمب‌هایشان را بر سرمان بریزند، فکر زخمی شدن و گیر افتادن در کوهستان، فکر در سرما ماندن و تلف شدن از گرسنگی. به همه چیز فکر کرده بودیم الا چیزی که قرار بود بر سرمان بیاید. هیچکس فکرش را هم نمی‌کرد که تنها چند ساعت بعد چه چیزی در انتظار حلچیه است. من و خانواده پنج نفری‌ام آن روز جان مان را برداشتیم و زندگی‌مان را در حلچیه جا گذاشتیم اما حقیقت این بود که هیچکس از جهنمی که صدام برای حلچیه درست کرد نجات نیافت. ساعت دو بعد از ظهر بود که هوایم‌ها از راه رسیدند. ما از دور و در کوه‌ها شاهد بمباران بی‌امان شهرمان بودیم اما در آن لحظه هم هنوز نمی‌دانستیم چه بر سرمان آمده است. زن‌ها شیون می‌کردند، صدای جیغ و گریه بچه‌ها در صدای انفجارها گم شده بود. پشت تخته‌سنگ‌ها پنهان شدیم، دستمان به جایی نمی‌رسید، تنها از دور به شهرمان که در زیر بمباران ویران می‌شد نگاه می‌کردیم. آن روز از تمام آدم‌هایی که با من در یک کوچه زندگی می‌کردند تنها سه نفر زنده ماندند که دو نفرشان نیز در هنگام فرار در کوهستان بر اثر مسمومیت با گازهای شیمیایی جان باختند.

وقتی که بعد از هشت ماه به حلچیه برگشتم از چیزی که دیدم تعجب کردم. هیچ چیزی تغییر نکرده بود، انگار نه انگار که جنگی بوده است. همه چیز سر جایش بود، خانه‌ها، مغازه‌ها، درخت‌ها، سنگ‌ها.

ادامه مطلب الزایمر و بهترین... از صفحه ۱۶۷

و در مورد موضوعاتی حرف زد که فرد به آنها اهمیت می دهد. در هر زمان بهتر است فقط یک سؤال از او پرسیده و مهلتی برای پاسخ دادن به او داده شود. اگر به نظر می رسد بیمار الزایمر متوجه گفتار دیگران نشده است، بهتر است پرسش با همان کلمات تکرار شود. اگر باز هم متوجه نشد، پس از چند دقیقه دیگر می بایست با کلمات دیگری پرسش خود را تکرار کرد. پیش از اینکه از بیمار انجام کاری خواسته شود، بهتر است او را با نام خطاب کرد. وقتی با او صحبت می شود می بایست، تماس چشمی با وی برقرار کرد تا به تمرکز او کمک شود. باید مطمئن شد فرد مبتلا به بیماری الزایمر به خوبی فرد مورد گفت و گوی خود را ببیند یا صدای او را کاملاً می شنود. بدین معنی که آیا فرد مبتلا به الزایمر در حال استفاده از عینک یا سمعک می باشد و آیا سکوت کافی در محیط برقرار است. زمانی که با فرد مبتلا به بیماری الزایمر صحبت می شود، رادیو و تلویزیون را خاموش کرده تا حواس وی منحرف نشود. هر جا ممکن باشد از طنز استفاده شود، اما هرگز نباید بیمار مورد تمسخر قرار گیرد. همه وظایف او به مراحل کوچک تر تقسیم شود. هر بار باید به فرد گفته شود که در این مرحله او چه باید انجام دهد. گفتن دستورالعمل های زیاد در یک زمان یا با سرعت زیاد، سر درگمی بیمار را افزایش می دهد. اگر فرد برآشفته شد و همکاری نکرد، مراقب بیمار می بایست کار را متوقف کرده و بعداً دوباره تلاش کرد. مثلاً باید از گفتن جملات منفی پرهیز کرد. مثلاً به جای «از خانه بیرون نرو» به او گفته شود «در خانه بمان».

نیش زنبور کشنده تر است یا نیش مار؟!

روزی زنبور و مار با هم بحث شان شد. مار می گفت: آدمها از ترس ظاهر ترسناک من می میرند، نه بخاطر نیش زدم! اما زنبور قبول نمی کرد. مار برای اثبات حرفش، به چوپانی که زیر درختی خوابیده بود نزدیک شد و رو به زنبور گفت: من چوپان را نیش می زدم و مخفی می شوم؛ تو بالای سرش سر و صدا و خودنمایی کن!

مار چوپان را نیش زد و زنبور شروع کرد به پرواز بالای سر چوپان. چوپان از خواب پرید و گفت: ای زنبور لعنتی! و شروع به مکیدن جای نیش و تخلیه زهر کرد. مقداری دارو بر روی زخمش گذاشت و بعد از چند روز خوب شد. سپس دوباره مشغول استراحت شد که مار و زنبور نقشه دیگری کشیدند. این بار زنبور نیش زد و مار خودنمایی کرد! چوپان از خواب پرید و همین که مار را دید، از ترس پا به فرار گذاشت! او بخاطر وحشت از مار، دیگر زهر را تخلیه نکرد و ضمادی هم استفاده نکرد... چند روز بعد، چوپان به خاطر ترس از مار و نیش زنبور مرد!

نتیجه گیری: بسیاری از بیماری ها و مشکلات اینچنین هستند و آدمها فقط بخاطر ترس از آنها، نابود می شوند. پس همه چیز به برداشت ما از زندگی و شرایطی که در آن هستیم بر می گردد. برای همین بهتر است دیدگاهمان را به همه چیز خوب و مثبت کنیم. «مواظب تلقین های زندگی خود باشید...!»

صدایشان و ورود نهادهای غیردولتی و سمن ها و حمایت از آنان عاقبت از سراب

ادامه مطلب جایی برای... از صفحه ۳۸

و بلوچستان. مثلثی مرکب از شرق هرمزگان و غرب سیستان و بلوچستان و جنوب کرمان که همچون برمودا از راز عجیبی برخوردار است. مردمان این منطقه سالهاست در فقری عجیب زندگی می کنند. از آغاز کشف کسانی که هسته خرما می خورند تا به امروز از این فقر چیزی کاسته نشده است. اغلب این افراد هنوز از امکانات اولیه زندگی محروم اند و کمبودهای جدی برای یک زندگی معمولی دارند. آب و برق و جاده و درمان و آموزش، این ابتدایی ترین بندهای زیستی انسانی از آنان دریغ شده و این افراد را در معرض نابودی قرار داده است. اغلب کپرنشینان پس از خشکسالی و از دست دادن زمین های خود بیکار شده و تکیه بیشتر آنان بر یارانه ناچیزی است که از دولت می گیرند. مردمانی که در ابتدای انقلاب گفته می شد محرومیت از آنان گرفته می شود و انقلاب بدانها زندگی جدیدی می بخشد حال همچنان چشم انتظار رخدادی هستند تا باعث شود پای نیروهای امدادی نظیر نیروهای جهادی به منطقه شان باز شود و برای مدتی آذوقه شان تأمین شود. آنها خود را فراموش شده می دانند. طرح های کپرزدایی و محرومیت زدایی شعاری بوده که کمتر به وقوع پیوسته و دامنگیر اهالی مثلث فقر نشده است. مردمان خموش این مثلث به محض دیدار با کسی که راه گم کرده و به این منطقه آمده، به او می گویند که صدای ما را به مسئولین برسانید، ما را از این وضعیت نجات بدهید، ما مشغول مردن هستیم. نشنیدن این صدا دلیل اصلی مرگ کودکانی بوده که در این سالیان بر اثر نیش عقرب و گرما و ناخوشی از دست رفتند. آنان در فراموشی ناگزیری که سالهاست گریبان گیرشان شده می میرند و صدایی از این تلفات شنیده نمی شود. کپرنشینان در میان شاخ و برگ درختان خرما به روزهای خوب همچون قطعه یخی می نگرند که آب می شود و مقابل چشمشان همچون سرابی به زمین می نشیند. منطقه ای که در زمان کشف آن بدان لقب خراب آباد داده شد و آنان را شیعیان رها شده خواندند، امروز وضعیت بهتری نسبت به آنچه کشف انقلابی آن نامیده شد ندارد. آنان همچنان رها شده هستند و چشم انتظار آنچه که همچون یخ آب نشود و امدادی موقت و کوتاه نباشد. جاده و شغل و درمانگاه و مدرسه این چهار خواست حیاتی کپرنشینان است. خواسته ای که امیدوارند با شنیده شدن

این مردمان زارع بوده اند، نخلستان داشته اند، برای خودشان کسی بودند، زیر سایه خانها بودند درست اما نان داشتند، آب داشتند، جمهوری اسلامی آمد گفت شاه مقصر بوده، خان مقصر بوده، دیگر خلاص، من درستش می کنم که نکرد. بشاگرد و کپرنشینان هنوز درصدی از مشکلاتشان کم نشده که هیچ آبی هم که داشتند از دست رفته است.»

از او می پرسیم که «مهم ترین مشکلات آنان را در چه دیده ای؟» می گوید: «مشکلات همه بزرگ هستند. شما می دانید که در همین تابستان چند کودک فقط بر اثر گرمادگی مردند. چند نفر بر اثر نیش عقرب مردند. چند کودک بر اثر نبود پزشک و دوری مسافت در راه رسیدن به درمانگاه جان سپردند. زنان بارداری بودند که در راه رسیدن به مرکز درمانی جان دادند. این بچه ها دیگر آرزویی ندارند. وقتی ازشان می پرسیم که می خواهم عکست را بگیرم دیگر لبخندی ندارد، لبخند نمی زند نه اینکه اعتماد ندارد، رؤیایی ندارد، تنها خواسته شان چیزهای کوچک است. آب مثلاً یا لامپی که به روشنایی اش خیره شوند. سالهاست که اینها درخواست خانه دارند. با آمدن فصل گرم عقربها هم می آیند. راحت وارد بستر حصیری کودکان می شوند. باران و سرما هم این بی سرپناهی را تشدید می کند. وضعیت آنان از وضعیت جنگ زدگان بدتر است. جنگ تمام می شود و جنگ زده از این صفت تهی می شود اما بشاگردی جنگ زده ای است که در جنگی که نکرده می ماند.»

می پرسیم: «آیا اینکه می گویند اینها خودشان این نوع زندگی، کپری، را برگزیده اند و این یک فرهنگ است درست است؟» می گوید: «اگر هم فرهنگ بوده دیگر نیست. دردسرهای کپرنشینی را سالهاست خودشان فهمیده اند و فریادش می زنند. سالهاست خواهان ساخت خانه هستند اما دوباره این ادعا مطرح می شود که آنها شیفته کپر هستند. آنها شیفته فقر هستند! باید پرسید آیا کسی شیفته به خطر افتادن سلامتی عزیزانش است؟ کدام مادر و پدری دوست دارند اولادشان به مدرسه نروند؟ چرا باید چشمان کودکان به تاریکی عادت کند؟ آن هم در زمینی که خورشیدش درخشان تر از هر جایی است، بودن در تاریکی عجیب است. نیست؟»

راز مثلث جنوبی

کپرهایی که از شاخ و برگ درختان خرما ساخته شده اند را عمدتاً در جنوب ایران می توانید مشاهده کنید. در محدوده استان های هرمزگان، کرمان، و سیستان



تا نظر شما چه باشد؟

نامه ها و شعرهای رسیده به دفتر نشریه «ماهنامه پژواک»

به نام آنکه هر مکانی معبد اوست
هرجا که روم در هر حالی یاد اوست
شنیدم که بودم در اخبار
بی بی سی، صدای آمریکا و ازین امثال
برخی اقوام و دوستان
که به بُود ز آنان بسا دشمنان
کردند ماسک و دستکش و شدند مهمان پدر
تا تازه کنند داغ فقدان پسر
گفتند بین پسر تو را که هست در زندان
گویا بوده یکی از راهزنان
خواهشی دارم از این دوستان
خبری که نرسید، شر نرسان
گر فتادم در زندان غربت
نکردم بر شما ستمی زین بابت
فرضا زده باشم چند میلیارد دلاری
ضرر به دولت آمریکا و بانکداری
نکنند در قیامت مجازات با اعمال من
نخواهی خوابید در قبری که است مال من
دانی که چرا لاک پشت کند عمر بیش
بهنگام سر و زبان برونند ز لاک خویش
لطف کن زندگی کن در پوست خویش
گاه تتو، گاه آرابشی بر موی خویش
چند صد سالی است که گذشت
کاین پند را بزرگی گفت و درگذشت
«نقد عمرت ببرد غصه دنیا بگراف
گر شب و روز در این قصه باطل باشی»
باشند این اقوام، سلامت و نایاب
به فرزندان خویش بیاموزند بهترین آداب
میلاد-ک جولای ۲۰۲۰ - ۱۶۷۷ روز در زندان کارولینای شمالی

ساقی به نور باده برافروز جام ما

مطرب بگو که کار جهان شد به کام ما

ما در پیاله عکس رخ یار دیده‌ایم

ای بی‌خبر ز لذت شرب مدام ما

هرگز نمیرد آن که دلش زنده شد به عشق

ثبت است بر جریده عالم دوام ما

حافظ

جهانی از سال ۱۹۴۵ تا کنون بر آن وارد می‌شود بدون رهبر رها می‌شود. البته در مقایسه با دهه ۱۹۳۰ نباید افراط کرد. ما با خطر جنگ تمام‌عیار روبه‌رو نیستیم، و دلایل موجبی برای استقبال از خاتمه الگوی بیش‌جهانی شدن (hyper-globalisation) دهه ۱۹۹۰ وجود دارد. اما نباید گسست از گذشته اخیر را کم اهمیت تلقی کنیم یا خود را گول بزنیم که بدیل آشکاری در دسترس است.

تاریخ» بود، در ژانویه ۱۹۹۵ آغاز به کار کرد. امروز، این سازمان دستش کوتاه شده است. رویه‌های به جریان افتادن مذاکراتش با کشورها بر اثر کارشکنی‌های عمدی آمریکا فلج شده و رئیس آن، روبرتو آزودوی برزیلی (Roberto Azevedo)، اعلام کرده است که یک سال زودتر از موعد از سمت خود استعفا خواهد داد، و به این ترتیب سازمان تجارت جهانی در زمانی که بزرگ‌ترین ضربه به تجارت

ادامه مطلب مرگ جهانی شدن... از صفحه ۲۳

بگوید، که معروف است خط مشی سیاسی اش افزایش همکاری با دیگر کشورها است. موضوع از هر جهت جدی‌تر عبارت از چرخش نظام مند دیگری در برنامه‌ریزی راهبردی ایالات متحده به سوی چین است که پیش از آن در دوره ریاست جمهوری باراک اوباما، با «چرخش به سمت آسیا» در سال ۲۰۱۱، آغاز شده بود، و در ماه مه ۲۰۲۰ با انتشار یک سند جامع راهبردی جدید توسط دولت ترامپ به اوج خود رسید.

این سند هر بحث و گفتگوی بیشتری در واشنگتن درباره امکان همسو شدن چین با مدل غربی را پایان می‌دهد. به جای آن، تمام جناح‌های حکومت آمریکا بر سر موضع رقابت بزرگ بر سر قدرت هم‌پیمان می‌شوند. این فقط لفاظی نیست بلکه همگام با دور دیگری از تحریم‌های ایالات متحده بر ضد هوآوی، عظیم‌ترین کمپانی تولید محصولات ارتباط از راه دور در چین، پیش می‌رود. دولت ترامپ با امتناع از اعطای مجوز برای ساخت تراشه‌هایی برای کمپانی هوآوی، حتی تراشه‌های طرح خود هوآوی، که با استفاده از تجهیزات تکنیکی پیچیده‌ای صورت می‌گیرد که کارگاه‌های تراشه‌تایوانی از ایالات متحده تهیه می‌کنند، عملاً نوعی جنگ تکنولوژیک به راه انداخته است.

در این میان، بریتانیا تصمیم خود را مبنی بر کنار گذاشتن هوآوی از شبکه نسل پنجم (5G) فناوری در عرض سه سال اعلان کرده است. استرالیا و چین درگیر جنگ تجاری کوچکی بر سر جو و گوشت گوسفند هستند. منگ وانژو، مدیر هوآوی در کانادا، در حصر خانگی به سر می‌برد و منتظر تعیین سرنوشت است. اگر او به ایالات متحده تحویل داده شود، انتظار می‌رود که توفانی برپا شود.

البته، نیروهای مخالف و متضادی وجود دارند. کسب و کار، از جمله کسب و کار آمریکایی، عمیقاً در ارتباط با تجارت و سرمایه‌گذاری خارجی است. اروپا تمایلی به انتخاب میان ایالات متحده و چین ندارد. آنگلا مرکل اعلان کرده است که روابط با چین را به یکی از اولویت‌های دوران ریاست آلمان در پارلمان اروپا تبدیل خواهد کرد.

اما، فارغ از معاملات تجاری، رؤیایی که دایره شمولش بیش از آن است، یعنی رؤیای جهانی یکدست شده بر اثر فرایند جهانی‌شدن به کلی بر باد رفته است. سازمان تجارت جهانی، نهادی که بیش از هر سازمان دیگری تجسم رؤیای «پایان

فناوری، تأثیرات قیمت، اقتصاد کلان و ژئوپلیتیک را بر هم بیفزاید و آنگاه معلوم خواهد شد که چرا در سال ۲۰۲۰ با توفانی بی‌کم و کاست مواجه‌ایم.

در جبهه فناوری، کانتینری شدن و دگرگونی در استفاده از منابع ارزان خارجی مسیر خود را طی کرده‌اند. صنعت خودروسازی، که پیچیده‌ترین زنجیره‌های تولید را اداره می‌کند انقلابی تکنولوژیک را از سر می‌گذراند. ابداع خودروهای الکتریکی (یا آن‌چه در صنعت «تحرک الکتریکی»، e-mobility، می‌نامند) تولید را ساده و میلیون‌ها شغل را حذف می‌کند. مشاورانی مانند مشاوران مؤسسه مکنزی تخمین می‌زنند که بی‌تردید سرانجام روبات‌ها جانشین ارتش کارگران کارخانه‌های زنانه‌ای خواهند شد که در حال حاضر در بخش برش و دوخت پوشاک به کار مشغولند اما زمان آن معلوم نیست.

در این میان، رکود ناشی از کووید-۱۹ مصرف و سرمایه‌گذاری را کاهش داده است. ایالات متحده تاکنون بزرگ‌ترین واردکننده بوده، و حال تقاضایش به شدت ضربه خورده است. قوت کنونی دلار تا حدی توانسته است کاهش مصرف آمریکاییان را جبران کند. دلاری که ارزشش بیشتر باشد باعث می‌شود برای صادر شدن به ایالات متحده جذابیت بیشتری داشته باشد. اما در عین حال ممکن است جنگ‌های جدید تجاری به راه اندازد.

آنچه به طور خاص برای کاخ سفید آزاردهنده است افت نرخ ارز برزیل، نرخ واقعی آن، است. ترامپ ممکن است ژائیر بولسونارو، رئیس‌جمهور برزیل، را شش‌ماه خود بداند اما دل خوشی از افزایش عظیم صادرات برزیل ندارد، که پرورش‌دهندگان خوک در چین که به دنبال ارزان‌ترین منبع خوراک دام هستند (یعنی سویا) باعث آن شده‌اند.

وعده افزایش صادرات کشاورزی از ایالات متحده به چین موضوع اصلی مرحله اول توافق تجاری آمریکا و چین بود، که در ژانویه رسماً انجام شد. ترامپ دست‌کم برای چند هفته در اوایل امسال به متن مرحله اول این توافق پایبند ماند. اما این التزام چندان طول نکشید. از ماه آوریل به بعد جنگ لفظی واقعاً غیرعادی میان واشنگتن و پکن شدت گرفت.

هارت و پورت کردن ترامپ برای دفاع از ملی‌گرایی برای آن است که کارش مردم‌پسند جلوه کند. چین بهانه خوبی به دست او داده تا با آن جو «بایدن» را

ادامه مطلب از خاطرات یک... از صفحه ۴۱

کدخدا با عجله دست مرا گرفت و گفت: «بیا، بیا برویم تا جگر میش تلف شده‌ام را به تو نشان بدهم، آن وقت می‌فهمی که حق با من است.»

با او رفتم و به گله‌اش رسیدیم. بوی تعفن جگر دو روز مانده که در لای پارچه‌ای پیچیده و به شاخه درختی آویزان شده بود، چنان حالم را دگرگون کرد که جلو بینی‌ام را گرفتم و از کدخدا خواهش کردم از نشان دادن جگر میش صرف نظر کند. ولی حاجی به هیچ صراطی مستقیم نمی‌شد و اصرار داشت به من ثابت کند که واکسن بی‌تأثیر بوده است. باید جگر را می‌دیدم. یک روسری از زن چوپان گرفتم و آن را محکم به دور بینی‌ام بستم تا بوی تعفن برایم قابل تحمل شود. بعد با چاقویی که کدخدا برایم آورد در جهت خلاف بافت کبک یک برش عمیق زدم. از آن چه مقابل چشمانم می‌دیدم به شدت تعجب کردم. چند لحظه‌ای زبانم بند آمد. به خود که آمدم راه نجاتم را یافتم. آن قدر ذوق‌زده شده بودم که دستمال را از دور بینی‌ام باز کردم و از کدخدا خواستم فوراً به پیش من بیاید. درست در عمق کبک جایی که برش داده بودم، یک خوشه گندم قرار داشت. رو به کدخدا کردم و گفتم که علت مرگ میش همین خوشه گندم است و ربطی به بیماری گله ندارد. کدخدا با دیدن خوشه گندم هیچ نگفت. گویا قانع شده بود.»

از آقای صابری پرسیدم: «واقعاً ماجرای خوشه گندم چه بود؟» با لبخند گفت: «خودم هم با گذشت این همه سال هنوز نفهمیدم این خوشه گندم چگونه در کبک این حیوان پیدا شده بود. در آن موقع دوربین همراه نداشتم که برای اثبات آنچه دیده بودم عکس بگیرم. فقط این را می‌دانم که این اتفاق باعث شد، کدخدا را قانع کنم و آبروی کاری‌ام را بخرم.»

آقای صابری بعد از چند لحظه سکوت، پرسید که به نظر شما خوشه گندم از چه راهی وارد کبک این حیوان شده بود؟ من که در آن لحظه دلیلی به نظرم نمی‌رسید، فکری کردم و گفتم: «خاطره شما من را به یاد پژوهشی انداخت که چند سال قبل دکتر دانشی بر روی گوسفندان منطقه کاری‌اش انجام داده بود. تعدادی از گوسفندان ذبح شده در کشتارگاه شهرستان کوار دارای آرواره‌هایی با دندان‌های روکش طلا بودند. اگر خودش این دندان‌ها را به من نشان نداده بود هرگز باورم نمی‌شد. البته دکتر دانشی عقیده داشت، آغشته بودن خاک مراتع با طلا باعث شده بود تا به مرور زمان

در هنگام چرا، طلا بر روی دندان‌های آن‌ها رسوب کند.»

گرم صحبت کردن با آقای صابری بودیم که در باز شد و دکتر هاشمی یکی از همکلاسی‌های دوران دانشکده وارد اتاق شد. از اینکه بعد از سال‌ها همدیگر را می‌دیدیم هر دو خوشحال شدیم و به یاد خاطرات گذشته افتادیم. دکتر هاشمی مردی کوتاه قد با موهای ریخته در قسمت میانی سر بود. مشغول صحبت بودیم که متوجه کتابم شد و گفت: «واقعاً زندگی کاری ما دامپزشکان پر از خاطره است. چند وقت پیش برایم اتفاق خنده داری افتاد، اگر دوست داشته باشید برایتان تعریف کنم.» با لبخند و حرکت سر اشتیاقم را نشان دادم.

همان‌طور که در وسط اتاق ایستاده بود، تعریف کرد که «سال پیش مسئول فنی کارخانه مواد غذایی در اطراف شیراز بودم. چند بار رئیس کارخانه از من خواسته بود که سگ ماده نگهبان را عقیم کنم. یکی از روزها که کارم کمتر بود، تصمیم گرفتم عمل را بر روی حیوان انجام دهم. از مشهدی‌قربان، سرایدار کارخانه، خواهش کردم تا به من کمک کند. مشهدی‌قربان مردی روستایی، میان سال، با محبت و زودباور بود. سگ را بیهوش کردم و جراحی را انجام دادم. سگ در حال هوش آمدن سر و صدا می‌کرد و زوزه می‌کشید. سرایدار که کمی هم ترسیده بود و فکر می‌کرد حیوان دارد تلف می‌شود به آهستگی زیر گوشم گفت: (سی چه ای زبون بسته داره زوزه می‌کشه؟) برای چی این زبان بسته دارد زوزه می‌کشد؟ من که می‌خواستم کمی سر به سرش بگذارم، با لحنی جدی گفتم: (تا به حال بالای سر شخص بیماری که در حال هوش آمدن بعد از عمل جراحی است بوده‌ای؟ بعضی افراد موقع هوش آمدن شروع به فحاشی می‌کنند. حالا این اتفاق برای این سگ افتاده است). مشهدی‌قربان به محض شنیدن حرف‌های من رو به سگ کرد و گفت: (مو که نیدونم چی می‌گی ولی هر چه فحش می‌دی سی خودته!)»

خاطره دکتر هاشمی که تمام شد خودش بیشتر از ما خندید. زمانی نگذشت که در باز شد و دکتر مسئول واحد آموزش آمد و مژده موافقت خرید صد جلد کتابم را داد. از همکاران خداحافظی کردم و با عجله اداره را به قصد منزل ترک کردم.

هنوز چند قدمی بر نداشتیم که پام پشت سنگی گیر کرد و زمین خوردم. از شدت درد برای چند دقیقه نفهمیدم کجا

ادامه مطلب صلح با طالبان... از صفحه ۴۲

عمیقاً ارتجاعی و ضد بشری آن روی نداده است. همان توحش و بیرحمی و ضدیت نهادینه شده علیه آزادی‌های اجتماعی و سیاسی، به‌ویژه زن ستیزی بی‌بدیل آن، همچنان بر پرچم نقش بسته است. آنچه تغییر کرده است، استراتژی آمریکا و رقابت‌ها و تناسب قوای جدید در منطقه است.

همانگونه که مذاکره و توافقات آمریکا و طالبان ذره‌ای امنیت برای مردم افغانستان ایجاد نکرد، مذاکرات به اصطلاح بین‌افغانی نیز به تبع آن دردی از جامعه دوا نخواهد کرد. صلح با طالبان نه پایان جنگ که آغاز یک دوران سیاه برای مردمانی است که چهارده اسیر دست جریانات تروریستی اسلامی از جهادی و طالب تا ارگ و سپیدار بوده‌اند. دوره‌ای سهمگین و نبردی نابرابر پیش روی جامعه است. حفظ دستاوردهای ارزشمندی که با جان‌فشانی نسل امروز جامعه از زیر تیغ طالبان و مجاهدین و غیره بدست آمده است، در مقابل هجومی سخت قرار گرفته است. نسل امروز، از پا نخواهد نشست و با مواجهه رو در رو، با این خطر، گام‌های استوارتری برای به عقب راندن و شکست این توطئه‌ها بر خواهد داشت و جامعه را از سقوط در سراشیب بربریت اسلام سیاسی نجات خواهد داد.

شروع می‌شود، هنوز هوا گرم است. مشغول صحبت بودیم که یک مرتبه محکم به روی داشبورد ماشین کوبید و با نگرانی گفت که آقای راننده فوراً برگرد. به همان جایی که من را سوار کردی. من که هنوز نفهمیده بودم چه اتفاقی افتاده، محکم ترمز گرفتم و پرسیدم: (در قنادی چیزی جا گذاشته‌اید؟) مرد مسافر که به شدت عصبی به نظر می‌رسید و لرزش خاصی در صدایش بود، گفت: (چیزی جا گذاشته‌ام؟ آقای راننده زن و بچه من درون ماشینم روبه‌روی قنادی منتظر من نشسته‌اند و من آن‌ها را فراموش کرده‌ام.) راننده تاکسی همان طوری که بلند بلند می‌خندید ادامه داد: «خلاصه ماشین را سر و ته کردم و هنوز به قنادی نرسیده، مسافر از من خواست تاکسی را متوقف کنم. نگران از این بود که همسرش متوجه حواس‌پرتی او بشود.»

به مقصد که رسیدم از راننده بابت خاطره‌اش تشکر کردم و از ماشین پیاده شدم. گرچه هنوز راه رفتن برایم کمی دشوار بود ولی خوشحال بودم که روزی پر خاطره را پشت سر گذاشتم.

همه زرادخانه‌هایی که مهمات جنگی و امکانات سیاسی و ایدئولوژیک آن را فراهم ساخته‌اند، رهبران و فرماندهان آن را گماشته‌اند، آن را از مخفی‌گاه‌های وزیرستان پاکستان بیرون کشیدند و تا مرکز امارات اسلامی و دفتر سیاسی طالبان در قطر ارتقاء دادند. این شیدایی و جنایت علیه بشریت را تحت عنوان «صلح» و مذاکرات بین‌افغانی، دارند به جامعه فقرزده و مصیبت دیده افغانستان حقه می‌کنند که در همه رُخداها و در طول این تاریخ ملامال از شقاوت و بیرحمی، قربانی درجه اول آن بوده است. «ارگ» و «سپیدار»، نه مردم افغانستان، نه کارگران و نه حق زنان، نه میلیون‌ها بیکار و گرسنه و بی‌خانمان و خیل‌آورگان این کشور را نمایندگی نمی‌کنند. خود حکومت و همه اجزاء متعفن جهادی و تکنوکرات و وکیل و وزیر آن، ادامه سناریوی سیاهی هستند که قریب به چهار دهه است شیرازه جامعه را متلاشی کرده است.

مطلوبیت طالبان برای دولت ترامپ و کل بورژوازی در پتانسیل فوق ارتجاعی و توحش بی‌بدیل آن برای منکوب کردن جامعه است! نیرویی که برای معامله و دست به دست شدن و خون پاشیدن به جامعه سازمان یافته است. هیچ تغییری در بنیادهای اعتقادی و ایدئولوژیک بعضی افراد انتقاد کرد و مدعی شد که «نزدیک به سی سالی می‌شود راننده تاکسی هستم و در این شهر از صبح تا شب با آدم‌های زیادی برخورد می‌کنم.» راننده قدی کوتاه، صورتی پهن و سیبلی هیتلری داشت. پس از سکوت کوتاهی نگاهش را به طرف من برگرداند و با همان لهجه شیرازی اجازه خواست خاطره‌ای را که روز قبل برای یکی از مسافران اتفاق افتاده بود برایم نقل کند.

من که هنوز در دست و پام درد داشتم با تعجب نگاهم برای چند لحظه‌ای روی صورتش ثابت ماند. راننده کمی جا خورد و با تردید پرسید: «ببخشید، اگر دوست ندارید مزاحمتان نمی‌شوم.» با لبخند گفتم: «نه، اتفاقاً بسیار هم مشتاق شنیدن هستم. فقط برایم جالب است از صبح که از منزل خارج شده‌ام هر کس را ملاقات کرده‌ام، برایم خاطره‌ای تعریف کرده است.» راننده لبخندی زد و تعریف کرد که «دیروز بعد از ظهر وقتی در خیابان فلسطین روبه‌روی مغازه شیرینی‌فروشی رضا آخرین مسافرم را پیاده کردم، آقای قد بلند و متین که یک جعبه شیرینی

ادامه مطلب مشقی تازه در... از صفحه ۱۹

بود. و در شهریور ۱۳۴۵ از طرف کانون پرورش فکری کودکان و نوجوانان اولین کتابخانه عمومی این گروه سنی در سمت غربی باغ گلستان تبریز بنیان نهاده شد. در سال ۱۳۵۰ تعداد کتاب های آن ۷۳۳۹ جلد کتاب بود. روزانه حدود ۲۰۰ شاگرد به این کتابخانه مراجعه می نمودند. تا سال ۱۳۷۸ تعداد این کتابخانه ها در آن استان شامل ۱۷ کتابخانه ۱۵ واحد ثابت و دو واحد هم به شکل پستی و سیار. این کتابخانه ها ۵۵ نفر کارمند و ۱۴۹۹۲ نفر عضو داشتند (آمار سال ۱۳۷۴). تعداد کتاب ها هم تا این تاریخ ۹۲۹۸۶ جلد کتاب بوده است. این کتابخانه علاوه بر امانت کتاب فعالیت های متعدد در متنوع فرهنگ هنر و مذهبی در برنامه های خود دارند

اولین کتابخانه اختصاصی در ایران

کهن ترین کتابخانه اختصاصی در ایران کتابخانه قلعه الموت بود یا کتابخانه سیدنا که در سال ۴۸۳ قمری توسط حسن صباح رئیس فرقه اسماعیلیه در آنجا بنا شد. این کتابخانه به پیروان حسن صباح که به اسماعیلیان باباطنیان مشهور بودند اختصاص داشت. علما و دانشمندان اسماعیلی نسخه ای از آثار خود را به این کتابخانه هدیه می کردند و اسماعیلیان نیز کتاب های مورد نظرشان را از سراسر ایران و سرزمین های مجاور تهیه نموده و به کتابخانه قلعه الموت می فرستادند. گویند مجموعه دایرالمعارفی رسائل اخوان الصفا با استفاده از مجموعه این کتابخانه نوشته شد. هنگامی که چنگیز خان مغول قلعه الموت را فتح کرد دستور داد کتابخانه آنها را آتش بزنند، اما عطا ملک جوینی وزیر دانشمند هولاکو از او خواست تا قرآن ها و کتاب های نفیس و مورد نیاز را جدا کنند سپس بقیه را بسوزانند.

می کند که نباید آن را از دست داد تا عهدی جدید برای طبیعت و مردم بسته شود که طبیعت را در مسیری قرار دهد که تا پایان دهه التیام یابد و در بلندمدت از سلامت و زندگی مردم مراقبت کند. بهبود رابطه ما با طبیعت مستلزم کوشش و اراده است. اما همین تلاش آینده ای سالم تر و سعادت مندتر برای مردم و زمین می آفریند و ما را در برابر بیماری همه گیر بعدی در موقعیت بهتری قرار می دهد. بی تردید همه ما باید مشتاقانه در این راه بکوشیم.

طنزهای عمران صلاحی

♦ حسین توفیق وقتی ریش و پشم «پرویز شاپور» را دید گفت: شاپور را باید با «نی» بوسید.

♦ یک شب با عظیم خلیلی برای دیدار شاملو به دهکده رفتیم. عظیم هی به شاملو می گفت: «استاد» شاملو گفت: «به من نگو استاد. اگر نمی توانی بگویی احمد بگو احمد جان» عظیم خلیلی گفت: «چشم استاد.»

♦ محمد قاضی وقتی زنش مرد خواهر زنش را گرفت. از او پرسیدند که چرا این کار را کردی! گفت: «برای سرجویی در مادر زن»

♦ بلندترین شعرهای معاصر را غلامحسین قصیرپور سروده است. بعضی از شعرهایش به ۲۰۰ تا ۳۰۰ صفحه می رسد. روزی شخصی از او پرسید: «این ها چه شعریست؟» قیصرپور گفت: «این ها شعر خانواده است. مثل نوشابه خانواده.»

♦ یک بار در مجله بخارا دیدیم شاعری شعری به اسم «چنار» سروده و آن را به علی دهباشی تقدیم کرده است.

♦ زمانی که وزارت ارشاد فقط به افراد متاهل مجوز نشر می داد یک روز یک نفر به وزارت ارشاد مراجعه می کند و تقاضای دو مجوز نشر می کند. می پرسند چرا دوتا. پاسخ می دهد برای اینکه من دو تازن دارم.

♦ روزی شاعری موزون سرا از مفتون امینی پرسید: «استاد چرا شما شعر بی وزن می گویند!» مفتون جواب داد: «ما به پایش گذاشته ایم و دیگر نمی توانیم چیز سنگین بلند کنیم.»

نخستین کتابخانه

کودکان و نوجوانان در ایران

نخستین کتابخانه برای نسل کودک و نوجوان در سال ۱۳۱۶ شمسی توسط آرامنه تبریز برای استفاده کودکان ارمنی تاسیس شد که نام آن کتابخانه کودک مدارس ملی آرامنه لیلی آباد

باید هزینه کنیم. اجلاس تنوع زیستی سران کشورها در سازمان ملل، که قرار است در ماه سپتامبر برگزار شود، اولین فرصت را در اختیار رهبران جهان قرار می دهد تا حمایت خود را از رابطه ای جدید با جهان طبیعت نشان دهند. امیدواریم که این فرصت را غنیمت بشمرند و سال آینده هنگام اخذ تصمیماتی حیاتی درباره محیط زیست، آب و هوا و توسعه این اقدام را شتابی مضاعف بخشند. همه این ها در مجموع فرصتی را فراهم

ادامه مطلب دنیای سینما... از صفحه ۱۷

سوق می دهد، نمایی از یک جامعه درگیر با مسایل مالی، روحی و انسانی را به تصویر می کشد که با یک فیلمنامه قوی و فیلمبرداری بس زیبا و پیوندی که تمامی این لحظات را به هم مرتبط می سازد، فیلمی دیدنی، متفاوت، قابل تعقی و زیبا از محیطی زشت به دست می دهد.

فیلم را «پویا اشتهداردی» نوشته و کارگردانی کرده، تحصیلاتش را در مالزی به پایان رسانده و این نخستین فیلم اوست که نشان می دهد تا چه حد از نظر تکنیک و پرورش داستان در کارش مسلط است. فیلم زیبایی نامانوسی دارد. شاید به خاطر بکر بودن آن باشد، اما با داستان و شخصیت هایی که درست پرورش یافته اند، با یک فیلمبرداری زیبا و یک دست (توسط «رضا همسای») مجموعاً آن را دیدنی و سخت تفکر انگیز می سازد. گرچه بازیگران فیلم همه محلی و غیر حرفه ای هستند، اما «اشتهداردی» توانسته طبیعی ترین و بهترین بازی ها را از بازیگرانش اخذ کند.

داستان گرچه به زمان های محتلف رفت و برگشت دارد، اما باوجود استفاده نکردن از رجعت به گذشته (فلاش بک) معمول که یکباره داستان به عقب بر می گردد، او توانسته این رفت و برگشت های زمان را چنان روان انجام دهد که گویی نظاره گر در داستان موازی هستیم که یکی در گذشته و دیگری در حال حاضر اتفاق می افتد.

«بیگانه» نوید از یک فیلمساز حرفه ای، مسلط به کار و مستعد می دهد که باید در انتظار فیلم های بعدی او بود.

فیلم «جدائی» در سال ۲۰۱۱ ساخته شد و بالطبع تهیه این مستند در زمان فیلمبرداری فیلم انجام گرفت و گفتار آن چندنفر هم بعداً در سال ۲۰۱۹ به آن اضافه شد، و حتی کلیپ بردن جایزه اسکار هم در فیلم هست. اما چرا بعد از این همه سال؟

«صداقت» قبل از این فیلم، مستند مشابهی نیز درباره فیلم «فروشنده» در سال ۲۰۱۸ ساخته بود که باز توسط «فرهادی» کارگردانی شده بود.

چنین فیلم هایی برای مدارس سینمایی و دانشجویان رشته فیلم مناسب است، چون مراحل تهیه یک فیلم و تلاشی را که سازندگان آن میزول می دارند نشان می دهد. اما برای خارج از این فضا، مکانی نخواهد بود تا چنین فیلم هایی را به نمایش درآورد. هرچند امکان نمایش جشنواره ای آن هست، اما در کل، تماشاگر چنین فیلم های مستندی بسیار محدود و اندک است.

«بیگانه» نگاهی به زندگی در بلوچستان

میان مرز ایران و پاکستان سربازی که در برج نگهبانی پاس می دهد، به خاطر عدم اخذ مرخصی برای رفتن به عروسی خواهرش، با فرمانده اش درگیر می شود و حادثه ای رخ می دهد که او را مجبور به فرار و ترک پستش می کند. طی آن، زندگی او از کودکی به نمایش در می آید تا جایی که تصمیم می گیرد به سرپستش بازگردد. زندگی سخت در محیطی که با فقر و تنگدستی دست به گریبان است، او را که برای تنازع بقاء به فروشنده گی و حمل اجناس قاچاق به همراه پدرش

ادامه مطلب وپروس کرونا... از صفحه ۱۵

اول را برای تغییری همه جانبه به سوی الگویی برداریم که برای زمین به عنوان بنیاد جامعه ای سالم و اقتصادی غنی و منصفانه ارزش قائل می شود. به عبارت دیگر، باید به اقدامات پایدارتری روی آوریم، از قبیل پیروی از الگوهای کشاورزی و رژیم های غذایی خلاق و متنوع، پرورش پایدار دام ها، فضاهای سبز شهری و انواع انرژی پاک.

اگر چنین نکنیم و در عوض بخواهیم با پشت گوش انداختن محافظت از محیط زیست در هزینه ها صرفه جویی کنیم، نظام سلامت و پشتوانه های اجتماعی ثابت کرده اند که از لحاظ نظری نسبتاً کم هزینه تر اما در عمل بی فایده هستند. بعداً چند برابر همین پول را

از مکنون بزرگ تا آمازون و ماداگاسکار گزارش های هشداردهنده حاکی از افزایش صید قاچاق و قطع غیر قانونی درختان جنگل های استوایی است، در حالی که بسیاری از کشورها، محض صرفه جویی، عجولانه از بودجه های محیط زیست کم می کنند. این اتفاق در زمانی رخ می دهد که بیش از همیشه به این وجوه نیاز داریم.

پس از رفع بحران کنونی اگر بخواهیم در برابر هر آنچه سلامت مان را تهدید می کند کمتر آسیب پذیر باشیم، دولت ها باید زیست بوم ها را بازسازی و امور اقتصادی مربوط به آن را با روالی پایدار حفظ کنند. باید زمینه را برای بهبود اوضاع به سود محیط زیست فراهم کنیم و گام

ادامه مطلب نامه های شگفت انگیز... از صفحه ۵

محوطه را در پهنا به پنج قسمت تقسیم کرده اند. دو بال آن به عبور اسب سواران اختصاص دارد. قسمت وسطی مخصوص پیادگان است. لبه های این سه خیابان را سنگ تراش قرار داده اند و میان آنها را سنگ فرش کرده اند و محوطه وسط که بین خیابانها واقع است باغچه دراز سرتاسری است که پر از انواع گل ها است، سه حوض بزرگ که آب رودخانه به آنها وارد می شود آب را مرتباً در جویبارهایی پخش می کنند که برای آبیاری باغچه های گل و خنک کردن آنجا ساخته شده اند. سالها بود که همه اینها متروک مانده بود، خواه برای آنکه ماموران نگاهداری این تفرجگاه های عمومی بهتر آن دیدند که مخارج آن را به سود شخصی خود تبدیل کنند و یا اینکه خود شاهزادگان که از سراهای خود خارج نمی شدند به اندیشه لذت تفرج در بیرون نبودند. بهرحال این تفرجگاه فقط جایی برای عبور مردم یا تاخت اسبان شده بود. «ولی نعمت» برای احیاء اندیشه های بزرگ شاه عباس خواست که آنجا به شکل اول خود بازسازی شود.

۱) هر تراز معادل است با یک ممیز ۹۴۹ متر.

ادامه مطلب موج سوم مقابله... از صفحه ۴۸

نژادپرست به جای همبستگی ملی، شکاف بیشتری در جامعه آمریکا بوجود آورده است که برای آینده این کشور و جهان خطرناک است. او الگوی تقویت احزاب نژادپرست به قدرت رسیدن چند سیاستمدار پوپولیست در جهان شد. ادامه سیاست پوپولیستی ترامپ همزمان با تهدید دیکتاتوری های قدرتمند خارجی، مانند چین و روسیه، و گروه های بنیادگرای اسلامی علیه لیبرال دمکراسی زمینه ساز رشد و گسترش گرایش های شبه فاشیسم خواهد شد. شکست لیبرال دمکراسی در آمریکا و سلطه منطقه ای و جهانی چین و روسیه برای دمکراسی در جهان خطرناک است.

در اثر ترمز بیخودی او، چند ماشین مثل قطار راه آهن به هم چسبیدند و تا چند ساعت در خیابان گرفتار پلیس بودیم. حالا دیگر هر جا می خوام برم با تاکسی میرم. ماشین ارزونی خودش. دیگر حوصله دعوا ندارم.» دوستی دیگر گفت: «به نظر من آقایون بدترین راننده های دنیا هستند.» سخنان دوستم با کف زدن ها و تشویق بقیه خانم ها تصدیق شد.

خواه اینکه «ولی نعمت» در مورد مذهب مانند ترکان می اندیشد یا معتقد است که مذهب بایستی گاهی در برابر دلایل سیاسی کوتاه آید، بهر جهت لعن به عمر و نمایش این تعزیه غم انگیز ماه محرم را اکیدا ممنوع کرد و علاوه بر این فرمانی صادر کرد که بنابر آن به همه رعایای خود اجازه می داد که به هر کدام از دو مذهب که می خواهند بگروند، بدون اینکه کسی مجاز به آزار و ناراحت کردن آنها باشد. «ولی نعمت» پس از تاجگذاری سکه تازه ای زده است که بیشتر به سکه ترک شبیه است تا ایرانی ولی هنوز نام خود را بر سکه نگذاشته است، چون اظهار کرده است که بزودی به اصفهان خواهد رفت. کارگران برای مرمت کاخ های شاهی و جاهای عمومی دیگر، به شدت مشغول کار شده اند مخصوصاً در اصفهان گردشگاه زیبایی وجود دارد که نیم فرسنگ درازای آن و سی تراز (۱) عرض آن است و این اثری است که شاه عباس معروف در زمان خود ساخته است و واداشته است تا دو ردیف از نوعی درخت تبریزی در آنجا بکارند که اکنون بسیار بلند و تنومند گشته اند. این

اعتراضات و انتخابات

انتخاب باراک اوباما به ریاست جمهوری آمریکا بازتاب منفی ترس و نگرانی نژادپرستان را نیز در پی داشت. به طوری که دونالد ترامپ بر بستر آن، سفیدپوستان متعصب و ترسیده از غلبه سیاهان و خارجی ها را حول شعارهای پوپولیستی و فریبنده قدرتمندسازی دوباره آمریکا بسیج، و به کاخ سفید راه یافت. واژه قدرتمندسازی آمریکا برای نژادپرستان چیزی جز برگشت به گذشته نبود. اعتراضات اخیر را در عین حال می توان در مخالفت با همین سیاست های نژادپرستانه ترامپ ارزیابی نمود.

انتخاب ترامپ با تقویت گروه های

شد و بیرون آمدیم، دیدم رفته ماشین را برداشته و برده همان جایی که خودش اول گفته بود پارک کرده. فردای آن روز تقاضای طلاق کردم که با پا درمیانی دوستان، قضیه حل شد. بعد هم موقعی که خودش رانندگی میکنه وسط خط میره و من عصبانی میشم. یا برای رفتن به محلی که مورد نظر من است، دورهای بیخودی میزنه، چراغ زرد را بی احتیاط رد میکنه یا یکهو ترمز میکنه. همین چند روز پیش

ادامه مطلب بر گرفته از کتاب... از صفحه ۷

به جزیره شیخ شعیب به گردش بروند. کارایی تاپان می پذیرد. ماه سلطان خانم او را به اتاق خواب مجلی می برد که همه میل و اثاث آن کار «گالری پاریس» است و از اتاق مجاور صدای پیانو می آید. شست کارایی تاپان خبردار می شود که ماه سلطان نیز عاشق بی قرار اوست. اختیار او از کفش می رود. با پیراهن خواب از جا بر می خیزد. ناگاه پایش به گلدان بگونیا می گیرد، جا به جا زمین می خورد و می میرد. هدایت در آخر قضیه می نویسد: «اگر این قضیه رخ نمی داد داستان تاریخی عشق بازی کارایی تاپان با ماه سلطان خانم در زمان اسمردیس غاصب در جزیره شیخ شعیب خیلی مفصل و بامزه می شد، ولی متأسفانه قهرمان رمان ما صدای توپ کرد و ما مجبوریم داستان او را به همین جا خاتمه دهیم. وس سلام.» (۵)

- ۱) ماهانه مردم، تهران، ۱۳۳۶، ش ۱۰، ص ۴۴
- ۲) صادق هدایت، وغ وغ ساهاب، ص ۱۲۸-۱۳۰
- ۳) صادق هدایت، «داستان ناز» مجله موسیقی، سال ۳، شماره ۲، تهران، ۱۳۲۰، حسینقلی مستعان سال ها بعد با نام مستعار «یکی از نویسندگان» مقاله ای نوشت تا به خیال خود با طرح خودکشی هدایت از آن مقاله انتقام بگیرد. نگاه کنید به: تهران مصور، تهران ۱۳۳۶. حسن قائمیان به این مقاله مستعان در جزوه «ویکتور هوگو وطنی و شاهکار او» جواب داد تهران، ۱۳۳۶.
- ۴) نگاه کنید به: ایدئولوژی نهضت مشروطیت ایران، تهران، ۱۳۵۵، صص ۵۱-۱۰۰، یحیی آرین پور، از صبا تا نیما، تهران، ۱۳۵۷، ج ۲، صص ۲۲۷-۲۲۸ و از نیما تا روزگار ما، ج ۳، تهران ۱۳۷۴، صص ۲۲۳-۲۴۰.
- ۵) صادق هدایت، وغ وغ ساهاب، همان، صص ۹۴-۹۰

ادامه مطلب نوشخند و پوزخند... از صفحه ۱۷

صحبت کردم. ناگهان سر درد دل دوستان باز شد. یکی از دوستان گفت: «به، این که چیزی نیست. ما در پارک کردن کارمان به طلاق کشید. یک روز که من رانندگی می کردم. دم یک فروشگاه ایستادم ا ماشین را پارک کنم. نصف ماشین هم توی پارک رفته بود که ناگهان آقا پرخاش کنان گفت: «برو آنطرف پارک کن.» گفتم: «اوا، اینجا مگه چه عیبی داره؟ دم در فروشگاه.» گفت: «من میگم برو اونجا، اونجا بهتره.» گفتم: «نه، همین جا خوبه.» پیاده و وارد فروشگاه شدیم. ناگهان دیدم غیبش زد. چند دقیقه بعد برگشت توی فروشگاه. وقتی کارمان تمام

هر چند انتخاب موضوع هایی که زمان آن به ایران پیش از اسلام باز می گشت این شبهه را پیش می آورد که نویسندگان کوشد در برآوردن آرزوهای خوانندگان خود ایشان را به روزگار سربلندی و افتخار ایران باستان بکشاند و غرور ملی شان را بنوازد. باری، آنچه بود این که آثار نخستین نویسندگان تاریخی مانند خسروی کرمانشاهی با شمس و طغرا، شیخ موسی نثری همدانی با عشق و سلطنت یا فتوحات کوروش کبیر، بدیع با داستان باستان یا سرگذشت کوروش و صنعتی زاده کرمانی با دام گستران یا انتقام خواهان مزدک و داستان مانی نقاش مشابهی نیافت، و بسیاری از کسانی که از پی ایشان آمدند تنها به سرگرم کردن خواننده توجه داشتند، بی آنکه حتی در تطبیق زمان حوادث با واقعیات تاریخی دقت نشان دهند.

هدایت نقیضه یا پارودی این گونه آثار را در «قضیه داستان باستانی یا رومان تاریخی» پدید آورده و آنها را دست انداخته است. خلاصه داستان این که کارایی تاپان قنصول ارمنستان در دربار ملکان ملکا اسمردیس غاصب به خانه کلب زلف علی مرزبان مرزبانان جزیره شیخ شعیب می رود. کارایی تاپان سیگار هاوانا می کشد و کلب زلف علی جلو رادیاتور الکتریکی روی صندلی نشسته ناخن های دست و پای خود را پدیکور مانیکور می کند! او پس از دیدار کارایی تاپان به سلامتی او گیللاس ویسکی سودا سر می کشد و به او پیشنهاد بازی بریج می کند. اما کارایی تاپان که دل به عشق ماه سلطان خانم می گذارد صبح فردا او را با اتومبیل استودیویبیکر هشت سیلندر به پلاژ بندر جاسک ببرد و از آن جا به اتفاق

حتی در شهر خودمان باز دستور می دهم برو به چپ، برو به راست. اگر می خواهم پارک کنم، هر قطعه ای را انتخاب کنم اصرار دارد که به آن قطعه مقابل بروم و پارک کنم. خلاصه مثل یک فرمانده اصرار دارد که همه چیز را در موقع رانندگی من اداره کند. گاهی اوقات چراغ هنوز سبز نشده فرمان میدهد: «برو!» میگم: «هنوز سبز نشده.» میگم: «خوب داره سبز میشه.» یا میگم: «خطت را عوض کن.» میگم: «چرا؟» میگم: «اون خط بهتره.» چند وقت پیش با چند تا از دوستانم به عنوان شوخی مسأله را مطرح کردم و راجع به دستور دادن آقا هنگام رانندگی

ادامه مطلب افشاندن بذر... از صفحه ۳۱

ادامه مطلب هرات، شهری شبیه... از صفحه ۳۹

کسی باقی نمانده بود که از ما دفاع کند. مدتی است که تعدادی از نشریات در ایران هماهنگ با تعدادی از فعالین سیاسی و رسانه ای در خارج کشور موج جدیدی از چپ ستیزی را آغاز کرده اند. این چپ ستیزی به هر بهانه ای این روزها فعالین سیاسی و روشنفکران چپ را هدف می گیرد. در این میان آنها که در دوران کشتار چپ در دهه اول انقلاب دستی در جنایت ها داشتند و یا در حاشیه سفره نظام اسلامی ارتزاق می کردند البته برای توجیه رفتار خود برای چپ هنوز هم پرونده سازی می کنند که هم گذشته خودشان توجیه شود و هم آرامش وجدان پیدا کنند.

فاجعه کشتار زندانیان سیاسی بار دیگر به ما یادآوری می کند این وظیفه انسانی ماست که برای اینکه این فاجعه دیگر تکرار نشود جلوی گفتمان هایی که می تواند به خشونت و جنایت دامن بزند باید با صراحت و بدون تعارف بایستیم و ترسی هم از فراقنی نداشته باشیم. آنها که امروز بذر نفرت می کارند، فاجعه کشتار فردا را می رویانند.

به درستی گفت کدام خشت بنای آن مربوط به گذشته های دور است: «وقتی اسکندر مقدونی مردم را پس راند، برای رفاه خود و نظامیانش از نو این قلعه را بنا نهاد. بخش هایی از قلعه قدیم هنوز هم در کنار سازه های جدید به چشم می خورد. مردم هرات می گویند قلعه اسکندر بعدها با هجوم چنگیز تخریب و به تلی از خاک تبدیل شده اما در قرن هفتم توسط (اختیارالدین) فرمانده لشکر فخرالدین کرت ترمیم و از نو بنا شده است. قلعه اختیارالدین که در طول جنگ های متعدد افغانستان همواره نقش بارو و مکان نظامی را بازی کرده و آسیب دیه در سال ۲۰۰۷ به همت آمریکایی ها و آلمانی ها مرمت شد.»

نشسته ام روی یکی از صندلی های وسط محوطه قلعه. زنی با شال دست دوز سیاه از دور نگاهم می کند و لبخند می زند. دست می کند زیر پیچش و از توی کیف توبره مانندش یک لقمه بیرون می آورد و به ستمم می گیرد. با خوشحالی دعوتش را قبول می کنم. می گوید «نام خدا. مقبول. فهمیدم گرسنه مانده ای.» اصرار می کنم که لقمه را قسمت کنیم اما می گوید «روزی تو بود.»

نمی دانم همدلی بهتر است یا همزبانی؟ اما همین قدر می دانم که اگر روزهای متوالی در حاشیه شهر ماونتن ویوی کالیفرنیا گرسنه باشم و به روبرو زل بزنم هیچ رهگذری لقمه اش را با من قسمت نمی کند.

ما می توانیم مخالف جدی سیاست های یکدیگر باشیم. می توانیم از همه رسانه ها استفاده کرده و به نقد بیرحمانه یکدیگر بپردازیم ولی هرگز نباید تخم نفرت بر علیه یکدیگر بپاشیم که این بذر نه فقط در کشور ما و نه فقط پس از انقلاب که در همه جوامع بشری به کشتار و قتل عام روییده است.

آنهايي که این روزها به هر بهانه ای بذر نفرت بر علیه دیگران می پاشند باید بدانند که بذر نفرت آنها زمینه های کشتار فردا را فراهم می کند. همه ما باید یادمان باشد که در دادگاه های انقلاب اسلامی به همان اتهاماتی محکوم به اعدام و زندان های دراز مدت شدیم و یا تحت وحشیانه ترین شکنجه ها قرار گرفتیم که بیشتر از آن در روزنامه ها و مجلات خود همان اتهامات را علیه همدیگر استفاده می کردیم. ما خود آنقدر همدیگر را خائن و جاسوس و ضدانقلابی و وطن فروش و عامل بیگانه نامیده بودیم که وقتی دادگاه های انقلاب اسلامی ما را یک یک به همان اتهامات واهی محاکمه می کردند و گروه گروه اعدام مان می کردند دیگر در جامعه

«بی بی نور» که در قرن هفتم هجری با تخم مرغ های مرغداری شان باعث قوام و دوام مصالح این پل شده اند، گرفته تا شوریدگی و سرگشتگی یک سالک زرتشتی که برای رسیدن به عبادتگاهش باید از رودخانه هریروید می گذشته است.

این پل بعدها الهام بخش سرودن مثنوی عاشقانه «زهره و فریدون» از سوی شاعر خوش ذوقی به نام «فکری سلجوقی» می شود و این روزها تصنیف محلی «پل مالان»، با لهجه هراتی برگرفته از همین مثنوی، ورد زبان مردم کوچه و خیابان های روستای مالان است و چه بسا جوانان بسیاری که با همین تصنیف عاشق دختر کوچکی باغ بغلی شده و بارها زمزمه کرده اند: «سر پل مالان دختری دیدم / قشنگ و زیبا او را پسندیدم / قدش بلند بود / راست می گی؟ / موهایش چنگ بود / راست می گی؟ / ما ما به جنگ بود / راست می گی؟»

آخرین محل دیدار «ارگ هرات» یا «قلعه اختیارالدین» بین محله «قطببچاق» و «بردارانی ها» است. قلعه ای که سنگ بنای آن با افسانه و واقعیت های تاریخی مزوج شده است. می گویند این بنا نخستین بار هزار سال پیش از میلاد و زمانی ساخته شده که اسکندر مقدونی در پی حمله به هرات برمی آید و در این محل با مقاومت مردم مواجه می شود.

فردوس می گوید قلعه اختیارالدین تا به حال صدها بار مرمت شده و نمی شود

از رد پای حضور شرکت های آمریکایی در این شهر دارد. برج های دوقلوی پسران صافی که احتمالاً نام مالکان این ساختمان هاست، ساختمان تجارت، هرات پلازا، مسجد جامع و پای حصار، مقاصد بعدی است.

از بخش هایی از خیابان «لس میری» و شهر نوی هرات عبور می کنیم. جایی که بیش از هر وسیله نقلیه ای موتورهای با اتاقک های بزرگ می بینی که مسافر یا بار جابه جا می کنند. در پیاده روی خیابان جای سوزن انداختن نیست. جگرکی ها و کبابی ها، دوچرخه هایی که وسط معبر پارک شده اند، مردمی با لباس های راحت و گشاد هراتی که سرشان را توی تلفن های همراه فرو کرده اند، ترکیب ماشین های مد روز و مغازه هایی که به سبک قدیم دبه های روغن و خیک های دوغ را تا دل ماشین روی خیابان چیده اند، ترکیب غریبی که رهگذر را دچار بلاتکلیفی می کند.

بعد می رویم پل «مالان». فردوس می گوید تجربه اشغال طالبان و جنگ های داخلی تنها تجربه دردناک شهر نیست. تن این شهر در درازنای تاریخ از قتل عام و جنگ و خونریزی زخمی است. او از قتل عام بیست و شش هزار مجاهد هراتی بعد از قیامی موسوم به قیام بیست و چهارم اوت سال ۱۳۵۷ می گوید، یعنی وقتی که مجاهدین هراتی علیه حکومت خلق و پرچم، که آن را رژیم برآمده از کودتا و دست نشانده شوروی می دانستند، به اعتراض برخاستند. او تعریف می کند که هر سال روز بیست و چهارم اسفند هزاران هراتی در منطقه موسوم به دشت شهدا در شمال هرات از کشته شدگان آن سال تجلیل می کنند.

پل مالان با بیست و دو دهنه یا طاق، یاد و خاطره سی و سه پل را در ذهن تداعی می کند. فردوس می گوید این پل محل عبور کاروان های تجاری از هرات به مقصد سیستان و بلوچستان و هند بوده است. کسی به درستی از زمان بنای این پل آگاه نیست اما برخی آن را منسوب به دوران سلطان سنجر سلجوقی می دانند. بعضی دیگر هم می گویند پل فعلی بعدها از روی پل دوران سلطان سنجر آن شبیه سازی شده است، پلی که از روی رودخانه مهربان هریروید می گذرد.

پل مالان در جنوب شهر هرات بنا شده و مناطق «انجیل» و «گذره» را به هم وصل می کند، معبری که منبع الهام افسانه های بسیاری است. به همت دو خواهر نیک خواه به نام «بی بی حور» و

فردوس می گوید ایده خوبی نیست. آنجا یک بازار قدیمی صنعتی با مغازه های سرپوشیده و کاروانسراهای قدیمی است، محلی برای ساخت ابزارهای کشاورزی و تولیدات زراعی، و چندان مرسوم نیست که یک زن بین مغازه های مسگری، زرگری و آهنگری قدم بزند و عکس بگیرد. ضلع جنوبی بازار، سمت دروازه قندهار و کاروانسراهای قدیمی پیاده می شوم. از «سرای ابریشم» که یک بازار سرپوشیده بازمانده از قرن نوزدهم و مشتمل بر مغازه های کوچک ابریشم فروشی است دیدن می کنم.

چرخ شربافی «جاوید» از اهالی «زنده جان» هنوز هم هفته ای سی کیلوگرم ابریشم خالص تولید می کند. او جزو محدود جوانانی است که با سماجت به این حرفه وفادار مانده است. تقریباً همه هم سن و سال ها و هم قطارانش ابریشم بافی را رها کرده اند. جاوید یادش می آید که چند سال پیش از آن، سرای ابریشم رونق زیادی داشت و پارت پارت لنگی، شال، دستمال و رومیزی ابریشمی به ایران و سایر کشورهای هم جوار صادر می شد. اما به تدریج این حرفه مهجور ماند، دولت از حمایتش دست برداشت، میزان واردات جعبه های پیله کرم ابریشم کاهش یافت و دیگر کسی وقتش را صرف کاری نمی کند که منسوخ شده است. دست هایش به سرعت در پی چوب دستگاہ شربافی می چرخد و دایره کار را تعویض می کند. به او می گویم چرا یک بازارچه کوچک مجازی در اینستاگرام برای ابریشم هایش دست و پا نمی کند؟ نگاهی عاقل اندر سفینه به من می اندازد و می خندد، انگار که بگوید هیچ می دانی کجای جهان من ایستاده ای؟

بعد از سرای ابریشم به تیمچه «ارباب زاده» سر می زنم. جایی که سابقاً نقش مهمی در رونق تجارت هریوا داشته نیمه تاریک است. دو در بزرگ کنده کاری شده که ظاهراً قدمتی تاریخی دارند در ابتدای دالان تیمچه روبروی هم و دو طرف کوچکی قرار دارند و بسته اند و چند مغازه صنایع دستی به کار فروش سوزن دوزی، ابریشم بافی و کار دست زنان همچون گلیم های رنگی، لباس های خامه دوزی و مهره دوزی شده و پرده های سنتی مشغول اند.

بعد از آن با فردوس راهی خیابان های شهر می شویم. از دور ساختمان کلینیک تشخیص و معالجه افغان سلامت را نشانی می دهد، یکی از ساختمان های امروزی شهر که کنار سردریش با تابلوی بزرگ فروشگاه «بست بای» تزئین شده و نشان

ادامہ مطلب یوگا و استرس... از صفحہ ۳۳

یوگا به ما کمک می کند که ذهن را از این شلوغی ها دور کنیم و آرامش را به ذهن هدیه کنیم. ما از زمان تولد استرس را تجربه می کنیم و سراسر عمر خود را مشغول هماهنگ کردن خود با استرس های مختلف می کنیم. بعضی از ما به دلایلی در این امر موفق تر از دیگران عمل می کنیم که می توان در این زمینه شخصیت محیط و یا شرایط جسمی را مؤثر دانست.

به هر حال هرکسی مجبور است که در زمان هایی با استرس دست و پنجه نرم کند و برای همین راهی جز آرام کردن و هماهنگ کردن ذهن، بدن فیزیکی، بدن روانی، بدن معنوی خود ندارد. همه ما به نوعی به دنبال روش هایی برای کنترل ذهن هستیم که هرچه در این امر موفق تر باشیم، در زندگی نیز موفق تر خواهیم بود و یوگا یکی از بهترین و قابل فهم ترین و تأثیر گذارترین راه حل را برای این مسئله پیشنهاد می کند.

انسان ها نسبت به شرایط مشابه استرس زا به طرز متفاوتی واکنش نشان می دهند. بعضی ممکن است عصبانی شوند، برخی ممکن است گیج و دست پاچه یا غمگین شوند، ولی در نهایت استرس منجر به پیری زودرس یا حتی بیماری های کشنده می شود.

بر اساس علم یوگا سلامتی ذهن بر جسم تأثیر می گذارد. در حالی که استرس و فشارهای روانی تمامی سیستم های بدن را دچار مشکل می سازد. برای کاهش استرس، جسم و ذهن باید هماهنگ عمل کنند. تنش هایی که همراه با استرس هستند در عضلات، دیافراگم و سیستم عصبی باقی می ماند و چنانچه این قسمت ها وانهاده شوند، استرس کاهش می یابد، حتی سیستم اعصاب مرکزی و ارگان های داخلی بدن نسبت به استرس عکس العمل نشان می دهند.

روش های تن آرامی عمیق و وانهادگی در یوگا همه سیستم های بدن را تحت تأثیر قرار می دهد. زمانی که قسمتی از بدن دچار تنش و انقباض می شود، جریان خون

مانده روانه خانه می کند زیرا احتمالاً نه او وجوهاتی در جیب داشته که به میخانه دیگری برود و نه به واسطه دیر هنگام بودن، میخانه های دیگری که شاعر را می شناخته اند، باز بوده است، که با چوب خطی دیگر، شاعر عزیز ما را دلگرم کرده، خونس را به حرکت درآورند!

با سروده ای گرم و دلنشین از حمید مصدق عزیز، و پاسخی به آن، این نوشته را به پایان می برم:

من تمنا کردم،

که تو با من باشی

تو به من گفتی:

هرگز، هرگز!

پاسخی سخت و درشت...

و مرا،

عصه این هرگز، گُشت

و پاسخ کوتاه آن:

من تمنای ترا نشنیدم

کاش میدانستی

در دل من، چه طوفان مهیبی برپاست!

ادامہ مطلب از هر دری... از صفحہ ۲۸

حمید مصدق را چند بار هم در دانشکده حقوق دیدم که من در آنجا در همان وقت مشغول گذراندن دوره علوم سیاسی بودم اما از قرار او در مقطع فوق لیسانس اقتصاد یا قضائی درس می خواند که بعد ها هم به کار وکالت پرداخت.

اما این داستان شاعر سیاسی بودن حمید مصدق پس از انقلاب خیلی شهرت پیدا کرد و قدری هم برای او مشکلاتی پیش آورد که من از جزئیات آن، جسته و گریخته با خبر شدم.

تا یادم نرفته از یک «حمید مصدق» دیگر هم نام ببرم که او نواده دکتر مصدق بود و هنگامی که من چند سالی از کوچم به آمریکا می گذشت، درخبرها خواندم که وی در اطراف کرمان بر اثر تصادم اتومبیل کشته شده است که ابتدا فکر کردم همان حمید مصدق شاعر است، اما بعد توضیح دادند که حمید مصدق شاعر زنده و سالم است، ولی او هم چندی بعد بر اثر گمانگ سخته قلبی درگذشت. در آن هنگام وی به کار وکالت مشغول بود و از حق و حقوق بسیاری دفاع کرد، یادش گرمی.

اما من هنوز فکر میکنم که آن شعر او کاملاً شعر سیاسی بود و برای او نیز اعتبار و حرمت زیادی فراهم ساخت.

حال که این صحبت پیش آمد، امیدوارم روزی هم درباره شعر «زمستان» اخوان هم مطلبی بنویسم که چپی ها و توده ای ها خیلی برای آن و سیاسی بودنش یقه درانی کردند و هنوز هم می کنند. درست مثل شعر «مرا ببوس» حیدر رقابی که توده ای ها داستان عجیب و غریبی برای او ساختند و به خورد مردم دادند، در صورتی که این شعر هم راز و نیاز بین شاعر و دوست دخترش بود و هیچ ارتباطی هم به حزب توده نداشت که حیدر رقابی (هاله) از طرفداران جبهه ملی بود.

زمستان هم به نظر می رسد همانطور که

حمید مصدق هم به خوبی آن را تشریح کرد، بیان حقیقتی است از وضع و حال شاعری که در زمستانی بسیار سخت، نیاز به دو سه پیمانانه داشته تا حال او را جا بیاورد و گرمش کند، اما وقتی سر وقت پیاله فروش همیشگی می رود، از قرار چون بسیار دیر وقت بوده، پیاله فروش هم تعطیل بوده و احتمالاً هامبارسون صاحب آن هم در داخل مشغول تمیز کردن و آماده کردن میخانه برای فردا بوده، به ناله ها و خواهش های شاعری که کلی هم خوب خط بدهکاری داشته، توجهی نمی کند و در میخانه را باز نمی کند و شاعر را دل شکسته و در حسرت دوسه پیکی

آن بینوا هم رفت سراغ نامزدم و او هم وقتی دید من نرقصیدم به هوای اینکه مبادا از رقصیدنش ناراحت شوم، او هم حاضر نشد و دیگران پریدند وسط میدان و در همان لحظه یک باره یک چیزی در مغزم جوشید و آمد بالا که: من اگر بنشینم، تو اگر بنشین، چه کسی برخیزد، اوهم با دست اشاره به جمعیتی کرد که در آن وسط می رقصیدند و داد دل از صغیر و کبیر می بردند. پس آنجا که می گوید چه کسی با دشمن بستیزد؟ در آنجا هم مقصودم آن دشمنی است که اغلب ما جوان ها داریم و آن شرم و حیا و خجالت است مخصوصاً که میان عده ای دختر هم باشیم. ... چه کسی می خواهد من و تو ما نشویم، خانه اش ویران بادا؟! راستش من این شعر را بعداً نوشته و تکمیل کردم و از آنجا که خانواده دوست دخترم با ازدواج من و او مخالف بودند و من آن را به این شکل آوردم که در آن به اصطلاح ایهام هم باشد. حالا انداخته اند گردن من که حمید شاعر سیاسی است و شعرهای سیاسی میگوید!»

البته من حرف او را در دل نپذیرفتم و زیاد هم با او به جرو بحث نپرداختم. باخودم گفتم او در کتابخانه مرکزی کار می کند که ریاست عالی آن با شاهدخت اشرف است و خوب شاید حق داشته باشد که انکار کند این شعر سیاسی نیست و خانوادگی است!

کار حمید مصدق در آن کتابخانه مدت زیادی ادامه پیدا نکرد و از آنجا رفت. حال نمی دانم او را مرخص کردند، یا او چندان علاقه ای به کار کردن در آن جا را نداشت. البته تا یادم نرفته، ساواک مرتباً درباره سوابق کسانی که در آنجا تدریس می کردند، مطالعه کرده و گاه موی دماغ هم می شدند. حتی یکی از آنها را که حال نیز در تهران است و عمرش بلند باد یعنی دکتر علی رشیدی که استاد بسیار خوبی بود، از تدریس محروم کردند، اما به شغل بسیار خوبی در بانک مرکزی مشغول شد و بعدها هم شنیدم به معاونت وزارت اقتصاد یا بازرگانی منصوب شده است و حالا هم از قرار در جمهوری اسلامی مشغول تجارت است.

راستی تا یادم نرفته از رئیس کتابخانه هم نام ببرم که خانمی بود بسیار جدی و وارد به کار خود به نام «شهلا سپهری» که او هم همراه دکتر گنجی وقتی که وی به ریاست دانشکده حقوق و علوم سیاسی منصوب شد، خانم سپهری را هم بعنوان رئیس کتابخانه دانشکده حقوق که انصافاً کتابخانه بسیار معتبری بود، انتخاب کرده و با خود برد.

ادامه مطلب دهخدا و ادوارد براون... از صفحه 4

IV, p. 482.

2-Home Rule

3- E.G. Browne, The Persian Constitutional Movement: Proceedings of the British Academy, 1917-1918, p. 324.

۴- برای مطالعه ای مفصل درباره صور اسرافیل و محتویات آن نگاه کنید به مقاله زیر:

Iran and political modernization in the nineteenth century: Parliamentarianism, constitutionalism and feminism in the newspaper-SŪR-I ISRĀFĪL by Hassan Bashir, Journal of Arabic and Islamic Studies, Lancaster University, Vol. 5, 2004-5.

این هم نقشه شاپشال است که کشیده، اگر نه عقل ما ایرانی ها که به این کارها نمی رسید که شیطان می گوید هرچه داری و نداری بفروش بده این سربازها در این سفر مال فرنگ برات بیاورند برای اینکه هم کرایه ندارد و هم گمرک صد تومنش سومی زند به پانصد تومان، خدا بدهد برکت. یک دل هم می گویم خودم برم اما باز می گویم نکند شاپشال بدش بیاید برای اینکه فکر بکند بگوید این بدذات حالا پاش به فرنگستان نرسیده آنجاها را هم مشروطه خواهد کرد، باری خدا سفر همه شان را بی خطر کند. (دخو)

1-A Literary History of Persian,

ادامه مطلب بر خورد علم... از صفحه 1

را نه حقیقت بلکه فرض و تصور دانسته بود و با توجه به اهمیت دایره در ندیای روحانیان نوشته بود که زمین و سیاره ها در مداری دایره شکل (شکل هندسی محبوب پروردگار) برگرد خورشید گردش می کنند. کتاب کوپرنیک در سال مرگ او انتشار یافت و روحانیان مسیحی از مجازاتش محروم شدند.

پس از چندی فیلسوف و دانشمند بی باک ایتالیایی به نام «جیوردانو برونو» به پخش نظریه های کوپرنیک پرداخت و با سرسختی بسیار اندیشه هایش را انتشار داد. روحانیان ضد علم او را به زندان انداختند، بیش از هفت سال شجاعانه ایستادگی کرد. چون هرگز حاضر نشد از نظریه های علمی دست بردارد. پس از محاکمه ای طولانی او را در نخستین سال قرن هفدهم زنده در آتش افکندند و همراه با کتاب هایش سوزانیدند. در تمامی لحظاتی که برونو در آتش روحانیان می سوخت و خاکسترش بر آسمان بر می خاست سیاره زمین هم چنان بر گرد خورشید می گردید و بر درستی نظر انسانی که در آتش می سوخت گواهی می داد.

کوپرنیک برای انتشار کتاب خود و اعلام کشف های تازه، باتوجه به پاداش هراستایی که در انتظارش بود، نه عجله ای داشت و نه جسارت آن را. او شاید بهتر از هرکس دیگر به معنا و مفهوم و به ویژه به تفسیرهای کفر آلود نظریه هایش پی برده بود. کوپرنیک می دانست که اعلام حرکت زمین در آسمان چون مخالف نظر «الهام آسمانی» است برای جاری شدن خورشک کافی خواهد بود. اما کفر گویی در اینجا به پایان نمی رسید. وی در کتابی که نوشته و هنوز انتشارش نداده بود خورشید را بسیار بزرگتر از زمین اعلام کرده بود و برخی از سیاره ها نیز بزرگتر از زمین اعلام شده بودند. هریک از این نظریه ها برای چند بار اعدام کافی بود. نخستین تفسیر این نظریه ها این نکته بزرگ و خطرناک است که «کتاب مقدس» اشتباه است و از آن خطرناک تر این که پروردگار روحانیان اشتباه فرموده و برخلاف پیام ایشان زمین کانون جهان هستی و بی حرکت نیست. کوپرنیک کتاب کفر آور خود را از ترس به پاپ تقدیم کرده بود، نظریه های خود

چند صباحی است عشق و عاشقی گناه شده و عاقلان بی گناه ما را سرزنش می کنند، ما را خیالی نیست چرا که اگر عاشقی گناه است ما غرق گناهیم.

“مهدی اخوان ثالث”

به خوان اشک چشم و خون دل عمری ست مهمانم به نامردی مکن پستم بگیر ای آسمان دستم که من تا بوده و هستم غلام شاه مردانم چه بیم غرقم از عمان که جسمت گوهر ایمان دلا هر چند کز حرمان هنر بس بود تاوانم فلک گو با من این نامردی و نامردی بس کن که من سلطان عشق و شهریار شعر ایرانم

چه دریایی چه طوفانی که من در پیچ و تاب آن به زورق های صاحب کشته سرگشته می مانم ازین شورم که امشب زده سر آشفته و سنگین چه می گویم نمی فهمم چه می خواهم نمی دانم به اشک من گل و گلزار شعر پارسی خندان من شوریده بخت از چشم گریان ابر نیسانم کجا تا گویدم برجین و تا کی گویدم برخیخ

ادامه مطلب یادداشتهای بی تاریخ... از صفحه ۲۰

توفیق یافتن مطلق نصیبم شود. من شرم را دوست داشتم. از بچه هایم بیشتر. اما یک وقت احساس کردم که این دوست داشتن، این دل بستگی، پابستگی دارد، دلم را کندم و دور انداختم، پایم آزاد شد. یک شب دلم هوای تهران را کرد. دست دخترم شهرزاد را گرفتم و به باغ گلستان تبریز بردم. دخترم را توی چرخ فلک گذاشتم تا بازی کند و خودم سرگرم تماشای چرخ فلک شدم. بعد این قطعه را ساختم. این مرثیه من است. مرثیه من برای تهران و یادهای شیرین آن، برای یاران تهرانی، برای مرغان چمن که آنان را تنها گذاشتم و سوی سیمرغ پرواز کرده ام. من در راه سیمرغ. شاید وقتی به سر منزل مقصود رسیدم جز آینه چیزی پیش رویم نیبم، اما شوق یافتن سیمرغ خود عشقی بزرگ است. این قطعه رثای عشق مجاز من و خداحافظی من با یادگارهای گذشته است:

به مرغان چمن

خراب از باد پائیز خمارانگیز تهرانم
خمار آن بهار شوخ و شهر آشوب شمرانم
خدایا خاطرات سرکش یک عمر شیدایی
گرفته در دماغی خسته چون خوابی پریشانم
خیال رفتگان شب تا سحر در جانم آویزد
خدایا این شب آویزان چه می خواهی از جانم
پریشان یادگاری های بر باندن و می پیچند
به گلزار خزان عمر چون رگبار بارانم
خزان هم با سرود برگریزان عالمی دارد
چه جای من که از سردی و خاموشی زمستانم
مگر کفاره ای آزادی و آزادگیها بود
که اعصابم غل و زنجیر گشت و صبر، زندانم
به بحرانی که کردم آتشم شد از عرق خاموش
خوشا آن آتشین تبها که دلکش بود هذیانم
سه تار مطرب شوقم گسسته سیم جانسوزم
شبان وادی عشقم شکسته نای نالانم
نه جامی کو دمد در آتش افسرده جان من
نه دودی کو برآید از سر شوریده سامانم
شکفته شمع دمسازم چنان خاموش شد کز وی
به اشک توبه خوش کردم که می بارد به دامانم
گره شد در گلویم ناله جای سیم هم خالی
که من واخواندن این پنجه پیچیده نتوانم
کجا یار و دیاری ماند از بی مهری ایام
که تا آهی برد سوز و گداز من به یارانم
بیا ای کاروان مصر آهنگ کجا داری
گذر بر چاه کنعان کن من آخر ماه کنعانم
سرود آبشار دلکش پس قلعه ام در گوش
شب پائیز تبریز است در باغ گلستانم
گروه کودکان سرگشته چرخ و فلک بازی
من از بازی این چرخ فلک سر در گریبانم
به مغزم جعبه شهر فرنگ عمر بی حاصل
به چرخ افتاده و گوئی در آفاقست جولانم

شعر «مومیایی» شهریار یک نقاشی بزرگ است. آدمی است که از خواب برخاسته، مومیایی بوده و جان گرفته است. حالا حرف می زند. وصف او از یک قهوه خانه وصفی است از زندگی ما و همه ی آدم هایی که سر راهشان به یک قهوه خانه بر خورد می کنند:

قهوه خانه، سوت و کور

زانی سکو گرفته در بغل

در خمار مزمن خود چرتکی

پنجره خمیازه کش

در خمار یک غزل، یک پنجه ساز

چشم کاشیهای ابلق، خوابناک

از شکاف در، بهر جان کنندی است

باز جسمک می زند

یک درخت بید مجنو سر به زیر

زل زده در جوی آب اندیشناک

بدین گونه شهریار می خواهد بگوید که در این قرن، قرن شتاب ها و قرن بی سامانی ها و قرن بیدرنگی ها، باید کلمات را از دهان مردم قاپید و آنها را توی قالب شعر ریخت و شعری ساخت که یک عابر خسته وقتی آن را می خواند احساس کند که خستگی اش پرواز کرده است.

دیوانه نیست. آن چه برایش ساخته اند افسانه است. او در جست و جوی ستونی است که به آن تکیه کند. در جست و جوی کومه ای است که به آن پناه ببرد. شنیدم بودم که می گویند: «شهریار دیوانه شده ... شب تا سحر ورد می خواند. به رویاهای عجیب و غریب دست یافته. از عالم دیگری حرف می زند و خبر می دهد. عقلش را در گرو دین گذاشته است.» من شهریار را دیدم. دیوانه نیست. آدمی است که در دریای بی سروسامانی دست و پا می زده و ناگهان تخته پاره ای به دست آورده است. یقین دارد که اگر بر این تخته پاره سوار شود به ساحل نجات خواهد رسید.

خود او در این باره خیلی خوب گفت: «من بعد از سال ها از عشق مجازی و عشق به طبیعت به عشق بزرگتری دست یافتم. پیش از آن که به این مرحله برسم بعضی از عشق هایم حد و مرز و زمان و مکان نداشت. من حالا مکان ها را پشت سر گذاشتم و به لامکان که مادر مکان است دست یافته ام. با همه وجودم او را صدا می زنم به امید این که یک بار جوابش را بشنوم. می دانید گذشتن از مرز کثرت و رسیدن به سرزمین وحدت کاری سخت و دشوار است. من سالک این راهم و در راه رسیدن به مقصودم همه چیز را قربانی کرده ام. شرم را زیر پای این مقصود تازه سر بریدم تا شاید

ادامه مطلب **گیله مرد... از صفحه ۳۴**

را چیکار کنیم؟» می گویم: «کدام عکس ها؟» می گوید: «یک عالمه عکس و فیلم از جناح عالی کنار گذاشته بودیم که در مجلس یادبود نمایش بدهیم! چهار صفحه هم سخنرانی نوشته بودیم که آنجا بخوانیم.» به آن یکی رفیق مان زنگ میزنیم و خبر خوش را ابلاغ می کنیم. می گوید: «آی بخشکی شناس! ما دل مان را صابون زده بودیم یک حلوی حسابی بخوریم هالا!» بله قربان، ما چنین رفیقانی داریم!

ادامه مطلب **روایت زنان... از صفحه ۵۴**

آموزش های ابتدایی دیدند. بسیاری از این زنان از بردگان جنسی بودند که بعد از آزادی و پیوستن به یگان زنان مدافع خلق با شعار «زندگی مقاومت است» در جبهه های مختلف علیه داعش جنگیده اند. هر چند روایت قادر به بازگویی تمام جزئیات رویدادها نیست اما برای روشننگری فجاج بسیار ضروری است زیرا روایتگر با بازگویی تجربه زیسته اش به جامعه آگاهی می دهد. روایت چیزی را تفسیر نمی کند و راوی تفسیر فاجعه را به شنونده وا می گذارد.

فرار به خارج از کشور را دارند.» فریدون از این خبر یکه خورد و به فکر فرو رفت. نمی خواست خودش مستقیماً این مطلب را به پدر بگوید و اصلاً اشتیاق دیدن پدر را نداشت ولی می بایستی او را آگاه گرداند. به خانه دوستش حامد زنگ زد و از او خواست به خانه پدری اش برود و فریبرز را پای تلفن بیاورد. فریبرز در خانه نبود. گلرخ داوطلب شد که به خانه حامد برود تا به تلفن برادر پاسخ دهد. فریدون نمی خواست محل کارش را به گلرخ بگوید زیرا میترسید او حرف را در دهان نگه ندارد و از آن پس، عمه زری و آقا جون و پرپوش، هرروز در آنجا باشند و موجب مزاحمت دفتر شوند و او کارش را از دست بدهد. به گلرخ گفت: «به فریبرز بگو فردا همانجا که میدانند بیاید.» گلرخ گفت: «فریبرز در تهران نیست.» فریدون ناچار بود هرچه زودتر خانواده را بدون آنکه عمه زری بفهمد، در جریان ماجرا بگذارد. نشانی یک رستوران را که به دفتر کارش نزدیک بود به گلرخ داد و گفت: «به مادر جون بگو فردا ظهر حتماً و حتماً در آنجا باشد.» گلرخ گفت: «میدانی که مادر جون از پیدا کردن اینگونه نشانی ها ناتوان است و ممکن است که نشانی را گم کند.» فریدون ناچار بود که گلرخ را هم شریک صحبت کند. گفت: «خیلی خب، خودت هم با مادر جون بیا.»

چند روز بعد دوباره می رویم آزمایش خون. دوباره یکی دو لیتر خون از ما می گیرند! فردایش دکتر مان زنگ میزند و می گوید: «خبر خوش. سرطان نداری. آهن بدنت کم است. گلبول های قرمز خونت پایین است. باید آهن بخوری! ویتامین بی دوازده باید بخوری. سبزیجات باید بخوری. سیگار کشیدن ممنوع. راه برو! بدو.»

خبر خوش را به رفیقانم می دهم. یکی شان می گوید: «پس این عکس ها و فیلم ها

داعش بسیاری از افرادی را که موفق به فرار نشده بودند کشت. تاکنون ۲۲ گور دسته جمعی از یزیدیان قربانی داعش در اطراف سنگال کشف شده و از سرنوشت هزاران نفر از افراد ناپدیدشده هیچ اطلاعی در دست نیست. در این بین تعدادی از زنان یزیدی از همان نخستین روزهای جنگ به کمک نیروهای ی پ ژ (یگان مدافع زنان و یکی از یگان های نیروهای دموکراتیک سوریه که اعضای آن را زنان تشکیل می دهند، برای مقابله با داعش

را که فریدون با او می گذرانند، به ارزش سال های جوانی بودند. اگر می خواست تعداد لحظه ها را در جایی ثبت کند، می بایستی هزاران و هزاران سال جوانی را به یکدیگر بچسباند تا بشود آن لحظه ها را به خوبی احساس کرد. ربکا تجلی دو عشق در هم ادغام شده بود. عشق پاک و فرشته وار نادارینا و عشق پر از شور و شوق بی پروای خودش که این آمیختگی دو عشق، از ربکا خدایی آفریده بود که به «ارووس» رب النوع عشق سروری می کرد. (در داستان های اساطیری یونان، خدای عشق و هوس اروس نام دارد). پس از رسیدن به تهران، خداحافظی شان سخت بود و انگار آن روز را ناکام به شام رسانیده اند.

آقای خوشمرام می بایستی خانواده فریدون را از این تقلبی که توسط زری و محرمی در حال انجام بود و دیری نمی پایید تا همه خانواده را گرفتار یک دعوی طولانی حقوقی کند آگاه کند. به فریدون گفت که «اعضای خانواده بخصوص پدر تو باید از یک مطلبی با خبر شوند.» فریدون حیرت زده گفت: «کدام مطلب؟» خوشمرام گفت: «ما به اسنادی دست پیدا کرده ایم که عمه شما با همکاری وکیل شان، دست به کار جعل سند زده اند و خانه شما و چند خانه و ملک شوهردومش را به نام عمه خانم شما در آورده اند و قصد فروش خانه و

ادامه مطلب **گفتگوی خودمانی... از صفحه ۳۶**

دفتر ما در مقابل کارمان داده می شود. **در طی مراحل یک پرونده، به چه صورتی با موکل و دیگری که در این پرونده ارتباطی دارند در تماس هستید؟** در طول مراحل یک پرونده، هر زمانی که نیاز باشد با موکل تماس می گیریم. مطمئن می شویم که وقت های ویزیت دکتر انجام شده باشد. در عین حال نیز با پزشکان این پرونده در تماس هستیم و گزارش کامل از شرایط موکل می گیریم و همزمان نیز با شرکت های بیمه تماس می گیریم و به آنها گزارش کارها را می دهم تا زمانی که به موافقت و نتیجه برسیم.

معمولاً این مرا حل چقدر طول می کشند؟

بستگی دارد که موکل چه جراحاتی داشته باشد و چقدر برای کارهای پزشکی زمان لازم باشد. بعد از کارهای پزشکی، ما گزارشات را جمع آوری می کنیم و بر اساس این گزارشات نامه ای به شرکت بیمه طرف مقابل با کلیه مدارک لازمه می فرستیم و منتظر می شویم تا آنها پیشنهاد پولی خودشان را به ما بفرستند. با در نظر گرفتن خواسته موکل و موافقت او سعی می کنیم به نتیجه دلخواه برسیم.

ادامه مطلب **عشق، هوس، نفرت... از صفحه ۳۷**

فریدون سپاسگزاری کرد و گفت اگر زمانی که کار زیادی نداشته باشند و بتوانند با خیال آسوده شب را بگذرانند، حتماً در آنجا خواهند ماند. غروب برگشتند و هنوز آفتاب روی دیوار های کرج دیده می شد که ربکا گفت اگر می شود، از طوافی که گاری اش پر از هندوانه بود یکی بخرد تا در همانجا بخورند. فریدون از این پیشنهاد استقبال کرد. پیاده شد و یک هندوانه جدا کرد و خرید که چشمش به نانوائی بربری افتاد که برای پخت نان شبانه آماده شده بود و هنوز مشتری نیامده بود و نانوائی ها را به میخ های تخته جلوی درب دکان می آویخت. بوی خوش نان در فضا پیچیده بود. رفت و یک نان بربری هم خرید و به طرف اتومبیل رفت. تازه متوجه شدند که برای خوردن هندوانه هیچ وسیله ای ندارند. هردو به آن فکرشان خندیدند اما فریدون کسی نبود که در مقابل کمبودی، کوتاه بیاید. از ماشین پیاده شدند. فریدون به لب جویی که دیواره های سیمانی داشت رفت و نشست و به ربکا گفت: «بنشین و پاهایت را در داخل جوی بگذار.» و سپس هندوانه را محکم به زمین زد و هندوانه با صدای طبل مانندش ترکید و به چند

البته تمام این مراحل ملزم به این است که شخص در زمانی که تصادف اتفاق می افتد سریعاً با دفتر ما تماس بگیرند تا ما بتوانیم مراحل اولیه را انجام داده و مدارک لازم را جمع آوری کنیم تا قبل از اینکه شرکت های بیمه کار ما را به تعویق بیندازند.

در زمان رسیدگی به پرونده، آیا موکل مستقیماً با شما در تماس خواهد بود یا با کارمندان دفتر؟

موکل مستقیماً با ما من در تماس خواهند بود و یا با مشاور حقوقی که با من در تمامی مراحل همراه می باشد. من همیشه توجه کامل به همه پرونده ها دارم و مطمئن می شوم که بر اساس هر پرونده ای، مراحل در راه صحیح پیش بروند. البته موکل نیز باید با ما همکاری کند و توجه داشته باشد به کارهایی که نیاز است تا انجام بدهد.

آیا موکل قبل از اینکه به پرونده اش رسیدگی شود، باید به دفتر شما پولی پرداخت کند؟

نخیر. موکل پولی بابت رسیدگی به پرونده اش نمی دهد تا زمانی که با طرف مقابل به موافقت و نتیجه ای برسد که فقط در آن زمان است که درصدی به

A poem from a well known artist,
Shahrad Malekfazeli

www.shahradadventures.com

Instagram:

Shahrad_art + Shahrad_adventures



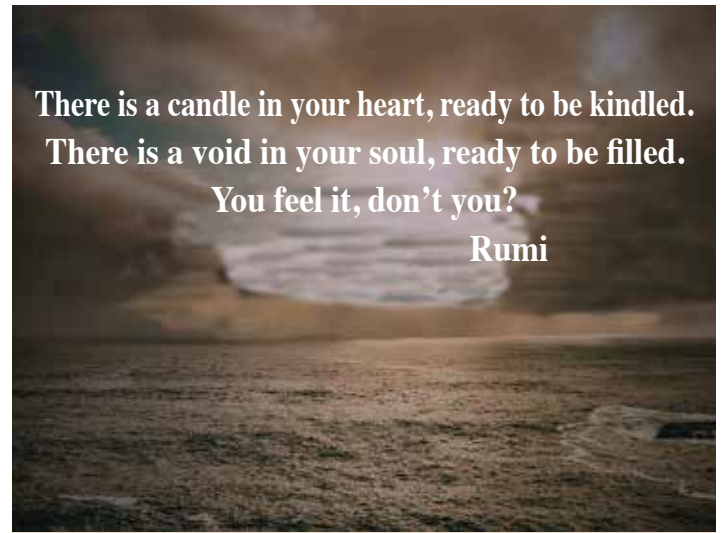
In Praise of Life

On the eve of day
Someone called to say
Life was nothing but
Just a rotten bay
Nothing's colorful
Everything's grey
You turn your head
And you have to pay
For what they had done
Or used to slay
As if everything
Summons a decay
I made my tea
And reached the tray
Thinking about her
And her false essay
I told her then
Come here and lay
Life could be perfect
Once you find your way
Live in the moment
And enjoy the day
Do all you need to
But don't fade away
Life is meant for those
Who do foreplay
And know how to dance
And to worship ray
Life is like a book
Or a nice play
Making us to act
And to portray
What we value most
And what we would weigh
Never complain
Of your life or day
After all we must
Live it anyway
Forget about past
And don't defray
For today is just
A fine new day

Painting by: Shahrad Malekfazeli

There is a candle in your heart, ready to be kindled.
There is a void in your soul, ready to be filled.
You feel it, don't you?

Rumi



Continued from Page 60 **COVID-19:**

How to wear a cloth face mask

The CDC recommends that you wear a cloth face mask when you're around people who don't live with you and in public settings when social distancing is difficult. Here are a few pointers for putting on and taking off a cloth mask:

- ◆ Wash or sanitize your hands before and after putting on and taking off your mask.
- ◆ Place your mask over your mouth and nose.
- ◆ Tie it behind your head or use ear loops and make sure it's snug.
- ◆ Don't touch your mask while wearing it.
- ◆ If you accidentally touch your mask, wash or sanitize your hands.
- ◆ If your mask becomes wet or dirty, switch to a clean one. Put the used mask in a sealable bag until you can wash it.
- ◆ Remove the mask by untying it or lifting off the ear loops without touching the front of the mask or your face.
- ◆ Wash your hands immediately after removing your mask.
- ◆ Regularly wash your mask with soap and water by hand or in the washing machine. It's fine to launder it with other clothes.

And, here are a few face mask precautions:

- ◆ Don't put masks on anyone who has trouble breathing, or is unconscious or otherwise unable to remove the mask without help.
- ◆ Don't put masks on children under 2 years of age.
- ◆ Don't use face masks as a substitute for social distancing.

Tips for adjusting to a face mask

It can be challenging to get used to wearing a face mask. Here are some tips for making the transition:

- ◆ **Start slow.** Wear your mask at home for a short time, such as while watching television. Then wear it during a short walk. Slowly increase the time until you feel more comfortable.
- ◆ **Find your fit.** If your mask isn't comfortable or is too difficult to breathe through, consider other options. Masks come in a variety of styles and sizes.

If these tips don't help or you have concerns about wearing a mask, talk with your doctor about how to protect yourself and others during the pandemic.



COVID-19: How much protection do face masks offer?

By Mayo Clinic Staff

Can face masks help slow the spread of the coronavirus (SARS-CoV2-) that causes COVID19-? Yes, face masks combined with other preventive measures, such as frequent hand-washing and social distancing, help slow the spread of the virus.

So why weren't face masks recommended at the start of the pandemic? At that time, experts didn't know the extent to which people with COVID19- could spread the virus before symptoms appeared. Nor was it known that some people have COVID19- but don't have any symptoms. Both groups can unknowingly spread the virus to others. These discoveries led public health groups to do an about-face on face masks. The World Health Organization and the U.S. Centers for Disease Control and Prevention (CDC) now include face masks in their recommendations for slowing the spread of the virus. The CDC recommends cloth face masks for the public and not the surgical and N95 masks needed by health care providers.

How do the different types of masks work?

Surgical masks: Also called a medical mask, a surgical mask is a loose-fitting disposable mask that protects the wearer's nose and mouth from contact with droplets, splashes and sprays that may contain germs. A surgical mask also filters out large particles in the air. Surgical masks may protect others by reducing exposure to the saliva and respiratory secretions of the mask wearer.

At this time, the U.S. Food and Drug Administration has not approved any type of surgical mask specifically for protection against the coronavirus, but these masks may provide some protection when N95 masks are not available.

N95 masks: Actually a type of respirator, an N95 mask offers more

protection than a surgical mask does because it can filter out both large and small particles when the wearer inhales. As the name indicates, the mask is designed to block %95 of very small particles. Some N95 masks have valves that make them easier to breathe through. With this type of mask, unfiltered air is released when the wearer exhales. Health care providers must be trained and pass a fit test to confirm a proper seal before using an N95 respirator in the workplace. Like surgical masks, N95 masks are intended to be disposable. However, researchers are testing ways to disinfect N95 masks so they can be reused. Some N95 masks, and even some cloth masks, have one-way valves that make them easier to breathe through. But because the valve releases unfiltered air when the wearer breathes out, this type of mask doesn't prevent the wearer from spreading the virus. For this reason, some places have banned them.

Cloth masks: A cloth mask is intended to trap droplets that are released when the wearer talks, coughs or sneezes. Asking everyone to wear cloth masks can help reduce the spread of the virus by people who have COVID19- but don't realize it.

Cloth face coverings are most likely to reduce the spread of the COVID19- virus when they are widely used by people in public settings. And countries that required face masks, testing, isolation and social distancing early in the pandemic have successfully slowed the spread of the virus.

While surgical and N95 masks may be in short supply and should be reserved for health care providers, cloth face coverings and masks are easy to find or make, and can be washed and reused.

Masks can be made from common materials, such as sheets made of tightly woven cotton. Instructions are easy to find online. Cloth masks should include multiple layers of fabric. The CDC website even includes directions for no-sew masks made from bandannas and T-shirts.

Continued on Page 59



Best Our Selling

ZamaCare



Face Day Cream
Revitalizing, Rose & Geranium
Lupine Seed Protein & (No 4)



1

2

3



1 Under Eye Night Serum
Anti-Wrinkle & Nourishing
Eye Night Serum
NATURAL RETINOL

4

2 Under Eye Gel
Tightening & Anti
Puffiness, Cucumber &
Mint Extract



3 Under Eye Day Cream
Hydrating & Firming
Probiotic, Tea Extract

5

4 Face Night Serum
Anti-aging & High
Antioxidant Face Serum
NATURAL Q10

5 Neck Serum
Tightening & Lifting,
Marshmallow & Lupin
Protein Natural Collagen



Ordering online by E-mail or phone: +1 (408) 315 7779
www.zamacare.com sales@zamacare.com



Caroline Nasserri
Attorney at Law

کارولین ناصری

وکیل رسمی دادگاه های کالیفرنیا و فدرال

با بیش از ۳۲ سال تجربه

✦ تصادفات اتومبیل، موتورسیکلت و عابر پیاده

✦ صدمات شدید بر اثر تصادفات

✦ مرگ بر اثر تصادفات

✦ صدمات ناشی از حمله حیوانات

1(800)525-6060

دسترسی به معالجات پزشکی،
بدون پیش پرداخت، در اسرع وقت

هیچگونه وجهی تا قبل از دریافت
حقوق قانونی شما در امور تصادفات،
از شما دریافت نخواهد شد!

Tel:(408)298-1500

e-mail: cnasserri62@yahoo.com

Fax:(408)278-0488

Website: carolinenasserilaw.com

675 North First Street, San Jose, CA 95112